

«وظیفه فوری» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران:

«گفتمان سازی» یا «آلترناتیو سازی»؟

اگر بر این باور باشیم که در تندپیچ شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی امروز جامعه بزرگ ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در «فرایند بحران موجودیت حاکمیت» (نه بحران تثبیت) خود قرار گرفته است و در راستای «بازتولید تثبیت موجودیت دهه هفتاد خود» در این شرایط خودویژه جامعه ایران تلاش می کند تا مانند دهه ۶۰ (دوران ولایت مطلقه خمینی، بر جامعه نگون بخت ایران که از ۳۰ خرداد ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی دچار بحران موجودیت شده بود) توسط «بیرون کردن دستکش های مخملی گذشته خود، پنجه بوکس های چدنی اش در برابر مبارزه فراگیر جنبش های مطالباتی و اعتراضی و سیاسی و آکسیونی یا خیابانی و حتی صنفی گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ رنگین کمان قومیتی و فرهنگی و مذهبی و عقیدتی ایران» به نمایش بگذارد، به این امید که (توسط نمایش قدرت نظامی و انتظامی و دستگاه های چند لایه ای سرکوب گر خود، از حمله موشکی ۱۷ شهریور ماه به پلنوم مرکزی حزب کردستان ایران در اقلیم کردستان عراق گرفته تا حمله موشکی به مقر داعش در سوریه و از نمایش قدرت نمائی نیروهای طرفدار خود در روز پنجشنبه ۹۷/۷/۱۲ در استادیوم آزادی و مراکز استان ها گرفته تا مانور نیروهای نظامی و انتظامی روزمره این رژیم در مناطق مرزی کردستان، کرمانشاه خوزستان و بلوچستان و از افزایش اعدام و دستگیری ها و تهدیدها و سرکوب های عریان مخالفین گرفته تا...

☀ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۲۱

☀ پروسس حیات «پیشگام» یا ۹

☀ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت ۱۰

☀ بازشناسی انقلاب مشروطیت ۲

☀ درس هایی از تاریخ ۲۱

☀ شریعتی در آئینه اقبال ۳۹

☀ عاشورا در رویکرد تطبیقی اقبال ۳

☀ بعثت شناسی ۵۳

☀ تفسیر سوره صف ۵

☀ «سیمای محمد» در نگاه اقبال ۱

☀ «ما» چه می گوئیم ۱

☀ جنبش روشنگری ۱

☀ چرا «جنبش کارگری»...دی ماه ۹۷ غایب بودند؟ ۱

☀ جنبش زنان در مسیر... ۸

☀ جنبش دانشجویی ایران ۲

☀ جنبش شورائی ۲

☀ دموکراسی و آزادی ۱۱

☀ پرسش و پاسخ هفته ۲

و سیاسی و نظامی از دوران حاکمیت نئوکانها (بوش پدر و پسر که با حمله و تجاوز و اشغال نظامی از افغانستان تا عراق و لیبی و سوریه و غیره آغاز شده بود) و به خصوص در دو سال گذشته در دوران ترامپ (سیاستمدار پوپولیسم ستیزه‌گر امپریالیسم آمریکا) ادامه پیدا کرده است و همین یاغی‌گری امپریالیسم آمریکا در این شرایط بحرانی و خودویژه در عرصه بین‌المللی و منطقه خاورمیانه (که به قول ایزینهاور حساس‌ترین منطقه استراتژیک جهان می‌باشد)، صفبندی‌های جدیدی ایجاد کرده است و از جنگ تجاری با چین (و تعرفه ۲۰۰ میلیارد دلاری بر واردات از چین) و چالش با اتحادیه اروپا گرفته تا نبرد با روسیه بر سر کریمه و با ترکیه بر سر اتحاد با روسیه تا به کارگیری (آخرین حربه دوران هژمونی بلامنازع خودش) یعنی «حربه دلار» و «قدرت وتو خود در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول» و «حاکمیت بر نظام بانکی جهانی و تحریم‌های اقتصادی» آخرین تلاشی است که امپریالیسم آمریکا می‌کند تا دوران هژمونی طلایی قرن بیستم خودش را بر جهان بازتولید نماید.

بدین ترتیب است که در این شرایط جدید بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، دیگر مانند «دوران لنین و کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری او» نمی‌توان «پدیده جهانی امپریالیسم را با سرمایه‌های مالی تفسیر و تحلیل کرد» و یا مانند کائوتسکی نمی‌توان در این شرایط «پدیده امپریالیسم را به مثابه یک پدیده سیاسی جهانی تفسیر و تحلیل کرد»، چراکه در این شرایط بحرانی امپریالیسم و جهان سرمایه‌داری، حتی خصوصی‌سازی‌های (زمان تاچر و ریگان) همراه با کاهش نقش دولت و آزادی رقابت تجارت جهانی در چارچوب «رویگرد نئولیبرالیسم سرمایه‌داری» جهت بازتولید دوران هژمونی قرن بیستم امپریالیسم آمریکا، توسط ترامپیسم سیاستمدار پوپولیسم یاغی‌گر امپریالیسم آمریکا به چالش کشیده شده است.

لذا بدین ترتیب است که در این شرایط خودویژه بین‌المللی و منطقه‌ای، پوپولیسم یاغی‌گر ترامپیسم می‌خواهد (برای بازتولید هژمونی در حال سقوط امپریالیسم آمریکا) دوباره کارتل‌ها و تراست‌های نظامی و نفتی امپریالیسم آمریکا را مانند دوران پسا جنگ دوم بین‌الملل بر جهان و منطقه مسلط نماید. پوپولیسم یاغی‌گر ترامپیسم با انتقال پایتخت اسرائیل به بیت المقدس و دفاع از رژیم آپارتاید و نژادپرست صهیونیست‌های حاکم بر

...آتش‌افروزی در جنگ‌های نیابتی پنج‌گانه در منطقه خاورمیانه و امنیتی کردن همه عرصه‌ها از ورزش تا آموزش و تا بازار ارز اقتصاد در هم پاشیده‌اش) بتواند (در این شرایط فرابحرانی جامعه ایران) با «بالا بردن هزینه سرانه مبارزه برای توده‌های به پا خواسته جامعه ایران» و تغییر توازن قوای میدانی، شرایط برای (خروج از فرایند بحران موجودیت نظام) و بازتولید تثبیت دهه ۷۰ خود را فراهم سازد؛ و با بالا بردن قدرت آتش و توازن قوای خود در عرصه میدانی، علاوه بر ممانعت از فراگیر شدن مبارزه و مشارکت همه جانبه توده‌های جامعه ایران (در عرصه جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و اعتصابی و آکسیونی یا خیابانی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مانند جنبش اعتصابی ۳۵۰ هزار کامیوندار که در سه فرایند زمانی خرداد و مرداد و مهرماه ۹۷ و خیزش‌های مردمی مثل دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷) برآمدگی روبه‌اعتلای امروز مبارزات جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را عقیم و سترون سازد؛ و آتش اختلاف (مانند ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم) در میان جریان‌های اپوزیسیون داخل و خارج از کشور شعله‌ورتر سازد.

همچنین اگر بر این باور باشیم که در این شرایط هژمونی امپریالیسم آمریکا که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی و نهادهای بین‌المللی تثبیت شده بود و در دهه آخر قرن بیستم با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق (این هژمونی امپریالیسم آمریکا) به صورت قدرت بلامنازع درآمده بود، از بعد از بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۸ این هژمونی (امپریالیسم آمریکا) وارد فرایند بحرانی جهانی (در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی) شده است و با ورود ترامپ به کاخ سفید شرایط برای نزول و سقوط آزاد هر چه بیشتر این هژمونی فراهم گردیده است و همراه با به چالش کشیده شدن هژمونی امپریالیسم آمریکا (توسط قدرت‌های اقتصادی و نظامی مثل چین و روسیه و حتی اتحادیه اروپا) شرایط برای خروج نظام منوپل قبلی جهانی به نظام پلی‌پل یا چند قطبی در عرصه بین‌المللی فراهم گردیده است؛ و تغییر توازن قوا در جهان در عرصه‌های نظامی و اقتصادی و سیاسی در حال وقوع و انجام می‌باشد و رویاهای پسا فروپاشی شوروی برای امپریالیسم آمریکا در حال شکست می‌باشند و با بحرانی شدن موجودیت هژمونی امپریالیسم آمریکا، دوران یاغی‌گری این امپریالیسم برای بازتولید هژمونی از دست رفته خود در عرصه‌های اقتصادی



اسرائیل و توسط پروژه معامله بزرگ قرن و تشکیل ناتو عربی و حمایت استراتژیک از رژیم آپارتاید صهیونیست اسرائیل (که در روز پنجشنبه ۱۹ ژوئیه جاری با اعلام اسرائیل به عنوان دولت و ملت یهود و رسمی کردن زبان عبری به عنوان تنها زبان رسمی و شهروند درجه دوم خواندن بیش از ۲۵ درصد جمعیت اعراب اسرائیل) تلاش می‌کند تا در راستای پاکسازی قومی در اسرائیل (توسط دولت نتانیاها) گام بردارد.

اگر بر این باور باشیم که در تندپیچ شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی امروز جامعه ایران و در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (توسط جنبش‌های پیشرو خودجوش و خودسازمان‌گر و خودرهبر گروه‌های اجتماعی مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه دموکراسی خواهانه و برابری طلبانه):

اولاً بحران آلترناتیوی برای جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و اعتصابی و آکسیونی یا خیابانی و خیزش‌های توده‌ای مدنی و اجتماعی و توده‌های بی‌شکل خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷ جامعه بزرگ ایران وجود دارد.

ثانیاً در غیبت سازماندهی و تشکیلات مستقل و فراگیر «خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر» جنبش‌های گروه مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توازن قوا در عرصه‌های میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و گرچه به علت اعتلای جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و آکسیونی و اعتصابی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ رنگین کمان اعتقادی و قومیتی و سیاسی و اجتماعی ایران، «در عرصه شعار» به «سمت فرایند برآمد انقلابی» (نه موقعیت انقلابی) پیش می‌روند، ولی در اثر مطالبات دموکراتیک و برابری خواهانه میدانی مردم ایران، مطالبات درخواستی در حداقل سطح اقتصادی و صنفی و سیاسی و اجتماعی می‌باشند که توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب و بدون پاسخ مانده است.

ثالثاً تمامی جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از «طریق کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» و یا از مسیر پروژه به اصطلاح «اصلاح طلبانه» که (توسط جناح‌های درونی قدرت و حکومت و از کانال صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی و در چارچوب قانون

اساسی ولایتی این رژیم، به نمایندگی از طرف جامعه بزرگ ایران) می‌خواسته‌اند به استحاله و تغییر رژیم مطلقه فقهاتی دست پیدا کنند، به بن بست و شکست رسیده‌اند.

اگر بر این باور باشیم که در تندپیچ شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی امروز جامعه بزرگ ایران، به علت ابربحران‌های اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی و سیاسی حاکم بر جامعه بزرگ رنگین کمان قومیتی و اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی ایران که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در ۴۰ سال گذشته حاکمیت ولایتی مطلقه خود بر جامعه نگون‌بخت ایران) نه تنها خود به عنوان مولد اصلی این فرابحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی بوده است، بلکه امروز (به علت فساد چند لایه‌ای ساختاری و فراگیر و نهادینه شده و حاکمیت استراتژی ۴۰ ساله نظامی این رژیم که با شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» خمینی شروع شد) و تا به امروز ادامه دارد، این رژیم از حداقل پتانسیل لازم جهت حل این فرابحران‌های حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران را ندارد و همین ناتوانی ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی در حل این ابر بحران‌های چهارگانه موجود جامعه ایران، در این شرایط باعث گردیده است که این «جامعه بزرگ در آستانه فروپاشی و اضمحلال فرهنگی و ساختاری و اجتماعی قرار بگیرد.»

اگر بر این باور باشیم که در تندپیچ شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی موجود جامعه بزرگ ایران، بحران ساختار طبقاتی جامعه ایران (که مولود بحران مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری حاکم می‌باشد) آستن ظهور هیولای بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران، در نماد خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷ به صورت توده‌های بی‌شکل و بدون رهبری که خود بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و ظهور فرصت‌طلبان قدرت‌طلب پیرو استراتژی «رژیم چنج امپریالیسم جهانی» (از سلطنت‌طلبان تا سازمان مجاهدین خلق و تجزیه‌طلبان منطقه‌ای کردستان و خوزستان و بلوچستان) می‌باشد.

اگر بر این باور باشیم که «اپوزیسیون اتمیزه» شده هزار تکه خارج‌نشین در این شرایط در چارچوب «استراتژی کسب قدرت سیاسی» و تلاش در راستای «کسب قدر سهم» خود از نمود افتاده قدرت، نه تنها «توان هدایت‌گری جنبش‌های روبه اعتلای مطالباتی و اعتراضی و اعتصابی و آکسیونی یا خیابانی جامعه



بزرگ ایران را ندارند» و نه تنها به علت مطلق کردن رویکردهای نظری و ذهنی خود در غیاب «پراتیک اجتماعی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» «توان هم‌گرایی و تجانس بین خود را ندارند»، بلکه خطرناک‌تر از همه این‌ها اینکه در راستای «کسب قدر سهم قدرت سیاسی حاکمیت مطلقه فقهاتی»، «راهی جز گرایش به بدیل انقلابی‌گری از کانال ایجاد شورش‌های توده‌های بی‌شکل و بی‌سازمان و بی‌رهبر یا متوسل شدن به بوق‌های امپریالیسم خبری (از بوق‌های امپریالیسم خبری اروپا گرفته تا بوق‌های خبری امپریالیسم آمریکا) و گرایش به رویکردهای تجزیه‌طلبانه و رویکرد رژیم پنج امپریالیسم جهانی و یا گرایش به مبارزه قهرآمیز جهت بالا بردن هزینه سرانه مبارزه دموکراتیک و علنی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (همراه با تحریک بی‌در و پیکر ۱۹ میلیون نفری حاشیه تولید) برای آنها باقی نمی‌ماند.»

اگر بر این باور باشیم که در این شرایط تندپیچ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران، جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه «دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه» به این مرحله از رشد خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و صنفی و طبقاتی رسیده‌اند که بتوانند به صورت «مستقل از تشکیلات دست‌ساز زرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» و «مستقل از جریان‌های سیاسی راست و چپ اپوزیسیون متمیز شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم»، به صورت «دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر» (آنچنانکه در جنبش ۳۵۰ هزار کامیوندار در سه فرایند زمانی خرداد و مرداد و مهرماه ۹۷ شاهد بودیم و برای اولین بار در عمر ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شاهدیم که جنبش خودجوش و دینامیک و خودرهبر و خودسازمانده کامیون‌داران ایران توانست ماشین چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی را به گل بنشانند و تمامی جناح‌های درون حاکمیت مطلقه فقهاتی را تسلیم خواسته‌های صنفی خود بکنند) حرکت بکنند.

اگر بر این باور باشیم که در این شرایط تندپیچ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و زیست محیطی جامعه بزرگ ایران، جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه «آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه»، در راستای دستیابی به «پراتیک اجتماعی دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر»، راهی جز تکیه بر «مبارزه مستقل سه لایه‌ای صنفی و سیاسی و اجتماعی ندارند»، چرا که سازمان‌یابی مستقل و

در این رژیم از یک نهاد و سازمان سایه تحت هژمونی مقام عظمای ولایت برخوردار می‌باشند» که «نهادهای و سازمان‌های در سایه از اصل آن مهمتر و تعیین کننده‌تر هستند» و همین امر باعث گردیده است تا امکان هر گونه پتانسیل «اصلاح‌گری برای جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام یا برون نظام فقهاتی غیر ممکن باشد» و لذا تا زمانی که شرایط برای «مادیت یافتن اصلاح‌گر» وجود نداشته باشد، «اصلاح‌طلب» هر چند هم که در ادعای خود صادق باشد، باید آب در هاون بکوبد. (فراموش نکنیم که «اصلاح‌طلب» غیر از «اصلاح‌گر» می‌باشد و تا زمانیکه «اصلاح‌گر» وجود نداشته باشد، شعارهای «اصلاح‌طلب» تف سر بالا می‌باشد، آنچنانکه ۴۰ سال است که در عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شاهد آن می‌باشیم؛ یعنی در غیبت رژیم «اصلاح‌گر»، جریان‌های فرصت‌طلب در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی تلاش می‌کنند، توسط شعارهای اصلاح‌طلبانه توده‌های بی‌شکل جامعه ایران را به جای آب بدنبال سراب بکشانند).

اگر بر این باور باشیم که در این شرایط خودویژه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و زیست محیطی جامعه بزرگ ایران، برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مبارزه روشن‌گری فرهنگی» از تمامی اشکال دیگر مبارزه موجود حتی «مبارزه قهرآمیز و آنتاگونیستی» هزار بار مشکل‌تر می‌باشد، چراکه رژیمی که امروز در راستای نهادینه کردن قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود بر جامعه بزرگ ایران ایمان و اعتقاد و فرهنگ و سنت و مذهب مردم نگون‌بخت ایران را به استخدام خود درآورده است و آنچنانکه سیدجمال الدین اسدآبادی در استانبول به شاگردش میرزا رضا کرمانی (قاتل ناصرالدین شاه) گفت: «تا زمانیکه شجره خبیثه استبداد سیاسی و استثمار اقتصادی و استثمار فرهنگی در جامعه ایران قطع نشود، جامعه ایران به آبادی نمی‌رسد.»

اگر بر این باور باشیم که در این شرایط خودویژه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی و زیست محیطی جامعه بزرگ ایران، جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه «آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه»، در راستای دستیابی به «پراتیک اجتماعی دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر»، راهی جز تکیه بر «مبارزه مستقل سه لایه‌ای صنفی و سیاسی و اجتماعی ندارند»، چرا که سازمان‌یابی مستقل و



دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین ممکن می‌شود.»

در عرصه پراتیک همه جانبه افقی اجتماعی است که «جنبش شورائی به صورت فراگیر تکوین پیدا می‌کنند.»

در عرصه پراتیک همه جانبه افقی اجتماعی در جامعه بزرگ ایران است که «صنعت آلترناتیوسازی بوق‌های امپریالیستی اروپا و آمریکا به صورت یک صنعت مونتاژ فرسوده و از کار افتاده برای جنبش‌های رو به اعتلای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در می‌آید.»

بنابراین در این رابطه است که **وظیفه فوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ و حساس و خودویژه اجتماعی** (اعم از سیاسی و اقتصادی و زیست محیطی و اجتماعی) **جامعه بحران‌زده ایران به جای «آلترناتیوسازی» برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران** (در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت حاکم و یا تعیین رئیس جمهور و پادشاه و شورای انتقال و شورای مقاومت و غیره که امروزه نرم فعالیت جریان‌های سیاسی خارج‌نشین، اعم از چپ و راست می‌باشد) **بر رویکرد «گفتمان‌سازی» تکیه کنند تا توسط تکیه بر «رویکرد گفتمان‌سازی بتوانند خواسته‌های رادیکال اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را بدل به رابطه اجتماعی یا پراتیک اجتماعی بکنند.»**

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها توسط تکیه کردن بر «رویکرد گفتمان‌سازی است که در این شرایط می‌توانند اندیشه‌های اقبال و شریعتی را از لای کتاب‌ها بیرون بیاورند و بدل به پراتیک اجتماعی و رابطه اجتماعی در عرصه میدانی جامعه بزرگ رنگین کمان قومیتی و فرهنگی و عقیدتی و اجتماعی ایران بکنند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ جامعه بحران‌زده ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌توانند به جنگ همه جانبه فرهنگی و تئوریک و نظری با اسلام دگماتیست فقه‌پرهیزی و اسلام دگماتیست روایتی و اسلام دگماتیست ولایتی و اسلام دگماتیست زیارتی و اسلام دگماتیست مداحی‌گری حاکم بر

خودجوش گروه‌های اجتماعی تنها و تنها از طریق مبارزه در بستر «پراتیک اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و صنفی ممکن می‌باشد» و تنها در بستر این «پراتیک اجتماعی» است که گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران آموزش می‌بینند (نه توسط کلاس‌های ذهنی و بوق‌های امپریالیسم خبری اروپا و آمریکا)، بنابراین «این اصل غلطی است که بگوئیم که گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اول باید آموزش نظری و ذهنی پیدا کنند و بعد باید وارد پراتیک خودویژه اجتماعی بشوند»، زیرا کلاس و مدرسه و سازمانده و رهبر درون‌جوش همه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه «آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه»، «فقط و فقط و فقط پراتیک اجتماعی درون‌جوش و دینامیک آنها یا پراتیک اجتماعی افقی می‌باشد»؛ یعنی «با پراتیک اجتماعی افقی است که این جنبش‌ها می‌توانند حرکت خود را فراگیر و گسترده کنند». «با پراتیک اجتماعی است که این جنبش‌ها می‌توانند به رهبری درون‌جوش دست پیدا کنند». با «پراتیک افقی اجتماعی است که این جنبش‌ها می‌توانند به استقلال سازماندهی و تشکیلاتی از حاکمیت و جریان‌های سیاسی دست پیدا کنند». با «پراتیک اجتماعی افقی است که این جنبش‌ها می‌توانند به ایدئولوژی و تئوری بسیج‌گر آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه دست پیدا کنند». «در پراتیک اجتماعی افقی است که زحمتکشان و کارگران می‌توانند خود را کشف کنند» و از «طبقه‌ای در خود» به «طبقه‌ای برای خود» بدل شوند و کل جامعه بدل به «کنش‌گران اصلی مبارزه آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بشوند.»

در عرصه پراتیک اجتماعی افقی است که «اصل تقدم جنبش‌ها بر احزاب سیاسی» در چارچوب استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معنی پیدا می‌کند (یادمان باشد که عامل اصلی شکست «سوسیالیسم دولتی» در قرن بیستم و عامل اصلی شکست «تمامی جنبش‌ها و انقلابات قرن بیستم» که به صورت مستقیم و غیر مستقیم «تحت تأثیر اصول طلائی لنین بودند» همین «اصل حزب - دولت لنین» که خود «مولود استراتژی تقدم حزب بر جنبش لنین» بوده است)، می‌باشد. در عرصه «پراتیک فراگیر اجتماعی است که دموکراسی به معنای حاکمیت همه جامعه بر سرنوشت خویش است»، معنی پیدا می‌کند.

در عرصه پراتیک همه جانبه افقی اجتماعی است که «امکان



جامعه ایران، به پروژه اصلاح دینی شریعتی و اقبال (که بر اسلام منهای روحانیت استوار می‌باشد) دست پیدا کنند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط بحران‌زده جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند به مبارزه با آلترناتیوسازی جریان‌های تابع استراتژی رژیم چنج امپریالیسم آمریکا و اروپا در داخل و خارج از کشور بپردازند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که در این شرایط خودویژه جامعه ایران می‌تواند به جنگ حیدر نعمتی جریان‌ها یا جناح‌های درون و برون حاکمیت در راستای استحاله این رژیم از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده خود رژیم و قانون اساسی ولائی این رژیم مطلقه فقهتی پایان دهند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند به دوران تفاوت صنعت آلترناتیوسازی رژیم رام و رژیم چنج امپریالیسم اروپا و آمریکا پایان بدهند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط طوفانی جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند گفتمان دموکراسی سوسیالیستی اقبال و شریعتی را به عنوان یک ضرورت در راستای مسلط کردن این گفتمان در جامعه امروز ایران مطرح نمایند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط سونامی‌زده جامعه بزرگ ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهتی را در جامعه امروز ایران را بدل به بحران موجودیت این رژیم بکنند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط مه‌آلود جامعه ایران «تنها توسط تکیه کردن بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی اقبال و شریعتی را به عنوان گفتمان مسلط در جامعه امروز ایران، جایگزین گفتمان اصلاحات رژیم به دست خود رژیم و از طریق نهادهای خود رژیم بکنند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط فرابحران‌زده جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند حرکت پیشگامان را به عنوان یک نیروی اجتماعی و اندیشه پیشگامان را به عنوان یک رابطه اجتماعی و حضور پیشگامان را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و جنبش پیشگامان را به عنوان یک جنبش تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک و خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده شده به نمایش بگذارند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط طوفانی جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند به دوران وحدت حول کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت و یا وحدت حول محورهای ایدئولوژیکی و یا وحدت حول سرنگونی رژیم و غیره پایان بدهند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط بحرانی جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند اسلام تطبیقی قرآن و اسلام تطبیقی نهج‌البلاغه و اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی را در برابر اسلام‌های همه رنگ دگماتیست و انطباقی و صوفیانه و فیلسوفانه و غیره از صورت یک ایدئولوژی به صورت رابطه اجتماعی درآورند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط طوفانی و بحرانی و سونامی‌زده جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند رویکرد روایت‌های بزرگ را به رابطه اجتماعی بدل سازند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط بحران‌زده جامعه ایران «تنها توسط تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی به جای آلترناتیوسازی است که می‌تواند استراتژی نظامی‌گری ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهتی در داخل و منطقه و عرصه بین‌المللی را - که با شعار جنگ، جنگ تا پیروزی خمینی، از مرحله پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران آغاز شده است و علی‌الدوام هم ادامه دارد - به چالش بکشند.»

پایان



«سپه‌ای محمد» در نگاه محمد اقبال لاهوری

در شبستان حرا خلوت گزید	قوم و آئین و حکومت آفرید
ماند شبها چشم او محروم نوم	تا به تخت خسروی خوابید قوم
در دل مسلم مقام مصطفی است	آبروی ما ز نام مصطفی است
در جهان آئین نو آغاز کرد	مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد	همچو او بطن ام گیتی نژاد
در نگاه او یکی بالا و پست	با غلام خویش بر یک خوان نشست
آنکه بر اعدا در رحمت گشاد	مکه را پیغام لا تثریب داد
امتیازات نسب را پاک سوخت	آتش او این خس و خاشاک سوخت
هستی مسلم جلی گاه او	طورها بالذ زگرد راه او
بیکرم را آفرید آئینه اش	صبح من از آفتاب سینه اش

کلیات اشعار اقبال لاهوری - فصل اسرار خودی - ص ۱۵ - سطر ۱۷ به بعد

آن یکی نحوی بکشتی در نشست
رو بکشتیبان نمود آن خودپرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا
گفت نیم عمر تو شد در فنا
دل شکسته گشت کشتیبان زتاب
لیک آن دم گشت خامش از جواب
باد کشتی را بگردابی فکند
گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو
گفت نی از من تو سباحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست

در اشعار فوق حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری سر سلسله جنبان «اسلام تطبیقی یا اسلام بازسازی شده قرن بیستم»، تلاش می‌کند تا تابلویی از سیمای پیامبر اسلام در دیوان خود نقاشی کند. اگر با این نگاه به اشعار فوق محمد اقبال لاهوری بنگریم، بدون تردید برای ما نخستین سوالی که مطرح می‌شود اینک محمد اقبال در نقاشی تابلو خود (از سیمای پیامبر اسلام)، بر چه خودویژگی‌های وجودی و صفاتی پیامبر اسلام تکیه کرده است؟

بنابراین اگر بخواهیم هیرارشی خودویژگی‌های وجودی و کمالی پیامبر اسلام در نگاه محمد اقبال، در چارچوب اشعار فوق مطرح کنیم، باید بگوئیم که این خودویژگی‌های وجودی و کمالی پیامبر اسلام عبارتند از:

۱ - «عرفان تطبیقی» پیامبر اسلام که در فرایند ۱۵ ساله حرائی او توسط «تجربه دینی» اش توانست بستر ساز کسب «تجربه نبوی» و نیل به سرچشمه درونی «وحی نبوی» در وجود پیامبر اسلام بشود. بر این مطلب بیافزائیم که تفاوت «عرفان تطبیقی» پیامبر اسلام با «عرفان انطباقی» عرفای مسلمان و غیر مسلمان - از مولوی تا بودا - در این می‌باشد که «اگر تعریف عرفان را درس خداگونه



زانک کشتی غرق در گرداب‌هاست

محو می‌باید نه نحو اینجا بدان

گر تو محوی بی‌خطر در آب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد

ور بود زنده ز دریا کی رهد

چون بردی تو ز او صاف بشر

بحر اسرار نهد بر فرق سر

گر تو علامه زمانی در جهان

نک فنای این جهان بین وین زمان

ما حدیث نحو از آن در دوختیم

تا شما را نحو محو آموختیم

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف

درکم آمد یابی ای بار شگرف

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۱۴۵ - ابیات ۲۸۹۷ تا ۲۹۱۰

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما

تو وجود مطلق فانی ما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله‌مان از باد باشد دم به دم

حمله‌مان از باد و ناپیداست باد

جان فدای آن که ناپیداست باد

باد و بود ما از داد توست

هستی ما جمله از ایجاد توست

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۶۲ - سطر ۹ به بعد

لذا به همین دلیل است که در «عرفان تطبیقی» پیامبر اسلام برعکس «عرفان انطباقی» (مولوی و دیگر عرفای مسلمان و غیر مسلمان از آغاز تاکنون)، به جای اینکه از انسان توسط «فناء فی الله» به طرف خدا سلک و سیوروت صورت پذیرد، از «خدا به طرف انسان این مسیر تعریف می‌شود». در نتیجه بدین ترتیب است که در دیسکورس قرآن، در چارچوب «عرفان تطبیقی» قرآن و پیامبر اسلام برای تبیین «عرفان تطبیقی» و تعریف «مسیر خداگونه شدن انسان»، این مسیر از خدا شروع می‌شود (نه مانند عرفان انطباقی از انسان) و این خداوند است که در «عرفان تطبیقی»، ابتدا وارد وجود و هستی می‌شود و در انسان از رگ گردن او به او نزدیک‌تر می‌گردد.

«و نحن اقرب الیه من حبل الوریث» (سوره ق - آیه ۱۶) و آنچنانکه امام علی می‌فرماید، در عرصه وجود، «خدا در پیوند با وجود قرار می‌گیرد»، «مع کلشیء لا بمقارنه و غیر کلشیء لا بمزایله» - خدا با همه موجودات است بدون پیوستگی و غیر از همه موجودات است بدون دوری و گسیختگی» (امام علی - نهج‌البلاغه خطبه ۱).

به عنوان مصداق در رویکرد «عرفان تطبیقی» محمد اقبال لاهوری معتقد است که:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی

زاری از ما نی تو زاری می‌کنی

ما چو نائیم و نوا در ما زتوست

ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما زتوست ای خوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان



ج - در رویکرد «عرفان تطبیقی» محمد اقبال هسته اصلی تفاوت بین دو «عرفان تطبیقی» و «عرفان انطباقی»، اعتقاد به وجود و عدم «هسته خود» در انسان است.

منکر حق نزد ملاً کافر است

منکر خود نزد من کافرتر است

آن بانکار وجود آمد عجول

این عجول و هم ظلوم و هم جهول

شیوه اخلاص را محکم بگیر

پاک شو از خوف سلطان و امیر

کم خور و کم خواب و کم گفتار باش

گرد خود گردنده چون پرگار باش

کلیات اشعار اقبال لاهوری - فصل جاوید نامه - ص ۳۸۴ - سطر ۶ به بعد

ادامه دارد

الف - ذات خداوند هم مانند کل وجود زمان مند می باشد و به علت همین زمان مند بودن ذات خداوند است که خداوند در جهان قرار می گیرد. یا آنچنانکه محمد اقبال می گوید «جهان و وجود در خداوند قرار می گیرند.»

ب - برای «خداگونه شدن انسان» که جوهر «عرفان تطبیقی» می باشد، از نظر اقبال این تکامل و صیرورت انسان باید در چارچوب هسته خودی انسان به انجام برسد. محو شدن انسان توسط «فناء فی الله» به معنای نابودی هسته خودی انسان می باشد.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور

خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد

خبری رفت زگردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان، پرده دری پیدا شد

آرزو بی خیر از خویش باغوش حیات

چشم واگرد و جهان دگری پیدا شد

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اشعار اقبال - فصل افکار - ص ۲۱۵ - سطر ۳ به بعد

«ما» چه می‌گوئیم؟

و تبیین کنند.

سوم اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به این حقیقت واقف شده باشند که برای «توده‌ای کردن یک گفتمان»:

اولاً باید دامنه افقی حضور فیزیکی توده‌ها در عرصه مبارزه در لایه‌های مختلف صنفی و اجتماعی و سیاسی و مدنی گسترش بدهند. ثانیاً توسط حضور فراگیر توده‌ها در عرصه جنبش مطالباتی خودشان، «هزینه سرانه مبارزه را برای آنها کاهش بدهند.»

لازم به ذکر است که «کاهش هزینه سرانه مبارزه برای توده‌ها» با حضور فراگیر آنها در صحنه افقی مبارزه صورت مستقیم دارد، به عبارت دیگر هر چه حضور توده‌ها در عرصه جنبش مطالباتی خودشان بیشتر باشد و فراگیرتر و گسترده‌تر عمل کنند، «هزینه سرانه شرکت در مبارزه برای آنها کاهش پیدا می‌کند.»

عنایت داشته باشیم که در طول بیش از یک قرن که از عمر جنبش سیاسی ایران می‌گذرد، تمامی جریان‌های سیاسی (این جنبش) اعم از جریان‌های معتقد به رویکرد مذهبی یا رویکرد ملی و یا رویکرد مارکسیستی، از آغاز تا الان در چارچوب «گفتمان حزب - دولت» بوده است که تلاش کرده‌اند تا علاوه بر تثبیت «هژمونی خود بر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، در راستای «کسب

قبل از اینکه به پاسخ سؤال فوق پردازیم، لازم می‌بینیم که در اینجا ابتدا مطرح کنیم که منظور از «ما» در سؤال فوق «دلالت به کلیه افراد و نیروهائی می‌کنند که به نحوی مستقیم یا غیر مستقیم خودشان را جزئی یا عضوی از جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌دانند» که از سال ۵۵ تا به امروز در مقاطع مختلف حرکت‌مان، همپای ما در راستای «اعتلای جنبش روشنگری» در جامعه بزرگ ایران گام برداشته‌اند و حاضر شده‌اند تا «در این مسیر طولانی و یا در این مارتن، به دمی، یا درمی، یا قدمی، یا قلمی و... هزینه پرداخت کنند»، طبیعی است که بر ما واجب است تا در برابر این مخاطبین بیدار، خود را مسئول بدانیم و در فرایندهای مختلف این مسیر طولانی پر تندپیچ حرکت‌مان، «نقشه راه خود را چه در عرصه استراتژی (درازمدت) و چه در عرصه تاکتیک (کوتاه‌مدت) برای آنها توضیح بدهیم و برای آنها تبیین و تشریح کنیم که امروز از چه راه و چه مسیری می‌خواهیم حرکت کنیم و منتظر نقد و نظر و کامنت و مشارکت نظری و عملی آنها باشیم.»

باری، در یک عبارت کوتاه و مختصر و کپسولی (آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم) «وظیفه اصلی و فوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ حاکم بر جامعه امروز ایران»، توده‌ای کردن «گفتمان جنبشی» در عرصه جنبش‌های تکوین یافته از قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

بدون تردید سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه، «چگونه پیشگام می‌تواند گفتمان خودش را در جامعه امروز ایران توده‌ای بکند»؟

پاسخ به این سؤال برای پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در گرو دستیابی به چند دستاورد نظری و عملی قبلی می‌باشد.

اول اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید قبل از پاسخ عملی و نظری به سؤال فوق، توانسته باشند در جامعه امروز ایران «رویکرد جنبشی خود را به عنوان یک گفتمان مسلط درآورده باشند.»

دوم اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید توانسته باشند، مسیر تحول و حرکت جامعه امروز ایران را به صورت مشخص و کنکریت ترسیم



قدرت سیاسی، یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکمیت» به نمایندگی از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران گام بردارند.

بر این مطلب بیافزائیم که دامنه سیطره «رویکرد حزب - دولت» بر جریان‌های جنبش سیاسی ایران در بیش از یک قرن گذشته آنچنان فراگیر بوده است که حتی جریان‌های چریک‌گرا و طرفداران رویکرد ارتش خلقی هم (که در دهه ۴۰ - ۵۰ به صورت گفتمان مسلط در جامعه ایران درآمده بودند) در دایره «حزب - دولت» قرار داشتند؛ و البته دامنه رویکرد «حزب - دولت» را تا آنجا می‌توان گسترش داد که داوری کنیم که تمامی جنبش‌های سیاسی پسا انقلاب اکتبر روسیه در عرصه منطقه و بین‌المللی به شکلی تابع همین استراتژی «حزب - دولت» بوده‌اند؛ و در راستای «کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم» و یا (آنچنانکه کارل مارکس در کتاب «۱۸ برومرلویی بنپارت» مطرح می‌کند) در جهت فروپاشی ماشین دولت بورژوازی توسط همین استراتژی حزب - دولت عمل کرده‌اند.

البته در جامعه ما هم از آنجائیکه به صورت مشخص جنبش سیاسی ایران در مرحله پسا انقلاب اکتبر روسیه بوده است که (جریان‌های سیاسی این جنبش با رویکردهای متفاوت) به صورت فراگیر و سازماندهی شده وارد مبارزه سیاسی با حاکمیت شده‌اند، در نتیجه جریان‌های جنبش سیاسی ایران هم در چارچوب همین رویکرد «حزب - دولت»، نقشه راه بلندمدت و کوتاه‌مدت خود را تعریف کرده‌اند.

یادمان باشد که آنچنانکه در نوشته‌های قبل هم (در نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، در تحلیل نهائی علت و دلیل اصلی تمامی بحران‌ها و بن‌بست‌ها و شکست‌های جنبش‌های رهائی‌بخش و عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جهان در قرن بیستم و عامل اصلی شکست سوسیالیسم دولتی و مارکسیست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، ریشه در همین رویکرد حزب - دولت لنینیستی دارد).

پر پیدا است که همین داوری می‌توان در باب علل و دلایل

بحران‌ها و شکست‌ها و بن‌بست‌های جریان‌های جنبش سیاسی ایران در یکصد سال گذشته نیز داشت و همین سنتز رویکرد «حزب - دولت» در یک قرن گذشته در ایران و جهان باعث می‌گردد تا ما جایگاه نظریه «حزب پیشاهنگ طراز نوین لنینیستی» در عرصه استراتژی «حزب - دولت»، به عنوان عامل تعیین کننده آفت‌های فوق تعریف نمائیم.

لذا بدین ترتیب است که «رویکرد جنبشی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه تعریف «استراتژی ما»، می‌تواند «به عنوان آلترناتیو رویکرد حزب طراز نوین لنینیستی در عرصه استراتژی حزب دولت مطرح بشود»، چراکه خودویژگی‌های اصلی «گفتمان جنبشی مورد اعتقاد ما» عبارتند از:

- ۱ - خود مدیریتی.
 - ۲ - دینامیکی یا خودجوشی.
 - ۳ - خود سازماندهی.
 - ۴ - خود رهبری.
 - ۵ - تکوین یافته از پائین.
 - ۶ - بسترساز دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، می‌باشند.
- بنابراین در صورتی که در این شرایط حاکمیت فراجران‌ها بر جامعه امروز ایران، اگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتواند:
- اولاً رویکرد جنبشی خود را به صورت یک گفتمان مسلط جایگزین رویکرد حزبی گذشته بکند.
- ثانیاً بتواند آن گفتمان مسلط را توده‌ای بنماید، بدون تردید رویکرد جنبشی در جامعه امروز ایران می‌تواند، در عرصه حرکت تحزب‌گرایانه، به صورت افقی (نه عمودی) بسترساز پیوند پیشگامان با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از جنبش‌های مطالباتی، جنبش‌های اعتراضی، جنبش‌های سیاسی، جنبش‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی، جنبش‌های اعتصابی و حتی جنبش‌های آکسیونی یا خیابانی بشود؛ و بدین ترتیب است



که به موازات اعتلا و فراگیر شدن جنبش شورائی از پائین در جامعه ایران، شرایط برای تحقق دموکراسی - سوسیالیستی مشارکتی و شورائی مورد اعتقاد ما (که خود آلترناتیو «حزب - دولت» لنینیستی می‌باشد) فراهم می‌گردد.

قابل ذکر است که آفت‌های گفتمان «حزب - دولت» لنینیستی عبارتند از:

الف - جایگزین شدن احزاب بالائی‌های قدرت به جای جنبش‌های پائینی جامعه.

ب - تکیه بر استراتژی کسب قدرت یا مشارکت در قدرت سیاسی.

ج - اعتقاد به مدیریت جنبش‌های پائینی جامعه از طریق احزاب بالادستی آنها که البته تنها خود این آفت باعث می‌گردد تا جنبش‌های پائینی جامعه به صورت زائده و آپاندیس آن احزاب بالائی قدرت درآیند.

باری، خلاصه جمع‌بندی ما تا اینجا بدین ترتیب است که:

۱ - مهم‌ترین وظیفه پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ فعلی تاریخ ایران که جامعه بزرگ و رنگین کمان قومیتی و فرهنگی و مذهبی - عقیدتی ایران، آباستن تحول‌های بزرگی می‌باشد، این است که بتوانیم

«گفتمان جنبشی خود را توده‌ای بکنیم.»

۲ - گفتمان چهل و دو ساله گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۵۵ الی الان) «گفتمان جنبشی» بوده است که به عنوان آلترناتیو «گفتمان حزبی» یکصد سال گذشته جریان‌های جنبش سیاسی ایران می‌باشد.

۳ - در چارچوب «گفتمان جنبشی» (۴۲ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام ما بر این باور بوده و هستیم که «تنها مسیر دموکراتیک» تحول‌ساز جامعه ایران، «مسیر جنبشی» در چارچوب نقش راه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در جامعه رنگین کمان عقیدتی و مذهبی و قومیتی و فرهنگی و سیاسی ایران) می‌باشد.

لذا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از سال ۱۳۵۵ تا به امروز، پیوسته بر این باور بوده و هست که در جامعه ایران هر گونه «نقشه راهی» به جز «مسیر استراتژی جنبشی» بیراهه می‌باشد.

ادامه دارد



«جنبش روشنگری»

ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران

از کدامین مسیر و منازل عبور کرده است؟

ایران، به صورت عقیم و ریشه و عقبه نظری و عملی قبلی، باعث تمامی آسیب‌های جنبش روشنگری جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته شده است.

یادمان باشد که جنبش روشنگری ایران از قرن نوزدهم و از فرایند پسا شکست جنگ‌های ایران با روسیه در دوران قاجار و فتحعلی شاه با این سؤال استارت خورد. «راز پیروزی مغرب زمین و راز انحطاط شکست ما کدام است؟»

این سؤال کلیدی و تاریخ ساز، نخستین سوالی بود که در مرحله پسا شکست جنگ ناپلئون و جنگ‌های روسیه تزاری برای پیشقراولان عرب و فارس مطرح گردید و همین سؤال سرآغاز دوران بیداری جوامع عرب و فارس گردید، گرچه پاسخ‌های ارائه شده به این سؤال کلیدی در طول ۱۵۰ سال گذشته توسط پیشقراولان نظری و عملی جامعه بزرگ ایران متفاوت بوده است، ولی بدون تردید این سؤال کلیدی و دوران ساز و تحول آفرین الی الان به عنوان یک سؤال فربه برای ایجاد تحول در حرکت جامعه بزرگ ایران باقی مانده است.

اولین پاسخ به این سؤال، عباس میرزا داد و گفت، «راز پیروزی جامعه ایران در توپ و توپخانه نهفته است»، دومین پاسخ به سؤال فوق میرزا یوسف خان مستشارالدوله داد که در «رساله یک کلمه» خود اعلام کرد که «راز پیروزی جامعه ایران در قانون نهفته است». هر چند که بعداً میرزا ملکم خان همین پاسخ

اگر اشغال مصر (در سال ۱۷۹۸، ۹ سال پس از انقلاب کبیر فرانسه) توسط حمله ناپلئون بناپارت، سر آغاز بیداری جهان عرب بدانیم، بدون تردید «شکست ایران در جنگ‌های با روسیه تزاری» (در سال ۱۸۳۰، یعنی ۴۱ سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه و ۳۲ سال بعد از اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت) سر آغاز بیداری پیشقراولان نظری و عملی جامعه بزرگ ایران بوده است.

اگر بپذیریم که «عصر روشنگری» مغرب زمین ۳۰۰ سال طول کشید (از قرن ۱۳ تا قرن ۱۷) بدون تردید باید باور کنیم که پروسس بیداری پیشقراولان نظری و عملی جوامع عرب و فارس (که محصول دو شکست نظامی بوده است) برعکس پروسس بیداری پیشقراولان نظری و عملی جوامع مغرب زمین، «بدون فرایندهای عصر روشنگری تحقق پیدا کرده است.»

بدین خاطر، همین امر باعث گردیده است تا «سنتز بیداری در پیشقراولان نظری و عملی جوامع عرب و فارس (برعکس جوامع مغرب زمین که صورت دینامیکی و فرایندی داشته است) به صورت دفعی و مکانیکی و فرا اجتماعی مردم ایران، صورت گرفته است»، به عبارت دیگر به لحاظ آسیب‌شناسی پروسس جنبش روشنگری ایران در آغاز تکوین خود صورتی غیر دینامیک و غیر بومی داشته است؛ که البته این بیماری منهای ۵ سال جنبش ارشاد شریعتی (سال‌های ۴۷ - ۵۱) الی الان ادامه دارد و همین غیر دینامیک بودن آبخور جنبش روشنگری ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران، به عنوان علت اصلی بیگانگی جنبش روشنگری ایران از فرهنگ و روانشناسی اجتماعی جامعه بزرگ ایران بوده است؛ که البته همین بیگانگی فرهنگی باعث گردیده است که (به جز حرکت پنج ساله جنبش ارشاد شریعتی) در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران، حرکت آنها نتواند مردمی بشود؛ و تا اعماق جامعه ایران رسوخ نماید.

هر چند که عوارض بالینی این بیماری در طول ۱۵۰ سال گذشته فرایندهای مختلف حرکت تحول خواهانه جامعه ایران صورت‌های یکنواختی نداشته است و در اشکال مختلفی، از حرکت مقلدانه تقی‌زاده تا کتاب سوزان کسروی و از جنبش منطقه‌ای کوچک‌خان و شیخ محمد خیابانی تا جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ متفاوت بوده است، ولی بدون تردید در رابطه با آسیب‌شناسی تمامی جنبش روشنگری ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران، می‌توان به این داوری قطعی دست پیدا کرد که «خلاء عصر روشنگری در جامعه ایران و شروع و ورود جنبش روشنگری

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله را به صورت فراگیر در روز نامه «قانون» خود بسط و گسترش داد، ولی سومین پاسخ به سؤال فوق سیدجمال الدین اسدآبادی داد که اعلام کرد که «راز پیروزی در دستیابی به عساکر جرار و اقتدار نظامی و سیاسی یا سلاطین جبار نهفته است.»

باری بدین ترتیب بود که پیشقراولان نظری و عملی جامعه بزرگ ایران، به این واقعیت دست پیدا کردند که «بدون نظریه‌پردازی در عرصه نظر، امکان تحول در عرصه عمل و واقعیت وجود ندارد». لذا در این راستا اندیشه‌ورزان جامعه ایران که به تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران فکر می‌کردند، موضوع نظریه‌پردازی به صورت محوری در دستور کار خود قرار دادند. البته در چارچوب همان رویکرد غیر دینامیک خود که فوقا از آن یاد کردیم و شرایط تاریخی و اجتماعی جهان و جامعه ایران، بدون استثناء تمامی این نظریه‌پردازان جنبش روشنگری پیشکسوت جامعه بزرگ ایران، جهت «تحول عینی به موضوع مدرنیته و مدرنیزاسیون می‌اندیشند» و در تحلیل نهائی راه برون رفت از انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه ایران در مدرنیته و مدرنیزاسیون مولود انقلاب اجتماعی و سیاسی و صنعتی (پسا عصر روشنگری) مغرب زمین می‌دانستند؛ یعنی از عباس میرزا تا امیرکبیر تا سید جمال تا تقی‌زاده و تا مهدی بازرگان و غیره و غیره همه و همه راه برون رفت از ورطه انحطاط در دایره مدرنیته و مدرنیزاسیون مولود مناسبات سرمایه‌داری یا راه رشد از طریق سرمایه‌داری تبیین و تحلیل می‌کردند.

البته اختلاف رویکرد این نظریه‌پردازان در این عرصه تنها محدود به شیوه و استراتژی دستیابی به مدرنیته و مدرنیزاسیون بود که بعضی مانند عباس میرزا تا امیر کبیر این مدرنیته و مدرنیزاسیون «به صورت ابزاری» صرف تبیین و تحلیل و تعریف می‌کردند و لذا معتقد بودند که می‌توان به مدرنیته یا مدرنیزاسیون ابزاری جدای از مدرنیته فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به صورت وارداتی در جامعه ایران دست پیدا کرد. همان رویکردی که در مرحله پسا جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث صدام حسین در دولت‌های پنجم و ششم توسط هاشمی رفسنجانی دنبال می‌شد، چراکه هاشمی رفسنجانی فکر می‌کرد که توسط رویکرد نئولیبرالیستی اقتصادی می‌تواند به مدرنیته ابزاری جدای از مدرنیته سیاسی و فرهنگی و اجتماعی دست پیدا کند. آنچنانکه در دولت هفتم و هشتم سید محمد خاتمی، برعکس دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی فکر می‌کرد که توسط رویکرد نئولیبرالیستی سیاسی در جامعه ایران،

می‌تواند جدای از مدرنیته فرهنگی و اجتماعی به مدرنیته دست پیدا کند که البته حاصل کار هر دو رویکرد انحرافی فوق ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد شد که بر دوش ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران (که مولود دو رویکرد شکست خورده هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی بودند) سوار شد و توانست برای مدت ۸ سال، اجاره نشین ساختمان پاستور بشود.

فراموش نکنیم که از همان آغاز جنبش روشنگری ایران، بعضی مانند محمد علی فروغی هم بودند که در راستای دستیابی به مدرنیته و مدرنیزاسیون در جامعه ایران، «معتقد به تحول فلسفی و فرهنگی در جامعه ایران بودند» که کتاب «سیر حکمت در اروپا» ی محمد علمی فروغی، نمایش این رویکرد از جنبش روشنگری ایران از همان آغاز می‌باشد. البته اشکال این جریان از جنبش روشنگری ایران هم در این بود که آنچنانکه محمد اقبال در کتاب «سیر فلسفه در ایران» می‌گوید، مسیر مطالعه فلسفی آنها به صورت مکانیکی از فلسفه غرب شروع می‌شود و به فلسفه غرب هم تمام می‌گردد بدون اینکه نقد فلسفی آنها از فلسفه مشرق زمین و ایران آغاز بشود و به فلسفه یونانی‌زده و ارسطو و افلاطون‌زده امروز مشرق زمین و جامعه ایران بپردازند. باز در همین رابطه بود که از آنجائیکه حرکت روشنگرانه احمد کسروی در جامعه ایران (از بعد از شهریور ۲۰) تنها بر پایه نقد مذهبی سلبی بنا شده بود و هرگز کسروی نتوانست وارد فرایند ایجابی روشنگری مذهبی مانند مهدی بازرگان یا شریعتی یا سید محمود طالقانی بشود، حرکت روشنگرانه مذهبی او در جامعه ایران فونکسیون منفی به بار آورد.

بنابراین در یک نگاه کلی تمامی نظریه‌پردازان جنبش روشنگری جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران (منهای جریان آل احمد و...) راه برون رفت جامعه انحطاط‌زده ایران در دستیابی به مدرنیته و مدرنیزاسیون تعریف می‌کردند؛ و تفاوتی که در این رابطه در میان این نظریه‌پردازان وجود داشته است، بازگشت پیدا می‌کرده است به مسیری که آنها برای دستیابی به این هدف مطرح می‌کرده‌اند. بر این مطلب بیافزائیم که مشکل بزرگی که همه این نظریه‌پردازان از همان آغاز الی الان در این عرصه گرفتار آن شده‌اند، این بوده است که «تحلیل علمی مشخصی از ظهور مدرنیته در مغرب زمین نداشته‌اند» و با رویکردی غیر دیالکتیکی و خطی و اکلکتیویته‌ای مدرنیته مغرب زمین را به صورت کالائی تحلیل می‌کردند؛ و به این واقعیت عنایت نداشتند که مدرنیته در مغرب زمین میوه و



آن یکی دانش لقب داد آن الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۷ - سطر ۱۴ به بعد

آنچنانکه در این نقد مولوی به رویکرد مکانیکی و غیر دیالکتیکی مشهود است، عامل ارائه نسخه‌های مختلف سترون‌ساز نظریه‌پردازان جنبش روشنگری ایران، برخورد مکانیکی و غیر دینامیک آنها به پدیده مدرنیته مغرب زمین و مسیر برون رفت از انحطاط جامعه ایران بوده است؛ و در نتیجه همین رویکرد مکانیکی و غیر دینامیک آنها بوده است که باعث گردیده است تا این نظریه‌پردازان گاه و بعضاً به صورت متضاد از هم به ارائه راه حل‌های مختلفی جهت برون رفت از انحطاط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و تمدنی جامعه ایران بپردازند؛ و سنتز نهائی این همه باعث گردیده است که جنبش روشنگری ایران گرفتار ورطه رویکرد تقلیدی و وارداتی نسبت به انقلاب‌های سیاسی و اقتصادی و صنعتی مغرب زمین بشوند.

شعار تقلیدی سید حسن تقی‌زاده که می‌گفت «برای دستیابی به مدرنیته باید از موی سر تا نوک پا مقلد بشویم»، نماد و نمایش همین رویکرد تقلیدی و وارداتی بوده است. البته باز در عرصه همین رویکردهای متفاوتی بوده است؛ که دلیل آن گرایش رویکرد آنها به انقلاب‌های مختلف مغرب زمین بوده است، بطوریکه شاهد بوده‌ایم که در ۱۵۰ سال گذشته حیات جنبش روشنگری ایران در فرایندی تاسی به انقلاب کبیر فرانسه مبنای تجویز نسخه جنبش روشنگری ایران برای برون رفت جامعه ایران از انحطاط بوده است و در فرایندی دیگر تاسی به انقلاب اکتبر روسیه مبنای تعیین مسیر رهائی بوده است. البته در تحلیل نهائی تمامی راه حل‌های این نظریه‌پردازان و نسخه‌های تجویزی آنها برای جامعه ایران فونکسیون‌ی یکسان داشته است که امروز در جامعه بحران‌زده فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی شاهدان می‌باشیم.

بنا بر این در این رابطه است که برای دستیابی به مسیر رهائی جامعه امروز ایران مجبوریم که با نگاهی به گذشته به آسیب‌شناسی رویکردهای نظریه‌پردازان و متفکرین و صاحب نظران جنبش روشنگری جامعه ایران بپردازیم، چراکه آنچنانکه جواهر لعل نهرو می‌گوید «جوامعی که آگاهی تاریخی به گذشته خود نداشته باشند، مجبور به تکرار هزینه‌های گذشته می‌باشند.»

ادامه دارد

محصول سه قرن عصر روشنگری نظری و ذهنی و فلسفی و دینی و علمی و سیاسی و اجتماعی جنبش روشنگری آن دیار بوده است و سنتز نهائی ترکیبی و دیالکتیکی همه این مؤلفه‌ها بوده است که باعث ظهور مدرنیته از قرن هفدهم و هیجدهم در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و ابزاری و غیره در مغرب زمین شده است.

لذا در چارچوب همین تحلیل‌های مکانیکی و غیر دینامیک نظریه‌پردازان جنبش روشنگری ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بوده است که هر کدام در چارچوب همان رویکرد مکانیکی خود از تبیین و تحلیل ظهور مدرنیته در مغرب زمین به ارائه راه حل و تجویز نسخه برون رفت از انحطاط می‌پرداخته‌اند؛ که حاصل همه آنها سترون و عقیم بودن این پروسس جهت برون رفت از انحطاط بوده است. داستان برخورد مکانیکی جنبش روشنگری جامعه ایران با مسیر برون رفت از انحطاط و پدیده مدرنیته و مدرنیزاسیون مغرب زمین در ۱۵۰ سال گذشته ما را به یاد داستان فیل مولوی می‌اندازد که در دفتر سوم مثنوی مطرح می‌کند. در این داستان مولوی به نقد رویکرد مکانیکی در تعریف و تحلیل پدیده‌ها می‌پردازد.

پیل اندر خانه تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی

اندران ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود

اندران تاریکیش کف می بسود

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت همچون ناو دانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

آن بر او چون باد بیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پینت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بد است

همچنین هریک به جزوی چون رسید

فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

از نظرگه گفتشان بد مختلف

چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقشارمیان» یا «طبقه متوسط شهری»

درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

مطلقه فقاهتی را به چالش بکشند، آنچنانکه حزب پادگانی خامنه‌ای به یکباره بزرگ‌ترین احساس خطر حیات خود را کرد.

در نتیجه جهت خاموش کردن این جنبش آکسیونی و اعتراضی و سیاسی، تمامی ترفندهای خود را از چاپ اسکناس تا چند نرخ کردن دلارهای نفتی در بازار داخلی و استقراض از بانک‌ها به کار گرفتند و برای اولین جلسات نشست سران سه قوه در این رابطه صورت روتین پیدا کرد؛ و البته هر چند حزب پادگانی خامنه‌ای توانست با این ترفندها بیش از ۸۰ درصد از سرمایه‌های اولیه این مال باختگان را مسترد نماید، ولی فونکسیون مهم و مثبتی که جنبش مال باختگان برای جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به همراه داشت، ریزش ترس و شکست رکود حاکم بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود. به این ترتیب که جنبش مال باختگان توانست دو مطلق «یاس و قدرت حاکم» را همزمان درهم بشکند؛ و رکود حاصل سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای که مدت ۸ سال بود مانند ابر سیاهی بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران سنگینی می‌کرد، درهم بشکند؛ و همین درهم شکستن دو مطلق «ترس و قدرت حاکمیت» بود که باعث گردید تا استارت موتور خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۹۰ شهر ایران زده شود و قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جوش آید. به طوریکه در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که اگر در سال ۹۶ جنبش مال باختگان به صورت یک سونامی در شهرهای مختلف به راه نمی‌افتاد، اصلاً و ابداً توسط جنبش مطالباتی شش ۹ ماهه سال ۹۶

به هر حال آنچه را که می‌توان در باب خودویژگی‌های فرابحران مال باختگان در سال ۹۶ به عنوان «عامل بسترساز خیزش دی ماه ۹۶» مطرح کرد، شکستن «دو مطلق» امیر پرویز پویان توسط سونامی ۲۰ میلیون نفری مال باختگان بود؛ زیرا سونامی جنبش ۲۰ میلیون نفری مال باختگان در فرایند پیشاخیزش دی ماه ۹۶ توانست هم «مطلق یاس توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» را در فرایند رکودزده پسا شکست جنبش سبز سال ۸۸ درهم بشکند و هم توانست «مطلق شکست‌ناپذیری دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای را به بازی بگیرند» و این بزرگترین پیامی بود که «جنبش مال باختگان و خیزش دی ماه ۹۶» برای جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به همراه داشت که بر خلاف تمامی نظریه‌پردازی‌های گذشته، «تنها استراتژی و تاکتیکی که در جامعه ایران می‌تواند دو مطلق امیر پرویز پویان را (مطلق شکست‌ناپذیر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و مطلق یاس و رکود توده‌ها را) در هم بشکند، فقط و فقط لکوموتیو جنبش‌های دینامیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

لذا هر گونه قهرمان‌سازی‌های جریان‌های پیشاهنگ از ارتش خلقی تا چریک شهر و روستا و کودتای نظامی و حمله برون مرزی امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا و غیره در این رابطه آنچنانکه در نیم قرن گذشته شاهد بودیم، «سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد». لذا بدین ترتیب بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم در سال ۹۶ درست در زمانیکه احساس می‌کرد که توسط معامله و مصالحه با شیخ حسن روحانی توانسته است حاکمیت مطلقه خود را بیمه کند، در برابر سونامی ۲۰ میلیون نفری جنبش مال باختگان، احساس بزرگترین خطر حیات ۳۹ ساله حاکمیت رژیم مطلقه فقاهتی کرد، چراکه دریافت که توسط «جنبش آکسیونی و اعتراضی و سیاسی ۲۰ میلیون نفری مال باختگان، سونامی‌ای بر علیه حاکمیت مطلقه فقاهتی او به راه افتاده است که شامل طیفی از گروه‌های اجتماعی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد». لذا همین «طیفی بودن» و همین «جوشش از قاعده» یعنی گروه‌های اجتماعی از جامعه ایران که دیگر چیزی برای از دست دادن در مبارزه با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نداشتند، باعث گردید تا از آنجائیکه کاردهای غارت و فساد چند لایه‌ای سیستمی و ساختاری رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به استخوان آنها رسیده بود، به یکباره تمامی نهادهای اجرائی و مالی و تقنینی و قضائی و غیره رژیم

یا جنبش دادخواهانه و اعتصابی جامعه ایران امکان استارت خوردن موتور خیزش اعتراضی دی ماه ۹۶ فراهم نمی‌شد.

ب - عدم حمایت دو بخش عظیم «طبقه کارگر و جنبش کارگری» از یک طرف و «اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری» از طرف دیگر (از خیزش دی ماه ۹۶) که البته خلاء حمایت این دو گروه بزرگ اجتماعی جامعه ایران باعث گردید تا با «پر رنگ شدن جایگاه و فونکسیون حاشیه‌نشینان ۱۸ میلیون نفری کلان‌شهرهای ایران» در این خیزش، علاوه بر «محوری شدن مبارزه با فقر و گرانی و گرسنگی» با عنایت به اینکه ۵۰ میلیون نفر از جامعه بزرگ ایران زیر خط فقر اعلام شده توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی به سر می‌برند، همین محوری شدن شعار «مبارزه با فقر و گرانی و گرسنگی» در خیزش دی ماه ۹۶ باعث گردید تا علاوه بر به «حاشیه رفتن شعار آزادی و شعار مرگ بر دیکتاتور» (این خیزش) و علاوه بر جایگزین شدن شعارهای سلبی به جای شعارهای ایجابی و اثباتی (در خیزش دی ماه ۹۶)، پیوند بین دو جبهه «نان و آزادی» (در این خیزش) سست بشود، که البته فونکسیون سست شدن پیوند بین دو جبهه «نان و آزادی» (در خیزش دی ماه ۹۶) باعث گردید تا «فاصله‌ای بین دو بخش قاعده و اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ایجاد شود».

البته از آنجائیکه در تحلیل نهائی حتی «مبارزه با فقر و گرانی و گرسنگی» (در خیزش دی ماه ۹۶) به علت «جوهر سیاسی» این خیزش، «ماهیت ضد استبدادی» داشت، همین «جوهر ضد استبدادی» خیزش دی ماه ۹۶ باعث گردید تا شرایط برای حضور گرایش‌های مختلف سیاسی فراهم بشود. هر چند که در تحلیل نهائی خود «مبارزه ضد استبدادی، یک مبارزه طبقاتی می‌باشد» اما فراموش نکنیم که «جوهر طبقاتی مبارزه ضد استبدادی در چارچوب رهبری خودجوش و دینامیک آن مشخص می‌گردد».

پر پیداست که در شرایطی مانند خیزش دی ماه ۹۶ که «رهبری درون‌جوش و دینامیک» به سبب کوتاه‌مدت بودن پروسس مبارزه اعتراضی و آکسیونی و سیاسی فوق نتوانست ظهور نماید، لذا طبیعی بود که «جوهر ضد استبدادی» این خیزش (که با شعار «مرگ بر دیکتاتور» عمود خیمه نظام مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند) نتوانست شرایط برای پیوند دو «طبقه کارگر و متوسط شهری جامعه ایران» را (با این خیزش) فراهم نماید. البته خود این امر باعث گردید تا برعکس جنبش سبز سال ۸۸ (که پروسس اعتلا آن به صورت «مرکز - پیرامونی» بود) پروسس اعتلای خیزش دی ماه

۹۶ صورت «پیرامون - مرکز» پیدا نماید. بطوریکه دیدیم که برعکس جنبش سبز سال ۸۸ که ثقل آن جنبش در تهران بود، استارت خیزش دی ماه ۹۶ در روز پنجشنبه مورخ ۱۰/۷/۹۶ در مشهد زده شد؛ و از بعد از استارت مشهد بود که به کرمانشاه و درود و اهواز و قهدریجان و بالاخره به تهران رسید، اما نکته‌ای که در این رابطه نباید به عنوان یک «آفت و آسیب» خیزش دی ماه ۹۶ از نظر دور بداریم اینک همین خودویژگی خیزش دی ماه ۹۶ باعث عدم بسیج توده‌ای و عدم مشارکت اقشار میانی یا طبقه متوسط شهرهای بزرگ از این خیزش شد.

طبیعی است که اگر در عرصه پروسس هشت روزه خیزش دی ماه ۹۶ بسیج توده‌ای و همگانی، مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران، در حمایت از این خیزش شکل می‌گرفت و در ادامه آن (مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) طبقه کارگر یا جنبش کارگری تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران به حمایت از این خیزش می‌پرداختند و جنبش دانشجویی و جنبش زنان ایران و جنبش جوانان و دانش‌آموزان مانند جنبش سبز سال ۸۸ و قیام تیرماه ۷۸ می‌توانستند به صورت همه جانبه وارد این خیزش بشوند، علاوه بر اینکه دیگر امکان سرکوب این خیزش برای دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌شد، بدون تردید خیزش دی ماه ۹۶ می‌توانست وارد فرایند «جنبش اجتماعی» بشود؛ و طبعاً همین «استحاله خیزش به جنبش اجتماعی» باعث می‌گردید تا «خودآگاهی و خودسازماندهی و خودرهبری و خودرئائی در این جنبش برعکس جنبش سبز سال ۸۸ به صورت دینامیک (نه مکانیکی و تزریق شده از بیرون) صورت بگیرد».

ج - گسل‌های فراوان امروز زیرساخت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (که مولود سیاست ۳۹ ساله رویکرد «اقتصاد مال خرها است» و «ما برای خیزش انقلاب نکرده‌ایم» و «جنگ، جنگ تا پیروزی» سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد)، اعم از «گسل‌های طبقاتی» و «گسل‌های جنسیتی» و «گسل‌های سیاسی» و «گسل‌های مذهبی و عقیدتی» و «گسل‌های قومی و ملی» و «گسل‌های اجتماعی» و بالاخره «گسل‌های محیط زیستی» در طول ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است تا شرایط برای شعله‌ور شدن همه جانبه این خیزش به یکباره در بیش از ۹۰ شهر و بزرگ و کوچک ایران فراهم بشود. در نتیجه همین خاستگاه طیفی (مستضعفین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) که شامل ستم‌زده طبقاتی و جنسیتی و سیاسی و مذهبی و قومیتی و ملی و اجتماعی و محیط زیست می‌شوند، باعث گردید تا در خیزش دی ماه ۹۶ به یکباره در حداقل زمان ممکن حتی در همان تظاهرات



روز پنجشنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷ مشهد، خیزش فوق، «صورت سیاسی» پیدا کند؛ و همین «اعتلای جوهر سیاسی» خیزش فوق باعث گردید تا «اختلاف فاز» بین جنبش‌های جاری مطالباتی و دادخواهانه، اعم از جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و حتی جنبش کارگران با جنبش مال‌باختگان و خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ایجاد شود. بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که به جز جنبش اعتراضی مال‌باختگان، هیچکدام از جنبش‌های فراگیر مطالباتی و دادخواهانه و کارگری و دانشجویی و غیره به صورت همه جانبه نتوانستند به حمایت از خیزش دی ماه ۹۶ بپردازند، سخنی به گراف نگفته‌ایم.

البته فراموش نباید کرد که دلیل اینکه برعکس سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ (که دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب جنبش سبز، به صورت خشن و سخت از حمله مغولی به خوابگاه‌های دانشجویان گرفته تا برپایی کهریزک‌ها و اوین و غیره عمل کردند) در سرکوب خیزش دی ماه ۹۶ حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا به صورت «مهندسی شده و نرم» برخورد کنند بطوریکه منهای بیش از ۲۵ کشته میدانی و بیش از ۴۹۷۲ نفر دستگیری اعلام شده توسط علیرضا رحیمی عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس و عضو هیات بازدیدکننده از زندان اوین و بیش از ۱۳ نفر کشته‌های درون زندان در مقایسه با (حجم فراگیر خیزش دی ماه ۹۶ در بیش از ۹۰ شهر بزرگ و کوچک ایران) جنبش سبز سال ۸۸ و هزینه‌هایی که آن جنبش پرداخت کرد، می‌تواند ما را به این داوری برساند که برخورد دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با خیزش دی ماه، ۹۶، «صورتی نرم و مهندسی شده داشته است» و بی‌شک دلیل اصلی «برخورد نرم و مهندسی شده» رژیم مطلقه فقهاتی با خیزش دی ماه ۹۶ مولود «تحلیل دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی نسبت به عدم پیوند این خیزش با جناح‌های درونی قدرت و با جریان‌های سیاسی برون مرزی و قدرت‌های خارجی بوده است». هر چند که دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی «جهت بسترسازی ماشین سرکوب خود» تلاش می‌کردند با طرح دخالت‌های جریان‌های ارتجاعی منطقه و جریان‌های طرفدار «رژیم چنج امپریالیسم آمریکا» برای ماهیگیری خود آب را گل‌آلود کنند اما در واقع برای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم روشن شده بود که خیزش دی ماه ۹۶:

اولاً بدون رهبری درون‌جوش و برون مرزی و داخل کشور بود.

ثانیاً بدون سازماندهی دینامیک و سازماندهی مکانیکی هدایت شده برون مرزی بود.

ثالثاً بدون تدارکات از قبل پیش‌بینی شده بود.

رابعاً فاقد هر گونه نماینده سیاسی در داخل و خارج از کشور بود.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای (برعکس سال ۸۸) به صورت «نرم و مهندسی شده» این خیزش را سرکوب کنند.

یادمان نرود که «دخالت طیف جریان‌های سیاسی خارج از مرز» از طریق سیگنال‌ها و کنترل از راه دور جهت مدیریت خیزش دی ماه ۹۶ در تحلیل نهائی برای این خیزش فونکسیون منفی داشته است و دلیل این امر همان بود که:

اولاً دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای با فیلترینگ کردن شبکه‌های اجتماعی و کند کردن سرعت اینترنت (و در رأس آنها فیلترینگ کردن شبکه اجتماعی تلگرام با بیش از ۴۰ میلیون کاربر در داخل ایران) در جهت مقابله با کنترل از راه دور جریان‌های خارج‌نشین، عامل اصلی پیوند بین کنشگران میدانی خیزش دی ماه ۹۶ را حذف کردند.

ثانیاً تحلیل‌گران دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای به این تحلیل رسیده بودند که تمامی جریان‌های خارج از مرز «فاقد سازماندهی و تشکیلات در داخل کشور جهت رهبری و هدایت‌گری و سازماندهی» خیزش دی ماه ۹۶ می‌باشند.

در نتیجه در این رابطه بود که در رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای، «کنترل از راه دور این جریان‌ها خود بسترساز ظهور جنگ سیاسی بین خود طیف جریان‌های خارج‌نشین می‌شود» و دلیل این امر همان است که کنترل از راه دور توسط سیگنال‌ها در غیبت حضور میدانی و فیزیکی، بسترساز آن است که همه این جریان‌های خارج‌نشین در موضع «رهبری خیالی خود» با جنبش‌ها و خیزش‌های درون مرزی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برخورد کنند؛ و برای این جنبش‌ها و خیزش‌ها و امثال آن نسخه‌ای خاص رویکرد خود بیچند. آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که کار جریان‌های سیاسی (اعم از مترقی و ارتجاعی آن) در خارج از کشور در طول مدت اعتلای خیزش دی ماه ۹۶ فقط صدور «اطلاعیه‌های آنچنانی در موضع رهبری این خیزش» جهت تهیه کلاه از نمد افتاده برای خود بود. بطوریکه دیدیم حتی خانواده نگون‌بخت پهلوی از پیر تا جوانش هم در مدت اعتلای خیزش دی ماه ۹۶ از قافله عقب نماندند و توسط بوق‌های تبلیغاتی وابسته به دلارهای غارت کرده قبلی خود می‌کوشیدند تا به خیال واهی خود آب رفته را به جوی بازگردانند و از این نمد افتاده برای خود کلاهی دست پا کنند. البته زهی خیال باطل.

ادامه دارد



«جنبش زنان ایران» در مسیر

«جنبش نافرمانی مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت منفی»؟

جنبش زنان ایران را تهدید کرده است، «بیماری سیالیت و شناوری و غیر نهادینه شدن این جنبش بوده است»؛ که این آفت و بیماری باعث گردیده است که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش هرگز نتواند به عنوان یک نهاد مستقل از جناح‌های درونی حکومت حرکتی تأثیرگذار داشته باشد. آنچنانکه اگر در این رابطه داوری کنیم که در طول ۳۹ سال گذشته «جنبش زنان ایران هیچگونه فرایند مستقل از جناح‌های درونی حاکمیت نداشته است» داوری خلاف واقعیتی نمی‌باشد. مکانیزم مبارزه با این وابستگی جنبش زنان ایران به جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی، تنها از طریق همبستگی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش طبقه کارگر تا جنبش معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و غیره) ممکن می‌باشد؛ و این مهم حاصل نمی‌شود مگر اینکه جنبش زنان ایران بتواند خود را نهادینه کنند؛ و شاید بهتر این باشد که اینچنین مطرح کنیم که تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتواند به عنوان یک جنبش مستقل از جناح‌های درونی حاکمیت خود را نهادینه نمایند، هرگز نخواهند توانست به رسالت واقعی خود که عبارت است از بسیج زنان اردوگاه بزرگ مستضعفین

خامسا جنبش زنان ایران باید به این نکته ظریف توجه داشته باشند که در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی»، «نباید اعتقادات غیر خرافاتی توده را برآشوبند»، چراکه توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه حفظ و پاسداری امور نهادینه شده به صورت اعتقادات فرهنگی و مذهبی و تاریخی، برخورد دفاعی و عکس‌العملی می‌کنند.

سادساً جنبش زنان ایران باید به این حقیقت آگاهی داشته باشند که اصلاً تعریف «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» عبارت است از «شکل مؤثر مقاومت همگانی مردم»؛ بنابراین هر گونه شعار و اقدامی که در این چارچوب باعث پراکندگی توده‌ها بشود، متناقض با هدف این جنبش می‌باشند.

سابعاً جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که «جنبش نافرمانی مدنی» برعکس «جنبش مقاومت منفی» بر اقدام و عمل اجتماعی تکیه می‌نماید. لذا در این رابطه است که در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی» باید شرایط عمومی جامعه ایران جهت اقدام و انجام آن در نظر گرفته شوند و در این رابطه باید «شکل مبارزه را از خود مردم ایران و جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته آنها بیاموزیم، نه در اشکال از پیش تعیین شده یا توسط جوامع دیگر تجربه شده». در نتیجه هر چه توسط «جنبش نافرمانی مدنی» بتوانیم «عدد بزرگتری» از توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به عرصه میدانی بکشانیم، موفق‌تر خواهیم بود. ثامناً جنبش زنان ایران باید به این حقیقت بزرگ آگاهی داشته باشند که تغییر و استحاله در جامعه امروز ایران فقط کار توده‌ها است، نه جناح‌های درون قدرت؛ بنابراین در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید به جای تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی قدرت بر جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه بکنند؛ و در عرصه سازماندهی و رهبری آنها بر خودسازماندهی و رهبری دینامیک و درون جوش خود تکیه نمایند.

۱۲ - بزرگ‌ترین مسئولیت مدیریت جنبش زنان ایران «نهادینه کردن جنبش زنان ایران است»، چراکه بزرگترین بیماری و آفتی که در طول ۳۹ سال گذشته

ایران و به صحنه آوردن آنها و کاهش دادن هزینه مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه آنها با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کند.

باری، عواملی که باعث نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران می‌شوند عبارتند از:

الف - تکوین هسته پایدار و دموکراتیک رهبری درون‌جوش جنبش زنان به صورت دینامیک در داخل کشور. قابل ذکر است که یکی از آفت‌های تاریخی ۷۶ ساله گذشته جنبش زنان ایران این بوده است که هسته پایدار و دموکراتیک این جنبش به جای اینکه به صورت خودانگیخته و درون‌جوش و دینامیک از بستر پروسس مبارزه ضد استبدادی و رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زنان ایران ظهور کنند، این هسته توسط جریان‌های سیاسی خارج از جنبش زنان ایران، بر جنبش زنان ایران تحمیل شده است؛ که همین تزریق هسته پایدار از بیرون جنبش زنان به این جنبش در طول ۷۶ سال گذشته عمر جنبش زنان ایران به عنوان بزرگ‌ترین آفت و بلای جنبش زنان ایران درآمده است، چراکه این آفت تشکیلات‌سوز و سازماندهی‌سوز و هدف‌سوز و استراتژی‌سوز و پراگماتیست‌کننده جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته باعث گردیده است تا مبارزه جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته صورت انطباقی و وابسته در ادامه همان جریان‌های سیاسی برونی داشته باشد که حاصل نهائی این آفت فقدان استقلال و فقدان رهبری درون‌جوش و فقدان سازماندهی مستقل و فقدان برنامه و تئوری جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته بوده است؛ که برای تعیین مصداق این آفت جنبش‌سوز زنان ایران تنها کافی است به سرانجام جنبش زنان در سال‌های ۲۰ تا ۳۲ تحت هژمونی حزب توده و سال‌های ۵۶ تا ۵۸ تحت هژمونی روحانیت از راه رسیده موج‌سوار و صفر کیلومتر در عرصه مبارزه ضد استبدادی و سال‌های ۷۶ الی الان تحت هژمونی جناح‌های درونی حکومت مورد کالبد شکافی قرار دهیم. در تمامی سه فرایند فوق جنبش زنان ایران شکست خوردند، چراکه این جنبش به عنوان ابزار قدرت جریان‌های برونی درآمدند و اگر جنبش زنان هم موفقیتی در سه فرایند فوق حاصل کرده است همه آنها در خدمت بالا بردن قدرت چانه‌زنی جریان‌های سیاسی هدایت‌گر برونی بوده است.

بنابراین در راستای نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران

نخستین وظیفه این جنبش این است که هسته پایدار و دموکراتیک این جنبش از بیرون از جنبش (چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزها) وارد پروسس خود جنبش بکنند؛ و صد البته برای انجام این مهم جنبش زنان ایران باید در عرصه درازمدت کردن و علنی کردن پروسس مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته به آن دست پیدا کنند؛ و هیچ مسیر دیگر آلت‌رناتیوی برای دستیابی به این مهم وجود ندارد.

ب - دومین عاملی که باید برای نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران به آن تکیه بشود عامل رهبری جنبش زنان ایران است که صد البته این مهم هم باید به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته به انجام برسد، چرا که هر گونه رهبری تزریقی و مکانیکی برون از جنبش زنان ایران چه در داخل مرزها و چه در خارج از مرزها باعث ظهور هیولای پراگماتیست و پوپولیست و در نهایت رویکرد سانترالیسم هرمی در عرصه جنبش زنان ایران می‌گردد.

نکته مهمی که جنبش زنان ایران در رابطه با رهبری این جنبش باید در نظر داشته باشند عبارت است از اینکه:

اولاً رهبری این جنبش باید دینامیک و خودجوش و خودانگیخته در بستر پروسس درازمدت مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زنان ایران حاصل بشود.

ثانیاً این رهبری باید به چهار مؤلفه مختلف کاریزمائی و رهبری میدانی و رهبری استراتژ و رهبری تئوریک تقسیم بشوند. قابل ذکر است که در جنبش دوم مشروطیت که از بعد از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس توسط او تا فتح تهران توسط ستارخان و باقرخان ادامه داشت، با اینکه این جنبش نخستین جنبشی بود که در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توانست به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته به رهبری دینامیک تحت هژمونی ستارخان و باقرخان دست پیدا کنند، اما از آنجائیکه آن رهبری دینامیک و خودجوش و خودانگیخته نتوانست در عرصه مدیریت جنبشی خود به تقسیم کار رهبری به چهار مؤلفه رهبری کاریزمائی و رهبری استراتژ و رهبری میدانی و رهبری تئوریک بپردازد، آن رهبری دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته ستارخان و باقرخان شکست خورد.

بر این مطلب بیافزائیم که ستارخان و باقرخان اگر چه در عرصه رهبری کارizmائی و رهبری میدانی دارای پتانسیل لازم بودند و توان سازماندهی و بسیج توده‌ای داشتند، ولی در عرصه رهبری استراتژ و رهبری تئوریک جنبش خودانگیخته و خودجوش و دینامیک مشروطیت دوم ضعیف بودند؛ که البته سنتز ضعف رهبری استراتژ و رهبری تئوریک ستارخان و باقرخان در عرصه عمل در مرحله اول همان «پراکندگی شعار انقلاب و مبارزه» و جنبش دوم مشروطیت بود، چراکه مهمترین وظیفه رهبری استراتژ و رهبری تئوریک تعیین شعارهای انقلاب و مبارزه و حرکت است که آن شعارها مانند یک پرچم برای آن جنبش باعث مادیت اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی و حتی تاریخی می‌شود.

عنایت داشته باشیم که بزرگترین رمز پیروزی لنین به عنوان معمار بزرگ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در تعیین شعارهای سه مؤلفه‌ای «صلح و نان و زمین» برای مردم فلاکت‌زده و مصیبت‌زده و جنگ‌زده و استبدادزده روسیه بود و توسط همین شعار محوری سه مؤلفه‌ای بود که لنین توانست هم مردم روسیه را بر علیه حاکمیت و بر علیه جنگ و بر علیه زمین‌داران بزرگ بسیج نماید و هم تمامی نیروهای کنشگر سیاسی و اجتماعی از سربازان تا کارگران تا دهقانان به صحنه عمل و مبارزه مستقیم

بیاورد.

همچنین دکتر محمد مصدق در پروسه نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران و مبارزه با استعمار انگلیس توسط شعار «ملی کردن صنعت نفت» ایران بود که توانست در جنگ با امپریالیسم انگلستان پیروز شود و رهبری جنبش ضد استعماری کشورهای پیرامونی در فرایند پساجنگ بین‌الملل دوم را در دست بگیرد، چراکه توسط این شعار مصدق توانست هم به بسیج توده‌ای در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کند و هم توانست تمامی جریان‌های سیاسی مخالف خود حتی دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی و روحانیت دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم نماید و هم توانست توسط این شعار حمایت زحمتکشان کشورهای پیرامونی را جذب نماید و هم توانست کنشگران دینامیک مبارزه طبقاتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را از طبقه کارگر تا خرده بورژوازی متوسط شهری به عرصه میدانی این مبارزه همه جانبه بکشاند؛ اما برعکس هژمونی جنبش دوم مشروطیت تحت رهبری ستارخان و باقرخان به علت ضعف رهبری تئوریک و رهبری استراتژ نتوانستند به این مهم دست پیدا کنند.

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



چگونه «جنبش دانشجویی ایران» می‌تواند در این شرایط «وزن خودش» را در عرصه «دموکراتیک کردن جامعه ایران» افزایش دهد؟

و دهم فراهم بشود و در شرایطی که در غیبت جنبش فراگیر مستقل کارگری دیوار چین بین جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و آکسیونی با جنبش‌های فراگیر اعتصابی ایجاد شده است و در شرایطی که به قول عباس آخوندی جامعه بزرگ ایران در مرز زوال اجتماعی قرار گرفته است و در زمانی که هویت ایرانی در مرز فروپاشی می‌باشد و در زمانی که جریان‌های سیاسی تابع استراتژی «رژیم چنج» (مثلث شوم ترامپ - نتانیاهو - بن سلمان) جهت کسب قدرت در ایران راه افغانستان و عراق و سوریه و لیبی دنبال می‌کنند و در مسیر تجزیه ایران پیش می‌روند، بدون تردید جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی ایران می‌تواند، تنها سوپاپ اطمینانی در این شرایط برای نجات جامعه ایران بشود (در صورتی که جنبش دانشجویی ایران با آسیب‌شناسی همه جانبه حرکت ۴۰ سال گذشته خود و با بازشناسی و بازسازی و بازتولید حرکت خود به صورت جریان خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک امروز بتواند ظاهر بشوند) چراکه جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی ایران به علت خواستگاه طبقاتی‌اش در شهر و روستاهای امروز ایران، دارای آنچنان پتانسیل اجتماعی می‌باشند که می‌توانند بین دو جبهه «نان و آزادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» پیوند ایجاد نمایند.

همچنین جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی ایران از آنچنان موقعیتی برخوردار می‌باشند

بدون تردید پاسخ ما به این سؤال منفی خواهد بود. باری، بدین ترتیب است که در فضای موجود جامعه امروز ایران و در خلاء آلترناتیو برون از نظام و در آشفته بازار تلاش اپوزیسیون خارج‌نشین جهت کسب قدرت سیاسی از طریق استراتژی «رژیم چنج» و «رژیم رام» امپریالیستی و در خلاء جامعه مدنی نهادینه شده جنبشی تکوین یافته از پائین و در غیبت جنبش‌های نهادینه شده خودجوش و خودسازمان‌گر و خودرهبر دینامیک در جامعه ایران و در شرایطی که جنبش مطالباتی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، از جنبش کارگری تا جنبش مزدبگیران و بازنشستگان و معلمان و پرستاران و غیره مراحل اولیه صنفی - کارگاهی خود را (با طرح شعارهای اولیه افزایش دستمزد و پرداخت حقوق معوقه و لغو قراردادهای کار موقت و کار مشخص و غیره) طی می‌کنند و در شرایطی که خندق عمیق بین دو جبهه دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ایجاد شده است و در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقهتی می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم توان سرکوب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و مدنی و صنفی داخل کشور را دارند و در شرایطی که هیچگونه تشکیلات فراگیر مستقل سراسری گروه‌های مختلف اجتماعی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد و در زمانی که رژیم مطلقه فقهتی حاکم حاضر به هیچگونه عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های دموکراتیک جامعه بزرگ ایران نمی‌باشد و در شرایطی که در آشفته بازار ابر بحران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی حاکم بر جامعه امروز ایران که باعث گردیده است تا در عرض سه ماه گذشته بیش از ۵۰ درصد ارزش پول ملی کشور کاهش پیدا کند و به موازات آن قدرت خرید کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران جامعه بزرگ ایران کاهش پیدا کند و خط فقر در جامعه امروز ایران به بیش از ۵ میلیون تومان برسد و طبق گفته عباس آخوندی بیش از ۲۳ درصد از ۷۵ درصد جمعیت شهری امروز ایران حاشیه‌نشین شهری بشوند و دلار به مرز ۱۵ هزار تومان و سکه به مرز پنج میلیون تومان و پراید به مرز ۴۰ میلیون تومان برسد و بیش از ۴۷ میلیون نفر از مردم ایران زیر خط فقر قرار بگیرند و حداقل حقوق مصوبه سال ۹۷ شورای عالی کار به یک پنجم خط فقر برسد و فساد چند لایه‌ای ساختار و سیستمی درون نظام مطلقه فقهتی حاکم به اوج رشد خود برسد و شرایط برای ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر دولت نهم

که در این شرایط می‌توانند با حضور فراگیر در خیزش‌های خودجوش جامعه ایران علاوه بر پر کردن خلاء سازماندهی و خلاً هژمونی شرایط برای تداوم این خیزش‌های خودجوش و شرایط برای پیوند جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه ایران با این خیزش‌ها و شرایط برای پیوند جنبش اعتراضی و آکسیونی با جنبش اعتصابی فراهم کنند.

باری، بدین ترتیب است که در پاسخ به سؤال فوق (اینکه جنبش دانشجویی چگونه می‌تواند در شرایط پیچیده امروز جامعه ایران وزن خودش را در عرصه دموکراتیک کردن جامعه ایران بالا ببرد؟) باید بگوئیم که در پله اول جنبش دانشجویی ایران باید جایگاه خودش را در جامعه امروز ایران تعریف نماید. طبیعی است که جنبش دانشجویی ایران برای تعریف خودش در این شرایط نخست باید هویت مستقل خودش به عنوان جنبش دانشجویی در جامعه ایران تعریف کند، چراکه تجربه ۷۷ ساله عمر جنبش دانشجویی ایران نشان داده است که در هر زمان و فرایندی که جنبش دانشجویی ایران توانسته است هویت مستقل خودش را در جامعه ایران نسبت به حاکمیت و جریان‌های جنبش سیاسی ایران تعریف نماید، در آن دوران جنبش دانشجویی ایران توانسته است رسالت دموکراتیک خودش را به انجام برساند و به موازات آن «وزن خودش را در دموکراتیک کردن جامعه ایران بالا ببرد»؛ و برعکس در فرایندهائی که جنبش دانشجویی ایران نتوانسته است هویت مستقل خودش را نسبت به حاکمیت یا جریان‌های جنبش سیاسی ایران در خارج و داخل کشور حفظ نماید نه تنها جنبش دانشجویی نتوانسته است وزن خود را در دموکراتیک کردن جامعه ایران بالا ببرد، برعکس تأثیر منفی هم در دموکراتیک کردن جامعه ایران داشته است.

برای مثال در فرایند پسا انقلاب ۵۷ به علت اینکه در ۳۷ سال (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷) شرایط خفقان دوران رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی، جنبش دانشجویی ایران نتوانسته بود توسط تجربه دموکراتیک، حرکت خودش را در سطح دانشگاه‌های ایران نهادینه نماید (زیرا برای نهادینه کردن دموکراتیک هر حرکتی نیازمند به فعالیت علنی در دموکراسی اجتماعی است و قطعاً و جزماً امکان نهادینه کردن دموکراتیک جنبش‌ها در فضای خفقان و سرکوب وجود ندارد) لذا به همین دلیل جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد و در دو دهه ۴۰ و ۵۰ تحت تأثیر رویکرد چریک‌گرایی و حرکت‌های قهرآمیز در چارچوب استراتژی‌های وارداتی قرار گرفت. در نتیجه همین

حفره و خلاء در جنبش دانشجویی باعث گردید تا این جنبش در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ نتواند در چارچوب هویت مستقل خودش نهادینه بشود؛ و البته خروجی نهائی این آفت و آسیب برای جنبش دانشجویی ایران آن شد که جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا انقلاب ۵۷ به صورت جگر زولیک‌های هزار تکه درآمد که بخشی از آن هم دنباله‌رو حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت رفتند؛ و بخش‌های دیگر به صورت آپاندیس و زائده‌های جریان‌های سیاسی (سه مؤلفه‌ای تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی) از مذهب‌یون تا ملیون و تا جریان‌های هزار تکه مارکسیستی درآمدند؛ که نخستین فونکسیون این وضعیت جنبش دانشجویی ایران در مرحله پسا انقلاب ۵۷ این بود که نه تنها هویت مستقل جنبش دانشجویی ایران دود شد و به هوا رفت و نه تنها هزار تکه شدن جنبش دانشجویی باعث گردید که این جنبش موجودیت کلی نهادینه شده خود را از دست بدهد و نه تنها هزار تکه شدن جنبش دانشجویی باعث گردید تا وزن این جنبش، جهت دموکراتیک کردن جامعه ایران و مبارزه با نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهائی (در فرایند پسا انقلاب ۵۷) به صفر برسد، بلکه مهمتر از همه اینها اینکه این هزار تکه شدن جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا انقلاب ۵۷ باعث گردید تا دانشجوی به جنگ دانشجو بیاید و دانشجو به جان دانشجو بیافتد.

البته میوه‌چین این شجره خبیثه جنگ دانشجو به دست دانشجو، خود رژیم مطلقه فقهائی بود که توسط دو پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهائی توانست با گل‌آلود کردن فضای جامعه ایران، پروژه جنگ دانشجو با دانشجو را در راستای نهادینه کردن قدرت دسپاتیزم خود به کار گیرد و توسط این پروژه بود که نه تنها رژیم مطلقه فقهائی توانست از این نمد افتاده برای خود کلاهی بیافد و به تصفیه جناح لیبرال حاکمیت تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان دست پیدا کند و نه تنها توسط این پروژه جنگ درونی دانشجویان، رژیم مطلقه فقهائی حاکم توانست دانشگاه‌های کشور را از بهار ۵۹ به تعطیلی بکشاند و فرهنگ و رویکرد ارتجاعی اسلام فقهائی دگماتیستی حوزه‌های فقهی را (تحت عنوان اسلامی کردن دانشگاه‌ها) در دانشگاه‌های ایران نهادینه کند و توسط نهادینه کردن حضور روحانیت در دانشگاه‌های ایران (تحت عنوان نهادهای رهبری و یا نماینده ولایت فقیه و یا نماینده امام و غیره) و حضور نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر امنیتی، پروژه پادگانگی کردن دانشگاه‌های ایران را به انجام برسانند و با تصفیه بیش از

۵۰ درصد اساتید دانشگاه‌ها و بیش از ۷۰ درصد دانشجویان، صورت حساب جنبش دانشجویی ایران را در دانشگاه‌های ایران پاک کنند و شرایط برای به رکود کشاندن جنبش دانشجویی ایران در دانشگاه‌ها برای مدت دو دهه (از بهار ۵۹ تا تیرماه ۷۸) آماده سازند، مهم‌تر از همه اینها اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسا کودتای بهار ۵۹ فرهنگی (پس از بازگشایی دانشگاه‌ها توسط پروژه بازتولید جنگ دانشجو با دانشجو از کانال سهمیه بندی نهادها و حاکمیت رانت و گزینش چند لایه‌ای امنیتی دانشجویان) توانست به خیال خام خود هویت مستقل جنبش دانشجویی ایران را برای همیشه عقیم و سترون بکنند.

البته هر چند (با ظهور قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی) رژیم مطلقه فقهاتی نتوانست برای همیشه هویت مستقل جنبش دانشجویی ایران را به چالش بکشد، اما برای دو دهه (از بهار ۵۹ تا تیرماه ۷۸) توانست تقریباً رکود مطلق بر جنبش دانشجویی ایران تزریق و تحمیل نماید. فراموش نکنیم که قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی سرفصلی نوئی در عمر ۷۷ ساله این جنبش بود ه است، چراکه توسط این قیام بود که از خاکستر سرد ۲۰ ساله جنبش دانشجویی، ققنوس این جنبش توانست دوباره به پرواز درآید؛ و در روز ۱۸ تیرماه ۷۸ اعلام کند که «من هستم» و به همین دلیل بود که رژیم مطلقه فقهاتی در برابر این قیام احساس خطر استراتژیک کرد؛ و تمامی جناح‌های درونی حکومت در نفی و سرکوب این قیام با هم همدست و هم داستان شدند و در طول دو دهه‌ای که از آن قیام باشکوه می‌گذرد تمامی جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی تلاش می‌کنند تا این روز در تاریخ جنبش دانشجویی ایران نهادینه نشود و به عنوان «روز دانشجو» مطرح نشود، تکیه رژیم مطلقه فقهاتی بر روز ۱۶ آذر به عنوان روز دانشجو نه در جهت احترام و تجلیل از شهدای ۱۶ آذر ۳۲ می‌باشد، بلکه تنها در راستای به محاق کشاندن ۱۸ تیرماه ۷۸ قیام دانشجویان ایران است که باعث گردید تا تمام رشته‌های ۲۰ ساله (از بهار ۵۹ تا تیرماه ۷۸) رژیم مطلقه فقهاتی پنبه بشود.

باری، در دو دهه بین بهار ۵۹ تا تیرماه ۷۸ به صورت مطلق هویت مستقل دانشجویی در سطح دانشگاه‌های ایران از طرف رژیم مطلقه فقهاتی نفی شده بود و دانشجویان دانشگاه‌های ایران حداکثر با حضور در تشکیلات زرد حکومتی و نفوذ در شکاف جناح‌های درونی حکومت، به عنوان عمله آماتور این جناح‌ها درآمده بودند. لذا به این دلیل بود که در طول این دو دهه (ماقبل قیام ۱۸ تیرماه ۷۸) کوچک‌ترین حرکت مستقل

دموکراتیک از دانشجویان و دانشگاه‌های ایران مشاهده نشد و اصلاً جنبش دانشجویی موجودیت و هویتی نداشت هر جا که رژیم مطلقه فقهاتی در راستای حل تضادهای برونی و درونی خود احساس می‌کرد که نیاز به استفاده از این گروه اجتماعی جامعه ایران دارد، به سراغ آنها می‌رفت و به عنوان یک اهرم فشار جهت نهادینه کردن حاکمیت خود بر جامعه استبدادزده و فقه‌زده ایران استفاده می‌کرد. لذا حتی آبخشور اولیه تکوین قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران هم در عرصه همین تضادهای جناح‌های درون حکومتی شکل گرفت.

یادمان باشد که اعتراض اولیه جنبش دانشجویی ایران در کوی دانشگاه تهران در تیرماه ۷۸ به علت تعطیل کردن روزنامه سلام ارگان سیاسی جناح روحانیون به دست جناح تمامیت‌خواه راست رژیم مطلقه فقهاتی بود؛ و البته پس از حمله مغولی نیروی‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی تحت مدیریت قالیباف فرمانده وقت نیروهای انتظامی و شیخ حسن روحانی مسئول شورای امنیت رژیم مطلقه فقهاتی و سکوت و همراهی جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان رژیم مطلقه فقهاتی تحت مدیریت سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به یکباره جنبش دانشجویی ایران پس از دو دهه به خود آمد.

بدین ترتیب بود که روز ۱۸ تیرماه ۷۸ روز بازتولید و تولد دوباره جنبش دانشجویی پس از ۲۰ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بود. بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که جنبش دانشجویی در دوران رژیم مطلقه فقهاتی از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ در ۱۸ تیرماه ۷۸ بود که استارت اولیه حضور خود در صحنه سیاسی جامعه بزرگ ایران به صورت مستقل زد، قضاوت دور از ذهنی نکرده‌ایم، به هر دلیل و به هر علتی که باعث گردید تا قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی شکل بگیرد، فرایند پسا تکوین این قیام که با حمله مغولی نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی (تحت مدیریت قالیباف فرمانده وقت نیروهای انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و شیخ حسن روحانی که‌نه کارترین مهره امنیتی و مسئول شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت گرفت) با فرایند اعتلای این قیام تفاوت جوهری داشت؛ که البته سنتز این تفاوت جوهری بین تکوین و اعتلای آن قیام بسترساز تولد و ظهور جنبش دانشجویی ایران از بعد کودتای فرهنگی ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی پس از نزدیک به ۲۰ سال با هویت مستقل شد.

ادامه دارد

کی و چگونه تکوین پیدا می‌کند؟

و دموکراسی را تنها برای کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر می‌خواست، دموکراسی در جهت اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تکوین پیدا کند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا تمامی شاخه‌های تولیدی و توزیعی و خدماتی کارگران به عنوان کسانی که در جامعه سرمایه‌داری جهت استمرار حیات و کسب معیشت مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند در پیوند با یکدیگر به صورت ارگانیک قرار دهد.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا این باور در ما بوجود بیاید که دموکراسی و سوسیالیسم از دل جنگ بیرون نمی‌آید، بلکه فقط و فقط سنتز شیوه‌های دموکراتیک مبارزه به صورت دینامیک و خودجوش می‌باشد، چراکه همیشه اهداف دموکراتیک فقط و فقط از طریق شیوه‌های دموکراتیک حاصل می‌شود؛ و هرگز با شیوه‌های غیر دموکراتیک نمی‌توان به اهداف دموکراتیک دست پیدا کرد.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در فرایند سوسیالیستی، دموکراسی سوسیالیستی جایگزین سوسیالیست کمونیستی و سوسیالیست لیبرالیستی بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا برعکس

«جنبش شورائی» دموکراسی را هم مانند سوسیالیسم در صورت نظام اجتماعی (نه نظام سیاسی محض) بر پا کند.

«جنبش شورائی»، «نظام شورائی» را به عنوان شکل‌بندی حکومت و دولت جایگزین تر دیکتاتوری پرولتاریا بکند.

«جنبش شورائی» حق شهروندی به صورت برابری برای همه و آزادی برای همه و حق تعیین سرنوشت برای همه در فرایند دموکراسی به عنوان مکانیزم تقسیم قدرت مادیت بخشد.

«جنبش شورائی» جامعه مدنی و مبارزه مدنی و نهادهای مدنی و حق و حقوق مدنی به صورت علی‌السویه در جامعه گذار از سرمایه‌داری در چارچوب دموکراتیک کردن جامعه میسر سازد.

«جنبش شورائی» موتور جنبش دموکراسی خواهانه (طبقه متوسط) با موتور جنبش برابری طلبانه (طبقه کارگر) را در پیوند جبهه‌ای با یکدیگر قرار دهد.

«جنبش شورائی» شاخه‌های جنبش دموکراتیک یعنی جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش بازنشستگان با شاخه‌های جنبش سوسیالیستی یعنی جنبش کارگران و جنبش مزدبگیران و جنبش زحمتکشان شهر و روستا در عرصه میدانی در پیوند با یکدیگر قرار دهد.

«جنبش شورائی» جامعه را توسط نهادهای دموکراتیک خودجوش دموکراتیزه نماید.

بدین ترتیب است که «جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا سوسیالیسم و دموکراسی به عنوان یک فرایند تدریجی دینامیک از دل جامعه ظهور پیداکنند، نه اینکه به صورت کودتا یا دخالت خارجی یا پروژه «رژیم پنج» و «رژیم رام» قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی بخواهد به جامعه تزریق نمایند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در مرحله گذار از سرمایه‌داری به دموکراسی سوسیالیستی، مستضعفین و زحمتکشان جامعه را به عنوان نیروی محرکه و عامل تغییر درآورند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا برعکس آنچه که کارل مارکس ادعا می‌کرد

گذشته در این رابطه شکست خوردند) تمامی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه «نان و آزادی» به عنوان کنشگران اصلی وارد عرصه و میدان بکنند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا جنبش صنفی طبقه کارگران ایران را در این تندپیچ تاریخی از صورت «کارگاهی» وارد فرایند فراگیر «طبقه‌ای» (که خود بستر ساز استحاله جنبش صنفی به جنبش سیاسی می‌باشد) بکند.

«جنبش شورائی»، باعث می‌گردد تا این حقیقت بزرگ به نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک انترناسیونال اول و سوسیالیسم دولتی انترناسیونال سوم و سوسیالیسم دولت رفاه سرمایه‌داری انترناسیونال دوم آموزش دهد که «سوسیالیسم یک نظام اجتماعی است، نه یک نظام سیاسی» تا از طریق کسب قدرت سیاسی حاصل بشود و سوسیالیسم به عنوان یک فرایند است (نه یک پروژه) که تنها زمانی می‌تواند به عنوان آلترناتیو مناسبات ظالمانه سرمایه‌داری مادیت پیدا کند که صورت نظام اجتماعی پیدا کند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا فرایند سوم استراتژی پیشگامان مستضعفین ایران (که مرحله تحزب‌گرایانه می‌باشد، در چارچوب استراتژی افقی تقدم جنبش بر حزب) بر مبنای هدف‌های اجتماعی تکوین پیدا نماید.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در فرایند گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، شرایط برای نهادینه کردن پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم تحزب‌گرایانه و پلورالیسم معرفتی و پلورالیسم اجتماعی در جامعه رنگین کمان ایران در عرصه‌های اعتقادی و قومیتی و غیره فراهم بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا ما حزبی جدای از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ایجاد نکنیم.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا ما جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بر پایه احزاب عمودی قالب‌ریزی نکنیم.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این گردد که مسیر راه‌پیمائی دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را پیدا کنند و آن را تقویت نمایند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا آینده ایران را از آن

کارل مارکس که سوسیالیسم را از طریق انقلاب طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا دنبال می‌کرد (و هرگز نتوانست به آن دست پیدا کند) از طریق مبارزه دموکراتیک در چارچوب استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حاصل گردد.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا سوسیالیسم به عنوان سرپل پیوند دو پایه تکوین دموکراسی یعنی آزادی شهروندان و برابری شهروندان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا سوسیالیسم شکل کامل دموکراسی بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا به جای مدل شکست خورده لنین (که توسط استراتژی کسب قدرت سیاسی و تز دیکتاتوری پرولتاریا و حزب - دولت و رویکرد تک حزبی می‌خواست سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا از لای کتاب‌ها به عرصه جامعه بکشاند) مدل دموکراتیک از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جایگزین نماید.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا توسط تولید و توزیع و خدمات و مبارزه افقی به صورت اجتماعی شرایط برای اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی و تولید و توزیع و سیاست و خدمات و معرفت در فرایند گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم فراهم بشود (به عبارت دیگر تنها با «جنبش شورائی» است که می‌توانیم به دموکراتیک کردن روند تولید و توزیع و خدمات دست پیدا کنیم).

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای حرکت افقی خود نیازمند به تشکیل حزب جدای از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نباشد.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا شرایط اجتماعی برای تکوین سوسیالیسم توسط بر انداختن کار مزدوری در جامعه سرمایه‌داری ایران از طریق دموکراتیک (و بدون ظهور هیولای جنگ داخلی آنچنانکه در روسیه پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شاهد بودیم) فراهم بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا برعکس کارل مارکس و سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و انترناسیونال اول که توسط مطلق کردن طبقه کارگر می‌خواستند به سوسیالیست طبقه‌ای دست پیدا کنند (که البته در دو قرن

سیاسی (در راستای مبارزه دموکراتیک جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) در پیوند تمام عیار با یکدیگر قرار گیرند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا (برعکس رویکرد گذشته چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ که معتقد بودند که این موتور کوچک است که باید موتور بزرگ جامعه ایران را به حرکت درآورد) شرایط برای به حرکت درآوردن دموکراتیک موتور کوچک توسط موتور بزرگ فراهم بشود.

ادامه دارد

جنبش‌هایی بدانیم که از پائین جامعه به صورت دینامیک و خودجوش تکوین و اعتلا و سازماندهی و رهبری پیدا می‌کنند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا جنبش اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم در راستای رهائی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران اعم از زنان و کارگران یا مزدبگیران و اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره فراهم بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا همبستگی ملی و مذهبی در جامعه بزرگ رنگین کمان ایران به صورت اختیاری و آگاهانه نه تحمیلی و اجباری و مکانیکی حاصل بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه ایران «بدیل دموکراتیک» جایگزین «بدیل پوپولیستی» و «بدیل رژیم چنچ» و «بدیل رژیم رام» و «بدیل انقلابی‌گری یا شورش‌گری» بشود.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، جنبش مطالبات صنفی و جنبش مطالبات مدنی و جنبش مطالبات سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای دموکراتیک کردن جامعه بزرگ ایران اعتلا پیدا کنند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران نهادهای دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک و تجربه‌های دموکراتیک و اهداف دموکراتیک در جامعه ایران نهادینه بشوند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران هدف‌های دموکراتیک گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران از دل روش‌های دموکراتیک حاصل بشوند (نه توسط رویکردهای خشونت‌آمیز و تکیه کردن بر جنگ و تجاوز خارجی و اعتقاد به رویکرد رژیم چنچ امپریالیستی و تجزیه ایران و تکوین جنگ داخلی و غیره).

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا ایدئولوژی بسیج‌گر و رهبری بسیج‌گر و سازمان‌گری خودجوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت دینامیک و بدون هدایت‌گری بوق‌های امپریالیستی و خارج‌نشینان دین‌ستیز یا تجزیه‌طلب در جامعه ایران ظهور پیدا کنند.

«جنبش شورائی» باعث می‌گردد تا در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، مقاومت‌های مدنی و مقاومت‌های فرهنگی و مقاومت‌های



الفبای «دموکراسی سوسیالیستی»

۴۱

سه مؤلفه‌ای و فرایندی در دیسکورس

«جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

از «جنگ درازمدت توده‌ای» بیرون نمی‌آید، بلکه مولود و سنتز «مبارزه مدنی دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد». نکته‌های که طرح آن در اینجا اهمیت دارد اینکه «استراتژی کسب قدرت سیاسی» که در رویکرد لنین به عنوان محور استراتژی گذار به سوسیالیسم می‌باشد و بدون کسب قدرت سیاسی در رویکرد لنینیستی هر گونه تلاش برای استقرار سوسیالیسم غیر ممکن می‌باشد، خود مولود همان رویکرد انحرافی «حزب - دولت» لنین است، به عبارت دیگر، سه اصل حزب - دولت، دیکتاتوری پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی جهت استقرار و تثبیت سوسیالیسم در رویکرد لنین در پیوند با همدیگر معنی پیدا می‌کنند. بطوریکه هر کدام از این اصول جدای از دو اصل دیگر بی‌معنی و بدون موضوع می‌شوند.

به هر حال در عرصه آسیب‌شناسی سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی قرن نوزدهم و قرن بیستم اشتباهات کارل مارکس با اشتباهات لنین متفاوت می‌باشند، چراکه اشتباهات کارل مارکس عبارتند از:

۱ - طرح سوسیالیسم انقلابی به جای سوسیالیسم دموکراتیک.

۲ - طرح تز «دیکتاتوری پرولتاریا» در عرصه فرایند گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم.

۳ - نفی ملیت پرولتاریای مولد.

یادمان باشد که «دموکراسی سوسیالیستی» برعکس لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری، یک «دموکراسی عمودی» است (نه دموکراسی افقی آنچنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌باشد) بنابراین برعکس دموکراسی افقی سرمایه‌داری که توسط پارلمان و تقسیم سه قوه‌ای منتسکیو از بالا و حق رأی مورد نظر جان لاک و انتخابات روسو امکان‌پذیر می‌باشد، در «دموکراسی عمودی سوسیالیستی» شکل دموکراسی مشارکتی باید جایگزین دموکراسی غیر مستقیم و پارلمنتاریستی افقی سرمایه‌داری بشود. لذا تا زمانیکه «دموکراسی مشارکتی» جایگزین «دموکراسی غیر مستقیم پارلمنتاریستی افقی سرمایه‌داری» نشود امکان تحقق و دستیابی به «دموکراسی عمودی سوسیالیستی» وجود ندارد؛ و البته این مهم تنها در جوامعی امکان‌پذیر می‌شود که «شوراهای خودجوش به صورت دینامیک از پائین در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین از پائین نهادینه شده باشند».

برای دستیابی به «دموکراسی پایه‌دار یا «دموکراسی عمودی» و یا «دموکراسی سوسیالیستی» و یا دموکراسی مشارکتی» باید جامعه قبل از اینکه به «انتخابات آزاد» و «آزادی در رأی دادن» دست پیدا کند، به «آزادی در انتخابات» یا به «رأی آزاد» دست پیدا کند؛ و آزادی در انتخابات در یک جامعه هرگز حاصل نمی‌شود، مگر اینکه جامعه توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بتواند قدرت اجتماعی خود را به صورت آزاد و مستقل سازماندهی نماید. علت اصلی شکست مصدق در «پروژه دموکراسی خواهی» این بود که او می‌خواست با تاسی از دموکراسی انقلاب کبیر فرانسه، توسط دموکراسی پارلمنتاریستی تزریق کرده از بالا، در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، دموکراسی برای جامعه ایران به ارمغان بیاورد؛ که البته آنچنانکه دیدیم، نشد.

باری، اگر بپذیریم که «دموکراسی عمودی» برعکس «دموکراسی افقی» بر دو پایه الف - آزادی شهروندان.

ب - برابری شهروندان قرار دارد، در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که دموکراتیک کردن جامعه که بستر ساز «دموکراسی عمودی» می‌باشد، تنها توسط فراهم کردن بسترها برای آزادی شهروندی و برابری شهروندی می‌باشد، به عبارت دیگر «دموکراسی عمودی»

۴ - محدود کردن جامعه و مردم به پرولتاریای صنعتی، حتی در چارچوب تعریف خود از دموکراسی که در کتاب «مانیفست کمونیستی» می‌کند، در صورتی که اشتباهات لنین عبارتند از:

الف - حمایت از پلخانف در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه جهت تعریف «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت.

ب - تکیه بر حزب - دولت جهت جایگزینی طبقه پرولتاریا توسط سیاست تک حزبی، حزب طراز نوین پیشاهنگی.

ج - انحلال و نفی مجلس موسسان.

د - محدود کردن حق رأی دادن در تعیین سرنوشت خود به کارگران.

ه - تکیه بر استراتژی کسب قدرت سیاسی در فرایند گذار به سوسیالیسم.

البته در این رابطه اشتباهات روزا لوگزامبورگ کمتر از اشتباهات لنین می‌باشد، چراکه روزا لوگزامبورگ جامعه و مردم را منحصر به پرولتاریا و حزب دست‌ساز پیشاهنگی نمی‌کرد؛ و واقعاً روزا لوگزامبورگ به مردم و جنبش‌های مردمی که به صورت دینامیک از پائین تکوین یافته باشد اعتقاد داشت. اگر بخواهیم مطالب فوق را جمع‌بندی کنیم، می‌توانیم بگوئیم که:

۱ - قرن بیستم هر چند قرن آگاهی خلق‌ها و قرن مبارزه خلق‌ها در عرصه پروسس رهائی‌بخش بوده است، اما از آنجائیکه در این قرن، از یکطرف به علت حاکمیت جهانی سرمایه‌داری همراه با رقابت جهانی امپریالیست‌ها در عرصه اقتصادی و نظامی و از طرف دیگر ظهور سوسیالیسم دولتی توسط انقلاب اکتبر روسیه و تئوری «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت و تبیین تئوری خشونت در عرصه گذار به سوسیالیسم و تکیه استراتژیک کردن بر کسب قدرت سیاسی توسط سیاست تک حزبی، حزب پیشاهنگ طراز نوین لنین و در ادامه آن مائو و کاسترو و غیره جهان را به جنگ و جدال و کشتار کشانیدند که بالاخره با ظهور اسلام حکومتی در دهه آخر قرن بیستم در تشییع و تسنن، این همه باعث گردید تا قرن بیستم قرن فاجعه و آتش و جنگ گردد؛ که خروجی نهائی این قرن (با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق) حاکمیت بدون آلترناتیو سرمایه‌داری بر کل جهان و حاکمیت منوپل امپریالیسم آمریکا بر نظام نوین بین‌المللی شد.

۲- خشونت و سرکوب همراه با استثمار اقتصادی و استبداد سیاسی و استثمار فرهنگی خلق‌ها در قرن بیستم به عنوان قرن فاجعه‌ها تاریخ

بشریت باعث گردید تا با ورود بشر به قرن بیست یکم، سؤال‌های کلیدی مشترک همه انسان‌ها در قرن بیست و یکم عبارت باشد از دموکراسی، حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت و آزادی در عرصه مساوات و برابری یا برابری در چارچوب حق آزادی برای همه شهروندان. لذا بدین ترتیب است که از آغاز قرن بیست و یکم بشریت در مرحله پسا شکست تجربه سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم به دنبال رویکرد جدیدی باشد تا بتواند حق آزادی و حق برابری برای همه شهروندان به صورت علی السویه تأمین نماید؛ و آزادی انتخابات را در عرصه انتخابات آزاد تعریف نماید؛ و از آنجائیکه «اکثر جنگ‌های قرن بیستم خارج از جنگ‌های طبقاتی بوده است» و بیشتر جنگ‌های تحمیلی بر خلق‌ها خارج از چارچوب مبارزه طبقاتی در چارچوب رویکرد خشونت‌طلبانه و قدرت‌طلبانه بوده است، لذا به همین دلیل بشریت خسته از آن جنگ‌ها و دریای خون و خونریزی و غیر طبقاتی (که ادامه آن هنوز در منطقه خاورمیانه شعله‌ور می‌باشد) با شعار خشونت‌زدائی از آن همه جنگ و نبردهای بی‌حاصل (که به قول ماکس وبر «جنگ بین دو گروهی می‌باشد که با هم می‌جنگند بدون آنکه بدانند از برای چه می‌جنگند از برای آنهایی که نمی‌جنگند اما می‌دانند که برای چه می‌جنگند») وارد قرن بیست و یکم شد.

۳ - اگر مشکل عمده بشریت به خصوص در مغرب زمین که سرمایه‌داری تثبیت شده بود (و طبقه پرولتاریای صنعتی نیروی عمده جامعه بودند) مبارزه با استثمار انسان از انسان و طبقه از طبقه و ملت از ملت بود و سوسیالیسم به عنوان سلاح مبارزه با این مشکل اساسی بشریت بوده است، بدون تردید مشکل عمده بشریت قرن بیست و یکم دموکراسی در سه مؤلفه «دموکراسی سیاسی» و «دموکراسی اقتصادی» و «دموکراسی معرفتی» می‌باشد، چراکه بشریت قرن بیست و یکم به این حقیقت دست یافته است که تنها توسط «دموکراسی» است که می‌توان به توزیع سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی دست پیدا کرد. لذا در این رابطه است که بشریت قرن بیست و یکم دریافته است که تنها با دموکراسی افقی سرمایه‌داری یا لیبرال دموکراسی قرن بیستم نمی‌تواند به خواست‌های انسانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود دست پیدا کند چراکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری یا لیبرال دموکراسی قرن بیستم، یک دموکراسی افقی و پارلمانی و غیر مستقیم آنهم تنها در عرصه مؤلفه سیاسی می‌باشد، لذا جهت «تعمیق دموکراسی افقی» قرن بیستم بشریت در قرن بیست و یکم جهت توزیع قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی و جهت جایگزین کردن «دموکراسی مشارکتی»

به جای «دموکراسی پارلمانی افقی» تلاش می‌کند تا «دموکراسی عمودی» را که همان «دموکراسی سوسیالیستی» می‌باشد، به عنوان آلترناتیو لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مطرح نماید.

بنابراین در رویکرد دموکراسی عمودی، تلاش می‌شود تا دموکراسی را به عرصه‌های توزیع سه‌گانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تعمیم داده شود. تا شرایط برای دستیابی به رأی آزادی در عرصه آزادی رأی فراهم گردد؛ به عبارت دیگر تنها در چارچوب «دموکراسی عمودی» است که امکان تحقق رأی آزادی برای دستیابی به آزادی رأی فراهم می‌گردد؛ و تا زمانی که رأی آزاد توسط توزیع اجتماعی قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاصل نشود، امکان دموکراسی توسط آزادی رأی جان لاک و روسو و تفکیک قوای منتسکیو حاصل نمی‌شود.

۴ - بزرگ‌ترین دستاورد نظری و فکری و تجربی بشریت در قرن بیست و یکم این می‌باشد (برعکس قرن نوزدهم و قرن بیستم که نظریه‌پردازان فکر می‌کردند می‌توانند خارج از چارچوب توزیع سه‌گانه قدرت به سوسیالیسم دست پیدا کنند) تجربه شکست سوسیالیسم کلاسیک قرن نوزدهم و سوسیالیسم دولتی قرن بیستم می‌باشد که خود این شکست، این حقیقت را عیان می‌سازد که تنها توسط «دموکراسی عمودی» (که توزیع اجتماعی سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی) است، می‌توان به سوسیالیسم و پلورالیسم اجتماعی و معرفتی و حزبی رسید.

۵ - «دموکراسی عمودی» (برعکس رویکرد سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی قرن نوزدهم و قرن بیستم که سوسیالیسم را در میان جنگ و آتش و خون و کسب قدرت سیاسی و رویکرد تک حزبی و جنگ درازمدت توده‌ای و «چریک یک حزب است» و «جنگ مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی» تعریف می‌کردند) محصول و سنتز «مبارزه مدنی جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه می‌داند»؛ و لذا در این رابطه است که برعکس سوسیالیسم قرن نوزدهم و قرن بیستم (که سوسیالیسم را از آن طبقه منحصر به فرد پرولتاریا تعریف می‌کردند و غیر از پرولتاریا یعنی دیگر زحمتکشان شهر و روستا آنچنانکه در انقلاب اکتبر روسیه شاهد بودیم حتی حق رأی دادن هم نداشتند) در «دموکراسی عمودی» (حکومت مردم بر مردم توسط مردم) دموکراسی در چارچوب جامعه به عنوان کنش‌گران اصلی تکوین پیدا می‌کند؛ و در این رابطه است که برای «دموکراسی عمودی» نیازمند به مبارزه مدنی کل اردوگاه بزرگ مستضعفین یا جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشیم.

بدین ترتیب است که می‌توانیم «دموکراسی عمودی» را شکل کامل سوسیالیسم بدانیم» و باز در این رابطه است که می‌توانیم «دموکراسی عمودی» را «پیوند دو مؤلفه حق آزادی و حق برابری برای همه شهروندان تعریف نمائیم» و باز در این رابطه است که می‌توانیم «دموکراسی عمودی» را «تحقق آزادی رأی دادن در چارچوب رأی آزاد شهروندان» تعریف نمائیم. در «دموکراسی عمودی» تنها مالکیت بر ابزار تولید اجتماعی نمی‌شود بلکه برعکس در کنار اجتماعی شدن مالکیت بر ابزار تولید قدرت سیاسی و قدرت معرفتی نیز اجتماعی می‌گردد، چراکه «دموکراسی عمودی» در چارچوب پیوند دو پایه دموکراسی یعنی آزادی شهروندان و برابری شهروندان حاصل می‌شود. بنابراین بدون فرایند دموکراتیک هرگز و هرگز نمی‌توان به «دموکراسی عمودی» دست پیدا کرد. در «دموکراسی سوسیالیستی» یا «دموکراسی عمودی» (برعکس سوسیال دموکراسی برنشتاینی یا کائوتسکی که سوسیالیسم را در چارچوب نظام سرمایه‌داری یا دولت رفاه دنبال می‌کردند) سوسیالیسم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی (که همان «دموکراسی عمودی» می‌باشند) تنها در چارچوب اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود.

در «دموکراسی عمودی» یا «دموکراسی سوسیالیستی» (برعکس سوسیالیسم‌های کلاسیک و دولتی قرن نوزدهم و بیستم که طبقه کارگر را محدود به پرولتاریای صنعتی می‌کردند) کارگر مشمول تمامی کسانی می‌شود که از طریق کار فکری و کار یدی ارزش اضافی در جامعه تولید می‌کنند، لذا از آنجائیکه در «دموکراسی عمودی» یا «دموکراسی سوسیالیستی» (برعکس دموکراسی سرمایه‌داری یا لیبرال دموکراسی) دموکراسی از پائین تکوین پیدا می‌کند، همین امر ضرورت پیدا می‌کند که برای دستیابی به «دموکراسی عمودی» یا «دموکراسی سوسیالیستی» ابتدا جامعه را دموکراتیک بکنیم، چراکه بدون فرایند دموکراتیک جامعه، امکان دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین وجود ندارد.

ادامه دارد



میزگرد مستضعفین

سوال هفدهم

«پروژه اصلاح دینی»

در جامعه ایران از کدامین مسیر باید صورت پذیرد؟

۱۹ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم در راستای تکوین دینامیزم یا حرکت درون جوش تکوین یافته از پائین‌های جامعه ایران، جهت خودسازماندهی و رهبری درون جوش و شوراها فرایر و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و جامعه دموکراتیک و انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی و دموکراسی به معنای محدود کردن قدرت سه مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی و معرفتی بالائی‌های قدرت توسط پائینی‌ها دست پیدا کنیم.

۲۰ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم بسترهای فرهنگی و اجتماعی جهت دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی که یک دموکراسی مستقیم و مشارکتی می‌باشد (نه یک دموکراسی غیر مستقیم و نمایندگی) فراهم بکنیم.

۲۱ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم شرایط جهت اعمال اراده اجتماعی مردم ایران در عرصه‌های قدرت‌های سه مؤلفه‌های اقتصادی و سیاسی و معرفتی جهت استحاله کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران

۱۳ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به حذف رابطه‌های دست‌ساز بین خدا و مردم در عرصه‌های فردی و اجتماعی و حکومتی دست پیدا کنیم.

۱۴ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم مقبولیت مردمی و اجتماعی را جایگزین مشروعیت آسمانی بکنیم.

۱۵ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم امکان جایگزینی اراده مردم به جای مشروعیت آسمانی در جامعه امروز ایران فراهم کنیم.

۱۶ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم شرایط برای جایگزینی «اسلام حقی» به جای «اسلام تکلیفی» و نفی تبعیض‌های جنسیتی و عقیدتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و قومیتی و نژادی در جامعه ایران فراهم سازیم و شرایط برای ظهور کرامت انسانی در عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آماده کنیم؛ به عبارت دیگر «حق» را جایگزین «تکلیف» و «قانون» محصول اراده توده‌ها را جایگزین احکام فقهی حوزه‌های فقه‌های بکنیم و به «سکولاریسم سیاسی» و «پلورالیسم معرفتی» و «حقوق طبیعی» برای همه افراد جامعه ایران به صورت برابر و یکسان تحت عنوان حق شهروندی دست پیدا کنیم.

۱۷ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به اخلاق اجتماعی و اخلاق فردی آنهم در صورت تطبیقی آن دست پیدا کنیم.

۱۸ - تنها توسط اصلاح دینی به صورت تطبیقی اسلام است که ما می‌توانیم در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران «استراتژی فرهنگی» را جایگزین «استراتژی نظامی بر پایه کسب قدرت سیاسی» بکنیم.



به عنوان کنش‌گران اصلی دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه فراهم سازیم.

۲۲ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم نظام دموکراسی سوسیالیستی را جایگزین نظام‌های ایدئولوژیک و توتالیتر فقهاتی و سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم بکنیم.

۲۳ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به بازسازی فرهنگ دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران بپردازیم.

۲۴ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم اسلام حکومتی فقهاتی و ولایتی را بدل به اسلام دموکراتیک اجتماعی بکنیم.

۲۵ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به عنوان آلترناتیو فعال، پروژه اصلاح دینی به صورت «به‌سازی انطباقی» و پروژه اصلاح دینی به صورت «واسازی تحلیلی و تقلیلی و حداقلی» را به چالش بکشیم.

۲۶ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم در چارچوب اسلام‌شناسی تطبیقی، سیستم تفکر و اندیشه را جایگزین سیستم حدیثی و روایتی بکنیم و عقل را جایگزین نقل بکنیم و نقد اثباتی را جایگزین نقد نفی‌ای بکنیم.

۲۷ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم «اجتهاد در اصول و فروع اسلام» را جایگزین اجتهاد فقهی حوزه‌های فقهاتی بکنیم.

۲۸ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم اصل تقدم فرهنگ دموکراتیک بر تکوین نهادهای دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران عملیاتی سازیم.

۲۹ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم توسط فرهنگ دموکراتیک به جنگ فرهنگ فقهاتی و زیارتی و ولایتی و ولایتی حاکم بر ذهنیت اجتماعی جامعه امروز ایران برویم.

۳۰ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی

اسلام» است که ما می‌توانیم توسط تحقق سکولاریسم سیاسی در جامعه ایران به جنگ نظری و تئوریک با سکولاریسم کلامی و فلسفی دین‌ستیزان خارج‌نشین چپ و راست برویم.

۳۱ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به اصل حضور دین اجتماعی در حوزه عمومی به عنوان نهاد پایدار جامعه مدنی تکوین یافته از پائین لباس عینیت بپوشانیم.

۳۲ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم شرایط برای دوران گذار دموکراتیک از جامعه سرمایه‌داری به جامعه دموکراسی سوسیالیستی خارج از استراتژی جهنمی کسب قدرت سیاسی لنین و استراتژی جهنمی نظامی مائو و رژی دبره‌ای فراهم سازیم.

۳۳ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم در دوران پسا فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن نوزدهم و در دوران پسا شکست سوسیالیسم کلاسیک قرن نوزدهم (که امروز همه آنها سر از سرمایه‌داری هار استعمارگر و استعمارگر و استبدادگر قرن بیست و یکم در آورده‌اند به طوری که استثمار بیش از ۵۰۰ میلیون نفر کارگران امروز جامعه چین و جامعه روسیه و غیره وحشتناکتر از استثمار کارگران حتی دوران تکوین سرمایه‌داری انگلستان و مغرب زمین و دوران برده‌داری آغازین عصر سرمایه‌داری امپریالیسم آمریکا می‌باشد که آفریقا را بدل به شکارگاه انسان کرده بودند، می‌باشد) دموکراسی سوسیالیست اقبال و شریعتی را به عنوان آلترناتیو سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مغرب زمین مطرح کنیم.

۳۴ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم شرایط برای گذار دموکراتیک به انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی (و همچنین شرایط برای اجتناب از خشونت فراگیر و اجتناب از جنگ داخلی و اجتناب از جنگ مسلحانه درازمدت توده‌ای آنچنانکه مائو و جی‌اپ در قرن بیستم منادی آن بودند) فراهم کنیم.

۳۵ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم شرایط برای پروسس تکوین فرهنگ مدنی و حقوق شهروندی و مبارزه مدنی و نهادهای مدنی و حقوق مدنی و نیروهای مدنی در جامعه بزرگ ایران

فراهم نمائیم و شهروند ایرانی را با حقوق برابر در عرصه آزادی و عدالت برای همه مردم ایران به صورت علی السویه جایگزین رعیت و تکلیف و تقلید و تعبد دیسکورس اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی حاکم بکنیم.

۳۶ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم اسلام استثمارستیز و استثمارستیز و استبدادستیز را جایگزین اسلام فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی یا حکومتی طرفدار قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی حاکم بر جامعه ایران بکنیم.

۳۷ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم حقوق مدنی و حقوق سیاسی و حقوق صنفی و حقوق برابر برای همه مردم ایران و حق تعیین سرنوشت برای همه شهروندان ایرانی به عنوان دیسکورس مسلط جامعه امروز ایران درآوریم تا توسط مبارزه برابری طلبانه و آزادی خواهانه جامعه بزرگ ایران بتوانیم به مبارزه با آپارتاید جنسیتی و آپارتاید طبقاتی و آپارتاید عقیدتی و آپارتاید نژادی و قومی حاکم بر جامعه امروز ایران بپردازیم.

۳۸ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به دموکراسی دموکراتیزه شده توسط توزیع عمودی قدرت (نه توزیع افقی قدرت) دست پیدا کنیم.

۳۹ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به تبیین کرامت انسانی در چارچوب رویکرد الهی و توحیدی و انسان فی نفسه یا انسان بماهو انسان دست پیدا کنیم.

۴۰ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به رنسانس اسلامی نه توسط سلفیه و بازگشت به دوران قرن هفتم میلادی (ظهور اسلام در عربستان) و غیره دست پیدا کنیم، بلکه توسط «بازگشت به قرآن» آنهم با رویکرد تطبیقی علامه محمد اقبال یعنی توسط فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر برسیم.

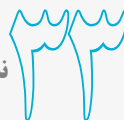
۴۱ - تنها توسط پروژه اصلاح دینی به صورت «بازسازی تطبیقی اسلام» است که ما می‌توانیم به «رنسانس اسلامی» یا «تولد مجدد» به عنوان «عصر روشنگری» در جامعه بزرگ ایران، آنهم نه توسط «بازتولید شرایط تاریخی زمان پیامبر اسلام»

در عربستان آنچنانکه جریان سلفی‌گری اعتقاد داشتند و از زمان سیدمحمدرضا رشید رضا شاگرد محمد عبده توسط ایجاد انحراف در رویکرد اصلاح دینی محمد عبده تکوین پیدا کردند.

قابل ذکر است که رشید رضا به دلیل پیوند با خانواده سعودی در عربستان و پیوند با رویکرد محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و اعتقاد به نظام خلافت در دوران اولیه اسلام، جریان سلفی‌گری با تکیه بر رویکرد اسلام حکومتی بنیانگذاری کرد؛ که البته در ادامه این حرکت انحرافی رشید رضا بود که شاگرد او حسن البنا توسط جریان اخوان المسلمین، رویکرد سلفی‌گری و اسلام حکومتی و تلاش در جهت کسب قدرت سیاسی و بازگشت به دوران خلافت قرن اول هجری به عنوان یک رویکرد سیاسی تشکیلاتی درآورد؛ که در ادامه آن این مسیر انحرافی به سید قطب رسید که او با طرح نظریه «جاهلیت جدید» و نفی مدرنیته (پس از بازگشت از آمریکا) نظریه انحرافی سلفی‌گری و شعار بازگشت تاریخی به دوران خلافت قرن اول هجری عربستان و محوری بودن اسلام حکومتی، کسب قدرت سیاسی و تکوین خلافت اسلامی در عصر حاضر (بویژه از بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی) به صورت یک راهبرد و استراتژی تمام عیار درآورد و بدین ترتیب بود که رویکرد اسلام حکومتی از سید قطب توسط ترجمه آثارش به وسیله سیدعلی خامنه‌ای، به خمینی منتقل گردید و از تابستان سال ۴۶ که خمینی طی یک سلسله سخنرانی در نجف تئوری فقهاتی «ولایت فقیه» برای اولین بار در تاریخ هزار ساله روحانیت شیعه مطرح کرد، «اسلام حکومتی» در بستر رویکرد سلفی‌گری در دو شاخه سنی و شیعه جاری گردید.

رود خونی که در ۴۰ سال گذشته با شیعه‌کشی و سنی‌کشی در منطقه جاری شده است، محصول همین رویکرد سلفی‌گری در شیعه و سنی می‌باشد؛ که هر دو نحله در راستای دستیابی به حکومت اسلامی و دوران خلافت اولیه، از القاعده و داعش گرفته تا رژیم مطلقه فقهاتی علی الدوام تلاش می‌کنند. البته به موازات پیروسی تکوین رویکرد انحرافی سلفی‌گری، رویکرد اصلاح دینی در شاخه‌های «بازسازی تطبیقی»، «به‌سازی انطباقی»، «نوسازی فقهی» و «واسازی انکاری»، جاری و ساری گردیده است.

ادامه دارد



جایگاه «انقلاب اجتماعی» در استراتژی پیشگام

در جنگ‌های با روسیه تزاری که باعث گردید تا روشنفکران و پیشگامان نظری جامعه ایران نسبت به انحطاط جامعه ایران خودآگاهی پیدا کنند، الی الان پیوسته به علت همین برخورد مکانیکی با دو فرایند انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی سبب گردیده است تا یک خندق و دوگانگی بین رهبری نظری و رهبری اجتماعی حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران به وجود بیاید؛ که سنتز این دوگانگی در طول ۱۵۰ سال گذشته آن شده تا روحانیت در عرصه اجتماعی حرکت مردم ایران پیشکسوت بشوند و البته در مقابل این امر باعث گردیده است تا روشنفکران و نواندیشان فکری و نظری در عرصه نظری پیشکسوت بشوند. طبیعی است که در این عرصه و در چارچوب این دوگانگی و این خندق ۱۵۰ ساله، باخت از آن چه کسانی بوده است و برد از آن‌ها کی‌ها می‌باشد.

پر واضح است که روحانیت در عرصه ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران چه در شکست جنگ‌های ایران با روسیه و چه در شکست جنبش تنباکو و چه در شکست انقلاب مشروطیت و چه در شکست نهضت رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق و چه در شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ نقش کلیدی داشته‌اند، چراکه روحانیت به عنوان یک نهاد (نه یک عنوان) در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، به علت فقر نظری و ذهنی و تئوریک و ایدئولوژیک، اصلاً و ابداً صلاحیت رهبری حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران را نداشته‌اند و همین عدم صلاحیت نظری و ذهنی

هرگز نباید در عرصه فهم این داوری شریعتی گرفتار رویکرد انتزاعی و مجرداندیشی و مکانیکی بشویم و چنین قضاوت کنیم که در رویکرد شریعتی در عرصه تدوین و تبیین استراتژی درازمدت پیشگام، تقدم و تأخر انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی یک تقدم و تأخر زمانی است، یعنی پیشگام در عرصه استراتژی درازمدت خود باید در فرایندی فقط کار ذهنی و نظری بکند و در فرایند دیگر کار عملی و عینی و اجتماعی. پر پیداست که این رویکرد انتزاعی و مکانیکی باعث می‌گردد تا پیشگام در تمامی فرایندهای خود اعم از فرایند تشکیلاتی و عمودی و فرایند سازماندهی افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران گرفتار یک دوآلیسم ذهنی و عملی بشود؛ که خود این دوآلیسم ذهنی و عملی و اعتقاد به تقدم زمانی کار ذهنی بر کار عملی یکی از آبشخورهای اصلی ایجاد بحران‌های تشکیلاتی و مبارزاتی چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی در حرکت پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

در نتیجه بدین ترتیب است که طرح دو فرایند انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی در عرصه استراتژی پیشگامان مستضعفین ایران هرگز و هرگز به معنای تقدم و تأخر زمانی و تبیین رابطه مکانیکی بین انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی نیست بلکه برعکس تبیین کننده پیوند دیالکتیکی دو فرایند انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «بدون انقلاب اجتماعی امکان انقلاب فرهنگی در جامعه ایران وجود ندارد، آنچنانکه بدون انقلاب فرهنگی امکان انقلاب اجتماعی در جامعه ایران نیست» یعنی «رمز موفقیت دو انقلاب فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایران در این می‌باشد که این دو انقلاب در پیوند با یکدیگر تکوین و اعتلا پیدا کنند و هر گونه تکیه تک مؤلفه‌ای بر یکی از این دو فرایند انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی به معنای اعلام شکست آن فرایند می‌باشد». البته در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، همین تکیه تک مؤلفه‌ای کردن بر دو فرایند انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی به عنوان یک آفت بزرگ تاریخی جامعه ایران بوده است، چرا که از بعد شکست‌های ایران



و تئوریک و ایدئولوژیک روحانیت در ۱۵۰ سال گذشته در عرصه حضور این نهاد ارتجاعی در پروسس مبارزه اجتماعی مردم ایران باعث گردیده است تا مردم ایران سنگین‌ترین هزینه‌های تاریخی خود پرداخت نمایند.

یادمان باشد که عامل اصلی شکست ایران در جنگ‌های با روسیه تزاری و باعث تحمیل قراردادهای ننگین گلستان و ترکمنچای بر مردم محروم ایران گردید، حضور روحانیت تحت رهبری سید محمد طباطبائی معروف به سید محمد مجاهد بود که توسط فتوای جهاد خود بر علیه روسیه (در شرایطی که توازن قوا در همه مؤلفه‌ها به سود روسیه تزاری بود) بستر شکست همه جانبه ایران در آن جنگ‌های خانمان‌سوز را فراهم کرد. بی‌لیاقتی فتحعلی خان قاجار و عدم توان او در مقابله با روحانیت و مقابله با اتوریته سید محمد مجاهد باعث گردید تا سلسله قاجار (که نخستین حکمرایان ایلی حاکم بر جامعه ایران بودند که نهاد روحانیت را وارد عرصه سیاست کردند) امضاء کننده ننگین‌ترین قراردادهای تاریخ ایران بشوند.

فراموش نکنیم که در جریان جنبش تنباکو که با فتوای الیوم استعمال تنباکو به معنای محاربه با امام زمان است، میرزا حسن شیرازی شکل گرفت، به علت فقدان صلاحیت روحانیت و مرجعیت در رهبری آن، جنبش اجتماعی باعث گردید که با لغو قرارداد تنباکو رژی و تالبوت، حکومت قاجار و ناصرالدین شاه جهت جبران خسارت به کمپانی رژی و تالبوت، اولین قرض خارجی خود را به انجام برساند.

یادمان باشد که در انقلاب مشروطیت اول، بزرگ‌ترین عامل شکست این انقلاب که شرایط برای ظهور دوباره دیکتاتوری صغیر محمد علی شاه قاجار توسط به توپ بستن مجلس فراهم کرد، انتقال جنگ بین رهبری روحانیت داخل تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری و سید کاظم یزدی از یکطرف و رهبری روحانیت نجف تحت هژمونی آخوند خراسانی و نائینی بود؛ که همین انتقال جنگ هژمونی طلبانه به جامعه ایران، عامل انحراف و مانع اعتلای حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران و شکست انقلاب مشروطیت گردید.

یادمان باشد که در جریان نهضت رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق چه در فرایند ملی کردن صنایع نفت ایران و چه در فرایند تکوین دولت دموکراتیک خود، اصلی‌ترین عامل شکست نهضت رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق، حضور نهاد روحانیت در عرصه رهبری اجتماعی و تلاش هژمونی طلبانه این نهاد ارتجاعی

در عرصه جنبش سیاسی دکتر محمد مصدق تحت مدیریت قدرت‌طلبانه ابوالقاسم کاشانی و سید محمد حسین بروجردی بود. آنچنانکه دیدیم که پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا و دربار ارتجاعی پهلوی بر علیه نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران، نخستین تبریک و خیر مقدم به دربار پهلوی دوم از طرف همین روحانیت صاحب فتوا صورت گرفت؛ و هنگام ورود نیکسون معاون رئیس جمهور وقت امپریالیسم آمریکا نخستین پیام قدرانی نیکسون نصیب سید ابوالقاسم کاشانی شد.

یادمان باشد که عامل شکست جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد عدم صلاحیت رهبری روحانیت بر این جنبش اجتماعی بود که از آغاز تکوین این جنبش با طرح شعار زن‌ستیزانه خود، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان ایران در انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به چالش کشیدند و در عرصه این جنبش با تکیه بر لمپن‌های مثل طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایش شرایط برای غیبت قاعده جامعه ایران در این جنبش فراهم ساختند.

یادمان باشد که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از زمانی تکوین پیدا کرد که روحانیت موج‌سوار از راه رسیده توانست توسط تشکیلات سنتی روحانیت رهبری خود را (در فرایند پاساگرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله تهران) بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت کنند؛ و در فرایند پساتثبیت رهبری خود بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران، این روحانیت موج‌سوار در غیبت تئوری آلترناتیو سیاسی روشنفکران ایرانی، رویکرد فقاهتی خود را تحت عنوان تز «ولایت فقیه» به صورت قانون و نظام حقوقی و سیاسی در چارچوب قانون اساسی بر جامعه محروم ایران تحمیل کردند.

یادمان باشد که در جنبش‌های ساختگی بالائی‌های قدرت از جنبش به اصطلاح «اصلاح‌طلبان» که از دوم خرداد ۷۶ تحت هژمونی سید محمد خاتمی آغاز شد تا جنبش سبز اصلی‌ترین عامل شکست این جنبش‌های تزریقی از داخل حکومت بر جامعه ایران به علت رهبری روحانیت بوده است. آنچنانکه حتی میرحسین موسوی در اعلامیه‌های خود در جریان جنبش سبز سال ۸۸ به توده‌های مردم ایران وعده بازگشت به دوران طلایی دهه اول عمر رژیم مطلقه فقاهتی یعنی دوران رهبری خمینی می‌داد.

بنابراین در این رابطه است که اگر بخواهیم به جمع‌بندی بپردازیم باید بگوئیم که «عامل همه شکست‌های حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله جامعه ایران حضور روحانیت در

رهبری جنبش‌های اجتماعی مردم ایران بوده است؛ که البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم فقدان صلاحیت نظری و تئوریک نهاد روحانیت عامل انحراف جنبش‌های اجتماعی ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران بوده است.

حال اگر این داوری ما را در خصوص فونکسیون حضور روحانیت در جنبش‌های اجتماعی ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران بپذیرید، سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا نهاد روحانیت توانسته‌اند در ۱۵۰ ساله گذشته گردونه رهبری جنبش‌های اجتماعی مردم ایران چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم در دست بگیرند؟

در پاسخ به این سؤال کلیدی باید بگوئیم که عامل اصلی حضور روحانیت در جنبش‌های اجتماعی ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت‌های تحول خواهانه مردم ایران، همان دوآلیسم بین دو فرایند انقلاب اجتماعی و انقلاب فرهنگی بوده است، چراکه روشنفکر و نواندیش ایرانی در طول ۱۵۰ سال گذشته وقتی که به این حقیقت دست پیدا می‌کرد که بدون انقلاب فرهنگی نمی‌تواند جامعه ایران را وارد یک پروسس فراگیر انقلاب اجتماعی بکند، با تعریف انتزاعی و مجرد خود مسئولیت خود را در چارچوب انقلاب فرهنگی ناخواسته یا خودخواسته تعریف می‌کرد و در این عرصه به تقسیم کار با نهاد روحانیت می‌پرداخت. بدین ترتیب که حضور خود در عرصه نظری انقلاب فرهنگی تعریف می‌کرد و حضور در عرصه جنبش اجتماعی برای روحانیت تعریف می‌کرد. طبیعی است که سنتز این تقسیم کار جز شکست جنبش اجتماعی ایران در حرکت تحول خواهانه ۱۵۰ سال گذشته مردم ایران حاصل دیگری نداشته داشت.

البته فونکسیون منفی رویکرد دوآلیسم به انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی فقط محدود به شکست جنبش اجتماعی مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته توسط رهبری روحانیت نمی‌شود، بلکه جدای از این سنتز نتیجه دیگر رویکرد دوآلیستی به دو مؤلفه انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی، باز گشت پیدا می‌کند به آرایش مکانیکی بین این دو مؤلفه در عرصه استراتژی جنبش جریان‌های سیاسی در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران. به این ترتیب که بعضی از جریان‌های جنبش سیاسی جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته با تقدم مکانیکی انقلاب فرهنگی بر انقلاب اجتماعی نسبت به انقلاب اجتماعی جامعه ایران بیگانه بوده‌اند. آنچنانکه بعضی دیگر در این رابطه معتقد بودند که توسط مبارزه اجتماعی می‌توانند وظیفه جنبش

فرهنگی خود را هم تعریف کرد.

برای طرح مصداق گروه اول باید در اینجا اشاره به جنبش‌های فرهنگی در فرایند اول یعنی پیشانقلاب مشروطیت از میرزاخان کرمانی تا فتحعلی آخوندزاده و در فرایند دوم از صادق هدایت تا احمد کسروی و در فرایند سوم از شریعتی یاد کنیم که همگی با تقدم مکانیکی بر فرایند جنبش فرهنگی نسبت به جنبش اجتماعی وظیفه خود را البته در صورت‌های مختلف در عرصه جنبش نظری و فرهنگی تعریف می‌کردند؛ و همین تعریف مکانیکی آنها عامل شکست جنبش فرهنگی آنها گردید.

مصداق برای رویکرد دوم، تمامی جریان‌های سیاسی می‌باشند که به خصوص از بعد از شهریور ۲۰ به صورت نهادینه شدن در سه شاخه ملی و مارکسیستی و مذهبی الی الان در جامعه ایران ظاهر شده‌اند؛ که البته در فرایند اول مشمول همه آن جریان‌هایی می‌شوند که تحت تأثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تلاش می‌کردند توسط تاسی بر حزب کمونیست و تئوری پیشاهنگی لنین و شوروی وظایف اجتماعی خود را در جامعه ایران تعریف نمایند. در اینجا به این شعر عارف قزوینی توجه کنید:

بلشویک است حزب راه نجات بر محمد و آل او صلوات
ای لنین ای فرشته رحمت زود قدم رنج کن ببر ما را

این شعر عارف بدون شک می‌تواند تابلویی برای ما در فهم رویکرد جریان‌های گروه دوم در فرایند اول باشد که این رویکرد با حزب توده الی الان ادامه دارد، در فرایند دوم در این رابطه می‌توانیم به جنبش چریک‌گرایی مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ اشاره کنیم که البته تا به امروز ادامه دارد و برای مدت یک دهه به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران بوده است، جنبش چریک‌گرایی مدرن ایران هم مانند همان جنبش تحزب‌گرایانه لنینیستی بر این باور بودند و هنوز هم بر این باور هستند که توسط جنبش اجتماعی می‌توانند به جنبش فرهنگی در جامعه ایران هم دست پیدا کنند. البته این رویکرد جنبش چریک‌گرایی، جنبش اجتماعی را در چارچوب رویکرد پیشاهنگی خود تعریف می‌کردند و البته هنوز هم تعریف می‌کنند که برای فهم این رویکرد تنها کافی است که نوشته مسعود احمدزاده تحت عنوان «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» و نوشته امیر پرویز پویان تحت عنوان «رد تئوری بقاء» مطالعه کنیم.

باری دلیل اینکه ما در تعریف خود از جنبش و انقلاب اجتماعی، بر دو مشخصه «دینامیک بودن» و «تکوین از

پائین به بالا» تکیه کردیم این است که تنها تحول دینامیک در جامعه است که می‌تواند جنبش‌های تکوین یافته از پائین را به صورت خودجوش در عرصه مبارزه افقی خود، باعث خودسازمانی و رویش رهبری این جنبش‌ها بشود.

فراموش نکنیم که عامل اصلی که پیروزی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را گارانتی می‌نماید، همین دو اصل «سازماندهی درون‌جوش» و «رهبری خودجوش این جنبش‌ها» می‌باشد. به طوری که در این رابطه می‌توانیم شعر ابوالقاسم لاهوتی که می‌گفت «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است» اینچنین تغییر دهیم که «چاره رنجبران سازماندهی خودجوش و رهبری درون‌جوش می‌باشد» چرا که اگر این دو حاصل بشود برای پیروزی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کار تمام است؛ که البته این مهم تنها در عرصه حرکت تحول‌خواهانه دینامیک و تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود.

لذا در این رابطه است که هر گونه تزریق سازماندهی عمودی و رهبری از پیش تعیین شده به جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آنچنانکه در ۷۷ سال گذشته شاهد بوده‌ایم (از شهریور ۲۰ الی الان) سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد. لذا به همین دلیل است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که مهمترین دستاورد جنبش و انقلاب اجتماعی در بستر دینامیک بودن تحول و تکوین یافتن جنبش از پائین، همین خود سازماندهی و رهبری درون‌جوش می‌باشد.

نیاز به تفسیر بیشتر در این رابطه نیست که مهمترین آفتی که از بعد از شکست انقلاب دوم مشروطیت الی الان جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در بر گرفته است و الی الان باعث زمین‌گیر شدن آنها شده است همین فقدان سازماندهی درون‌جوش و غیبت رهبری خودجوش آنها در عرصه مبارزه دینامیک آنها می‌باشد؛ بنابراین آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم در عرصه تبیین استراتژی درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط و در این تندپیچ تاریخی:

۱ - بازتعریف ترم انقلاب در این شرایط می‌باشد که آنچنانکه گفتیم توسط دو مؤلفه دینامیک بودن و تکوین یافتن از پائین حرکت تحول‌خواهانه فراگیر و همه جانبه اردوگاه بزرگ مستضعفین مشخص می‌شود.

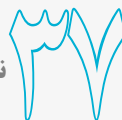
۲ - ترم دیگری که در تبیین استراتژی درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نیازمند به بازتعریف و

بازشناسی مجدد می‌باشد ترم «اصلاحات» است، چراکه در جامعه امروز ایران به خصوص از بعد از دوم خرداد ۷۶ که بخشی از حاکمیت مطلقه فقهاتی در راستای تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود کوشیدند در برابر راست تکه حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای، تحت لوای شعار اصلاحات سیاسی قدرت اجتماعی خود را (در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و سنت‌زده و تصوفزده ایران) بالا ببرند (و الی الان این جناح حتی بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که با شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگه تمام شد ماجرا» پایان تسلط گفتمان اصلاح‌طلبی از بالا توسط جناح‌های قدرت در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی و توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را اعلام کردند) هنوز هم این جناح در اشکال مختلف تلاش می‌کنند تا توسط شعار «اصلاحات از بالا» ادعای خود را به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران تحمیل و تزریق نمایند، لذا همین موضوع باعث گردیده است تا ترم «اصلاحات» در جامعه امروز ایران مانند ترم «انقلاب» گرفتار ورطه شبهه بشود.

قابل ذکر است که در تعریف ترم «اصلاحات» در کنار ترم «انقلاب» اصلاً و ابداً ترم «اصلاحات» به عنوان آلترناتیو «انقلاب» نیست، بلکه برعکس آنچه که جریان‌های فرصت‌طلب در این رابطه در جامعه امروز ایران تبلیغ می‌کنند، تکمیل‌کننده و تفسیرکننده یکدیگر می‌باشند، چراکه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که «هر گونه حرکت اصلاح‌طلبانه که از قاعده جامعه شکل بگیرد و به صورت دینامیک بسترساز ظهور جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بشود، آن اصلاحات همان انقلاب اجتماعی می‌باشد، آنچنانکه هر گونه انقلاب اجتماعی که باعث تحول دینامیک فراگیر و گسترده اردوگاه بزرگ مستضعفین از قاعده بشود همان اصلاحات می‌باشد.»

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که اصلاحات از پائین با انقلاب اجتماعی دو ترم متعارف هستند؛ که البته انتخاب آن بستگی به مکانیزم سرکوب حاکمیت دارد، چراکه در شرایطی که تحولات اجتماعی دینامیک تکوین یافته از پائین از طریق اصلاحات توسط سرکوب فراگیر و چند لایه حاکمیت ممکن نباشد، تنها راه ایجاد تحول همه جانبه دینامیک تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین انقلاب فراگیر اجتماعی می‌باشد.

پایان



در سه فرایند «سازمانی»، «جنبشی» و «حزبی»

باشوند.

بنابراین به موازات اینکه پای قدرت به میان می‌آید دیگر پیشاهنگ نمی‌تواند فقط متعهد به جامعه باشد چراکه پاسداری از قدرت برای پیشاهنگ ایجاد تعهد جدید می‌کند و آنچنانکه در فرایند پساانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شاهد بودیم، استالین برای انجام تعهدات خود نسبت به قدرت، حاضر شد تا رادیکال‌ترین گروه‌های اجتماعی و سیاسی شوروی را در پای حفظ قدرت خود ذبح نماید و لنین حاضر شد تا مجلس موسسان را نفی کند؛ و در انتخابات رأی دیگر زحمتکشان شهر و روستای (غیر کارگران) نادیده بگیرد.

لذا برای اینکه «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» فقط متعهد به جامعه ایران باشند:

اولاً باید تکیه محوری بر انقلاب اجتماعی بکنند. ثانیاً کسب قدرت سیاسی نباید در دستور کار «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» قرار بگیرد.

ثالثاً «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» باید همیشه خود را «ناقدان قدرت در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی بدانند نه اینکه توسط استراتژی کسب قدرت سیاسی مداحان قدرت بشوند.»

یادمان باشد که استراتژی «کسب قدرت سیاسی» بستر ساز ظهور آفت هژمونی‌طلبی در بین جریان‌های پیشاهنگ می‌شود و در نتیجه همین ظهور آفت هژمونی‌طلبانه در جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران است که تشتت و انشعاب و تفرقه بین جریان‌های سه مؤلفه‌ای

در خصوص مکانیزم «گفتمان‌سازی» توسط «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» باید بگوئیم که برای انجام این مهم نخست باید «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» در رابطه با «آلترناتیو گفتمان مسلط فعلی» دارای مبانی تئوریزه شده باشند. بدون تردید در غیبت مبانی تئوریک مثل «دموکراسی» و «آزادی» و «حقوق زن» و «عدالت» و غیره تنها با تحریک احساسات هر چند هم که سیاسی باشد، «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» نمی‌توانند به گفتمان‌سازی آلترناتیوی بپردازند.

به همین دلیل است که تئوری‌پروری به صورت کنکریت و مشخص (نه عام کلی و مجرد) در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» امروز جامعه ایران جزء وظایف کلیدی «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» می‌باشد. بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که تنها سلاح برنده «پیشگام» و «پیشگامان مستضعفین ایران» تئوری و تئوری می‌باشد داوری بی‌ربطی نکرده‌ایم.

۱۶ - «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» چه در فرایند سازمانی خود و چه در فرایندهای جنبشی و حزبی خود، گروهی اجتماعی از جامعه بزرگ ایران هستند که مشخصه اصلی آنها این است که فقط و فقط و فقط متعهد به جامعه ایران می‌باشند؛ و هیچ تعهد دیگری نمی‌تواند این تعهد آنها را به چالش بکشد. در راستای انجام این تعهد بزرگ است که «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» موظفند که هرگز و هرگز خود را جایگزین جامعه و طبقه و گروه‌های اجتماعی دیگر نکنند.

دلیل شکست استراتژی پیشاهنگی در ۷۷ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در سه مؤلفه مختلف تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی و چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی این بوده است که در تحلیل نهائی «گروه‌های پیشاهنگ خود را جایگزین جامعه ایران و گروه‌های اجتماعی و طبقه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌کنند». مضافاً اینکه موضوع استراتژی کسب قدرت سیاسی در سه مؤلفه جریان‌های پیشاهنگی ایران در ۷۷ سال گذشته خود باعث گردیده است تا به موازات عمده شدن انقلاب سیاسی برای پیشاهنگ، انقلاب اجتماعی در پای انقلاب سیاسی (آنچنانکه در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ شاهد بودیم) ذبح بشود. طبیعی است که تنها در چارچوب «انقلاب اجتماعی» است که موضوع توده‌ها و جامعه و طبقه و گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به عنوان کنشگران اصلی مطرح می‌شود. در نتیجه به موازات تکیه محوری کردن بر «انقلاب سیاسی» و «تسخیر قدرت سیاسی توسط پیشاهنگ یا جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی» باعث می‌گردد تا رفته رفته گروه‌های اجتماعی به کما بروند و جریان‌های پیشاهنگ که خود را متولی توده‌ها می‌دانند، کنشگر اصلی میدان



خیزش‌ها یا شورش‌های موضعی و یا حمایت از جناح‌های درونی قدرت جهت دستیابی به خواسته‌های حداقلی خود و یا حمایت‌های سیاسی که باعث ظهور هیولای پوپولیسم شده است و یا فقدان تشکل و سازماندهی و گرفتار شدن در حصار فعالیت‌های صنفی کارگاهی به صورت اتمیزه و بدون پیوستگی با جنبش‌های طبقاتی و غیره) می‌شود.

بدون شک در طول ۴۰ سال گذشته خصیصه «در خود بودن» این گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، یکی از ضعف‌های استراتژیک جنبش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه جامعه ایران بوده است. در نتیجه این آفت و آسیب استراتژیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وظایف مهمی را در دستور کار «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار داده است.

فراموش نکنیم که «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» در راستای تعریف وظایف مشخص و کنکریت خود در هر مقطعی از شرایط مختلف اجتماعی ایران موظف‌اند در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» برای «تعیین وظایف مشخص خود» علاوه بر تحلیل شرایط اقتصادی و طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران و علاوه بر تحلیل سیاسی شرایط مشخص داخل و منطقه و بین‌المللی و علاوه بر تحلیل مشخص از توازن قوا بین بالائی‌ها و پائینی‌های جامعه ایران و علاوه بر تحلیل از تضادهای درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی و علاوه بر تحلیل مشخص از وضعیت جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور، در نوک پیکان این تحلیل‌ها، «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» موظفند پیوسته در عرصه حرکت افقی خود از شرایط میدانی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از جنبش کارگری یا جنبش زنان یا جنبش دانشجویی یا جنبش مزدبگیران یا جنبش اقشار میانی متوسط جامعه ایران و یا جنبش معلمان و یا جنبش حاشیه تولید و یا جنبش بازنشستگان و غیره به صورت مستمر مسلح به تحلیل مشخص باشند؛ و علاوه بر تولید خبر و انجام وظایف تبلیغی و ترویجی و حتی تهییجی در رابطه با این جنبش‌ها باید پیوسته خود را در برابر این سؤال کلیدی قرار دهند که وضعیت جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این شرایط چگونه می‌باشد؟ آیا این جنبش‌ها شرایط رکود و خمود طی می‌کنند؟ یا اینکه شرایط روبه اعتلا دارند؟ و یا اینکه در موقعیت انقلابی قرار گرفته‌اند؟ و توسط آسیب‌شناسی مستمر این جنبش‌ها خلاهای شرایط ذهنی

پیشاهنگی جامعه ایران در داخل و خارج از کشور به صورت امری روزمره و ساعت‌مره و طبیعی در آمده است آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که تعداد انشعاب در جریان‌های پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای ایران در طول ۷۷ سال گذشته از تعداد افراد پیشاهنگ تابع این جریان‌ها بیشتر بوده است؛ و البته جنگ درونی این جریان‌ها بر تضادهای سیاسی برونی آنها با اصحاب قدرت حاکم بیشتر می‌باشد؛ و به علت همین غلبه آفت هژمونی‌طلبانه است که هرگز و هرگز در طول ۷۷ سال گذشته پروسه هم‌گرایی در بیان این انشعاب‌های روزمره و ساعت‌مره جریان‌های پیشاهنگی نتوانسته است حتی برای یکبار به وحدت بین این جریان‌ها بیانجامد چراکه هر کدام از این جریان‌های منشعب شده اعلام می‌کند که «من مصیبت و خصم مخطی».

۱۷- در خصوص وضعیت لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط فعلی و در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اگر بخواهیم در یک نگاه کلی به آسیب‌شناسی جمعی آنها بپردازیم، باید بگوئیم که تقریباً در ۴۰ سال گذشته تمامی گروه‌های اجتماعی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از آفت «در خود بودن» در رنج بوده‌اند و هیچکدام از لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته نتوانسته‌اند از این آفت «در خود بودن» خود را نجات دهند و بدل به گروه اجتماعی «برای خود» بشوند.

پر واضح است که تا زمانیکه گروه‌های اجتماعی مختلف لایه‌های گوناگون اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نتوانند از وضعیت «در خود بودن» خارج بشوند و بدل به گروه اجتماعی «برای خود» بشوند، امکان اعتلا و همبستگی و خودسازماندهی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود نخواهد داشت. مضافاً بر اینکه از آنجائیکه در طول ۴۰ سال گذشته به علت تحمیل همه جانبه ستم‌های گوناگون بر لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از ستم اقتصادی و طبقاتی گرفته تا ستم‌های جنسیتی، قومی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی و غیره) شرایط عینی مادی همه جانبه‌ای جهت اعتلا و جنبش‌های گروه‌های مختلف پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم بوده است و در چارچوب فرابحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه ایران، تمامی این لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تا به امروز در رنج می‌باشند؛ و لذا در طول ۴۰ سال گذشته تنها خلاء شرایط ذهنی بوده است که این گروه‌های اجتماعی نتوانسته‌اند شرایط رکود و خمود «در خود بودن» خود را پشت سر بگذارند؛ و وارد فرایند «برای خود» بشوند.

البته آفت و آسیب «در خود بودن» گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران خود زاینده و بسترساز ظهور آفت‌های دیگری (مثل

این جنبش‌ها را پیدا کنند و در راستای ترمیم این شکاف‌ها توسط خود جنبش‌های پیشرو گام بردارند، چرا که از اصول‌های محوری که «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» به آن اعتقاد دارند اینکه هرگز بدون اعتلا و بدون خودسازماندهی و بدون رهبری دینامیک و درون‌جوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران امکان سازماندهی و رهبری و به حرکت درآوردن جنگ بزرگ توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد.

همچنین باید پیوسته «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» بر این باور باشند که بدون اعتلا و خودسازماندهی و رهبری دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران امکان دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین وجود ندارد. طبیعی است که در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین، در جامعه ایران هرگز امکان برهم خوردن توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد. همچنین در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین هرگز امکان استحاله جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و آکسیونی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جنبش‌های فراگیر اعتصابی طبقاتی وجود نخواهد داشت. آنچنانکه در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین جنبش مطالباتی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، نمی‌توانند به مطالبات میان‌مدت و درازمدت خود دست پیدا کنند؛ و پیوسته در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین مجبورند در حصار مطالبات حداقلی خود مثل دریافت حقوق معوقه خود به سر ببرند.

به همین ترتیب در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین امکان همبستگی و پیوستگی بین جنبش‌های مختلف پیشرو و بین جنبش‌های پیشرو با گروه‌های اجتماعی و طبقه و قشر هرم اجتماعی خاص خود وجود نخواهد داشت؛ و در ادامه آن در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین، امکان نجات جنبش‌های پیشرو از عرصه فعالیت صنفی کارگاهی به عرصه فراگیر و سراسری طبقه‌ای وجود نخواهد داشت؛ و باز به همین ترتیب است که در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین امکان استمرار و درازمدت شدن مبارزه گروه‌های اجتماعی و امکان مقابله با دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی نخواهند داشت.

بنابراین تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند شرایط برای خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش گروه‌های مختلف اجتماعی و در رأس آنها جنبش کارگری ایران را فراهم نماید؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های پیشرو

اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر دهد؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند شرایط برای همبستگی و پیوستگی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را فراهم نماید؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند باعث اعتلای خواسته‌های جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند مانع سرکوب شدن جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط دستگاه سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند باعث استقلال صفت‌بندی گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در برابر جنگ زرگری و خرفروشانه جناح‌های رنگارنگ درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی بشود؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند باعث پیوستگی دو جبهه «نان و آزادی» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند بستر ساز استحاله جنبش‌های آکسیونی و اعتراضی و کارگاهی و مطالباتی به جنبش‌های اعتصابی بشود؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند بستر ساز ظهور انقلاب اجتماعی در جامعه ایران بشود و از ظهور انقلاب سیاسی نارس توسط جریان‌های سیاسی سرنگون‌طلب پیشاهنگ داخل و خارج از کشور که توسط استراتژی کسب قدرت سیاسی در چاه ویل هژمونی‌طلبانه خود - سورنا را از دهان گشادش می‌نوازند - جلوگیری نمایند؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند تمامی ترفندهای جناح جنگ‌طلبانه سرمایه‌داری جهانی در چارچوب استراتژی رژیم چنج و جنگ‌های خانمان‌سوز و اقتصادسوز امپریالیستی و آلترناتیوسازی از قطب راست اپوزیسیون سیاسی ایران را نقش بر آب کند؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند علاوه بر نفی پروژه‌های تبلیغاتی تجزیه‌هراسی ایران یا سوریه‌ای شدن ایران توسط جریان‌های فرصت‌طلب به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون رژیم مطلقه فقهاتی، هر گونه پروژه امپریالیستی تجزیه‌خاک ایران را به بن‌بست بکشاند؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند تمامی خیمه شب‌بازی‌های جناح‌های درونی قدرت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی را به بن‌بست بکشاند؛ و تنها این جامعه مدنی جنبشی تکوین‌یافته از پائین است که می‌تواند شرایط برای تحقق دموکراسی - سوسیالیستی از پائین را فراهم نماید.

ادامه دارد



دولت و دولت‌طلبان / جنبش خودانگیخته

استیلا ۵۷ ساله در مردمان

نفی این جنبش خودانگیخته، دو جناح به اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقهاتی در اشکال و رنگ‌های مختلف آن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. آنچنانکه سیدمحمد خاتمی با همان لحن و موضع‌گیری این جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را نفی و محکوم می‌کرد که شیخ حسن روحانی و حزب پادگان‌ی خامنه‌ای به نفی و محکوم کردن آن می‌پرداختند.

در نتیجه همین استحاله سریع جوهر جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردید تا شعارهای این جنبش روندی رادیکالیزه پیدا کند. برای مثال: «یک اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه» یا «ای جوان ایرانی بلند شو، بلند شو» یا «نه غزه نه لبنان / جانم فدای ایران» یا «دزد غارت می‌کند / دولت حمایت می‌کند» یا «نترسید، نترسید / ما همه با هم هستیم» یا «اسلام پله کردند / مردم زله کردند» یا «مردها به ما پیوسته‌اند / بی‌غیرت‌ها نشسته‌اند» یا «مرگ بر گرانی / از دزدی‌ها بیزاریم» یا «ملت ما بیدارند / از دزدی‌ها بیزارند» یا «سوریه را رها کن / فکری به حال ما کن» یا «مفسد اقتصادی اعدام باید گردد» یا «ایرانی با غیرت حمایت حمایت» یا «از وعده‌ها خسته‌ایم / ما همه هم بسته‌ایم» یا «عزا، عزا است امروز / روز عزاست امروز / حقوق زحمتکشان زیر عبا است امروز» یا «صدا و سیمای ما / ننگ ما ننگ ما» یا «مرگ بر دیکتاتور / مرگ بر دیکتاتور» یا «مرگ بر روحانی / مرگ بر روحانی» یا «خامنه‌ای حیا کن / مملکت رها کن» و غیره.

لذا بدین ترتیب بود که برای اولین بار جنبش اجتماعی ایران با عبور از تضاد جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و سیاه

برای تعیین مصداق این مشخصه آکسیونیزم‌ها در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در اینجا به آسیب‌شناسی جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ می‌پردازیم که برای مدت ۸ روز از (۷ تا ۱۵ دیماه ۹۶) بیش از ۷۰ شهر ایران را فرا گرفت؛ و در این رابطه می‌توان جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ فراگیرترین و بزرگترین آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی تعریف کرد. علت اصلی گستردگی و فراگیری جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین فراگیری و گستردگی ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی بر «گروه‌های اجتماعی» مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که این ستم‌ها عبارتند از ستم اقتصادی، ستم و تبعیض جنسیتی، ستم سیاسی، ستم اجتماعی، ستم مدنی، ستم مذهبی و فرهنگی، ستم ملی و قومیتی و غیره می‌باشد که همین تنوع و گستردگی ستم‌های فوق در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردید تا در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ که از ۷ دی ماه تا ۱۵ دی ماه ۹۶ ادامه داشت علاوه بر «پیوند دو جنبش مطالباتی و دادخواهانه» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دو جنبش «نان و آزادی» یا به عبارت دیگر دو «مبارزه عمودی و افقی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی بهم پیوند بخورند.

قابل ذکر است که در این فرایند جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شامل سه قسمت جنبش‌های مطالباتی، جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های اعتصابی می‌شدند که متأسفانه در جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ به علت غیبت رهبری درون‌جوش در این جنبش خودانگیخته جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه نتوانستند با جنبش اعتصابی کارگران ایران پیوند حاصل نمایند و همین امر باعث ضربه‌پذیری این جنبش فراگیر مطالباتی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران گردیده است.

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم مشخصات آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به این ترتیب فرموله نمائیم که:

اولاً اگرچه آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته فراگیر مطالباتی و دادخواهانه هشت روزه دی ماه ۹۶ از روز پنجشنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷ در مشهد با شعارهای مطالباتی و اقتصادی و مبارزه با گرانی استارت زده شد، اما در کمترین زمان ممکن علاوه بر فراگیر شدن این جنبش خودانگیخته به شدت تغییر ماهیت داد و «از جوهر اقتصادی ماهیت سیاسی پیدا کرد» و کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشید و به این دلیل بود که شاهد بودیم که در طول ۸ روز عمر جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ برای اولین بار جهت



و بنفش و غیره، کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند و بر نتوانستن این رژیم در حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران فریاد زدند و رأی خود را با فریادهای خود به صندوق تاریخ مبارزه اجتماعی ایران ریختند. جالب توجه اینکه در کل ۸ روز جنبش اجتماعی خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حتی یک شعار به حمایت از رهبری جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات سیدمحمد خاتمی و جنبش به اصطلاح بنفش اعتدال طلب شیخ حسن روحانی (کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ندادند.

یادمان باشد که درست در همین زمان در سال گذشته در مراسم تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی شعار اصلی این جنبش «یا حسین میرحسین بود» که خود این امر دلالت بر این می‌کند که جنبش اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از دی ماه سال ۹۶ به صورت کامل از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جنگ جناح‌های درونی حکومت (در رنگ‌های مختلف سبز و بنفش و سفید و سیاه) عبور کرده است و جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود بر علیه منافع خود ارزیابی می‌نماید و دیگر معتقد به اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی توسط جناح‌های درونی قدرت از درون این رژیم نمی‌باشد و هرگز «اعتقاد به وجود آلترناتیو این رژیم در درون این حاکمیت ندارد و سگ زرد را برادر شغال می‌داند.»

ثانیاً ماهیت و جوهر جنبش خودانگیخته هشت روزه دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «مبارزه با فقر و گرسنگی بود» و لذا در این رابطه بود که جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی همه جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت مطلقه فقهاتی در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش و سیاه به عنوان عامل فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری حاکم معرفی کرد؛ و باز در این رابطه بود که جنبش خودانگیخته هشت روزه دی ماه ۹۶ مجبور شد تا از تمامی خط قرمزهای رژیم مطلقه فقهاتی عبور کند و در شرایطی که سردمداران جریان پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر رژیم مطلقه فقهاتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در حال حذف از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بودند و در این رابطه محمود احمدی‌نژاد به عنوان لیدر (این جریان در حال حذف از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت) پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر دولت نهم و دهم جهت به عقب وادار ساختن حزب پادگانی خامنه‌ای از حذف آن‌ها آسمان را ریسمان کرده بودند و مانند اتابک اعظم جلاد مشروطیت از عدالت تا آزادی به بازی گرفته بودند و خود را منادی دردهای توده‌های دردمند جامعه ایران معرفی می‌کردند،

جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با به چالش کشیدن کل رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته «یک نه بزرگ بر همه ادعاهای دروغین جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بود.»

ثالثاً جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ برعکس جنبش سبز سال ۸۸ (که «از بالا و بدنه جامعه ایران» تحت رهبری میرحسین موسوی مبارزه خود را بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای از سر گرفتند) از هفتم دی ماه در مشهد تا ۱۵ دی ماه ۹۶ به مدت ۸ روز در شهرهای استان خوزستان و کردستان و کرمانشاه و آذربایجان و لرستان و گیلان و مازندران و نجف آباد و شیراز و کرج و تهران و غیره دارای خواستگاهی عکس جنبش سبز یعنی «از قاعده به طرف بدنه هرم اجتماعی جامعه ایران داشت»، پر پیداست که دلیل این امر تقدم شعار «نان» بر شعار «آزادی» در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اجتماعی ایران بود؛ و به همین دلیل برای نخستین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی به علت فراگیری ستم‌های تحمیلی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مؤلفه‌های مختلف آن) بر کل جامعه ایران اعم از زن و مرد، پیر و جوان، فارس و ترک و عرب و لر و بلوچ و یا حاشیه‌نشین و کارگر و دستفروش و معلم و بازنشسته و کارمند و مال باخته و یا سنی و شیعه و درویش مذهبی و غیر مذهبی و غیره کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در دی ماه ۹۶) به صورت خودجوش و خودانگیخته به حرکت درآمدند.

رابعاً در جنبش خودجوش و خودانگیخته دی ماه ۹۶ «شعار سلبی یا شعار نفی‌ائی» که دلالت بر نفی کلیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌کرد پر رنگ‌تر از «شعار ایجابی» بود و شعار «مبارزه با فقر و گرسنگی» جایگزین شعار «برابری یا عدالت‌طلبانه» شده بود و البته تا اندازه‌ای این روند در جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش اجتماعی قابل تصور و قابل قبول می‌باشد، چراکه تقریباً تمامی جنبش‌های فراگیر و انقلاب‌های بزرگ اجتماعی از بعد از انقلاب کبیر فرانسه مراحل آغازین خود را از «فرایند سلبی» شروع می‌کنند و البته در پروسس مبارزه پس از تثبیت و مشخص شدن «شعار سلبی» توده‌های به پا خواسته رفته‌رفته توده‌های وارد «فرایند ایجابی» در عرصه مبارزه و شعار می‌گردند؛ و فرایند دوم ایجابی «الا» جایگزین فرایند اول «لا» می‌شود.

خامساً در جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دو شعار «نان و آزادی» و یا دو «جنبش مطالباتی و دادخواهانه» مردم ایران در عرصه مبارزه با کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوند پیدا کردند هر چند که متاسفانه این پیوند مانند



جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ نتوانست بستر پیوند جنبش دو مؤلفه‌ای «اجتماعی» با «جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و معلمان و بازنشستگان» بشود.

ساده‌تر در طول ۸ روز عمر جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ این جنبش نتوانست به صورت «درون جوش» مانند جنبش مشروطیت دوم ستارخان و باقرخان صاحب «رهبری درون ذات خود» بشود که متأسفانه در غیبت «رهبری درون جوش» جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ شرایط برای میوه‌چینی فرصت‌طلبان (خواهان قدرت در خارج نشسته از ترامپ امپریالیسم آمریکا گرفته تا سلطنت‌طلبان قدرت‌طلب و جریان‌های فرصت‌طلب خواهان سرنوینی حکومت از طریق حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران) فراهم گردید. طرح شعارهای متفرقه و هدایت شده از بیرون در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد؛ که البته این شعارهای متفرقه و هدایت شده از بیرون مرزها مورد حمایت این جنبش قرار نگرفت.

سابقاً در جنبش خودانگیخته و خودجوش هشت روزه دی ماه سال ۹۶ در «غیبت سازمان‌گری توده‌ها» در این جنبش «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی» و در رأس آن‌ها تلگرام و اینستاگرام با بیش از ۴۷ میلیون کاربر ایرانی در داخل کشور به‌عنوان «عامل اصلی سازمان‌گری نیروهای میدانی این جنبش بودند» و به همین دلیل رژیم مطلقه فقاهتی حاکم جهت مبارزه همه‌جانبه با این جنبش فراگیر خودانگیخته در مرحله اول در راستای اتمیزه کردن رابطه بین نیروهای حاضر در صحنه این جنبش با فیلترینگ کردن شبکه‌های اجتماعی «سازمان‌گری نیروهای این جنبش را به چالش کشید» که متأسفانه در «غیبت سازمان‌گری در فضای عینی و میدانی و افقی» این ترفند ضد دموکراتیک و تشکیلات‌سوز رژیم مطلقه فقاهتی برای حاکمیت مطلقه فقاهتی متمرکز و متمرک‌شده واقع شد. آنچنانکه می‌توان در این رابطه داوری کرد که با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی توسط رژیم مطلقه فقاهتی به یکباره این فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی آبی شد که بر آتش شعله‌ور این جنبش ریخته گردید.

ماحصل اینکه خلاصه آنچه که برای آسیب‌شناسی و کالبد شکافی جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید بگوئیم اینکه:

الف - فقدان سازمان‌دهی در فضای واقعی.

ب - غیبت جامعه مدنی نهادینه شده از پائین.

ج - تکیه یک‌طرفه همه‌جانبه بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام و غیره که به دلیل آگاهی رژیم مطلقه فقاهتی به

این ضعف ساختاری جنبش همگانی و فراگیر دی ماه با فیلتر کردن شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام که بیش از ۴۷ میلیون نفر کاربر در داخل ایران دارد، پیوند و سازمان‌گری و امکان ارتباط و اطلاع رسانی نیروهای مبارز در صحنه از بین برد؛ و بدین ترتیب با اتمیزه کردن حرکت آن‌ها شرایط برای به رکود کشاندن مبارزه و بستر برای سرکوب کردن آن‌ها توسط رژیم مطلقه فقاهتی فراهم گردید.

یادمان باشد که در این زمان هر چند توازن قوا در عرصه فضای مجازی به سود جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود، در عرصه واقعی توازن به سود حاکمیت مطلقه فقاهتی می‌باشد، چراکه «معیار برتری توازن قوا سازمان‌گری و سلاح می‌باشد که هر دو در خدمت رژیم مطلقه فقاهتی است؛ و توده‌ها از این دو مؤلفه در عرصه فضای واقعی محروم می‌باشند.»

د - فقدان تشکل سراسری وحدت دهنده پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ با جنبش افقی خودانگیخته دی ماه ۹۶ در فضای واقعی جهت هدایت‌گری حرکت افقی توده‌ها حاضر در میدان در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای: جنبش مطالباتی، جنبش دادخواهانه و جنبش اعتصابی از جمله آسیب‌های جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود.

ه - حرکت طوفانی و آنتاگونیست و خشونت‌آمیز شدن تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقاهتی (مانند آنچه که در درود و شاهین شهر و قهدریجان اتفاق افتاد) بستر برای سرکوب همه‌جانبه رژیم مطلقه فقاهتی فراهم کرد.

فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در طول ۳۹ سال عمر خود نشان داده است که جهت بسترسازی برای قلع و قمع جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جامعه ایران ابتدا تلاش می‌کند تا با «تزیق غیر مستقیم خشونت خود» این جنبش‌ها را به «خشونت در عمل بکشاند» و از بعد از گرفتار شدن این جنبش در ورطه خشونت در عمل است که رژیم مطلقه فقاهتی جهت قلع و قمع این جنبش به قول محمد باقر قالیباف به صورت «گازانبری یا لوله کردن آن‌ها» وارد عمل سرکوب می‌شوند.

بنابراین در رابطه با آسیب‌شناسی جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید به صورت کلی بگوئیم که جنبشی فراگیر و همگانی و بدون هدایت‌گری درون جوش بود که در غیبت جامعه مدنی جنبشی نهادینه شده از پائین و فقدان سازمان‌گری سراسری جنبش‌های مدنی و غیبت جریان‌های عمودی سیاسی که توان نظریه‌پردازی و تئوری‌پردازی و هدایت‌گری در داخل داشته باشند شرایط جهت سرکوب رژیم مطلقه فقاهتی فراهم ساخت.

پایان



بازشناسی «انقلاب مشروطیت»

در عرصه پیدایش و دستاورد آن در ترازوی پیدایش و دستاورد

«انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷»

حاصل می‌شود و دیگر اینکه «فقدان خشونت فراگیر و همه جانبه مولود زد و بند بین‌المللی برای سالم نگه داشتن بازوهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم فاسد در حال سقوط می‌باشد». پر واضح است که هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ عامل «فقدان خشونت فراگیر» و «زد و بند بین‌المللی جهت حفظ دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم های مستبد و اقتدارگرا بوده است».

برای مثال از بعد از نشست گوادولپ امپریالیسم جهانی جهت سالم نگه داشتن دستگاه‌های سرکوب‌گر و نیروهای نظامی و انتظامی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، تحت ماموریتی که به ژنرال هایزر دادند، دستگاه‌های نظامی و انتظامی و سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را وادار به تسلیم در برابر رهبری خمینی کردند؛ و همین امر باعث گردید تا سیر انتقال قدرت و گذار از پهلوی به رژیم مطلقه فقهاتی تقریباً صورت مسالمت‌آمیزی پیدا کند.

بدین ترتیب است که اگر گذار انقلاب به صورت دموکراتیک صورت بگیرد، از آنجائیکه در گذار دموکراتیک، منهای اینکه جامعه

بنابراین آنچه که در این رابطه مهم است اینکه «جنبش فرهنگی اجتماعی شریعتی نتوانست عصر روشنگری انقلاب ضد استبدادی ۵۷ را بوجود بیاورد و نتوانست قبل از انقلاب سیاسی ۵۷ در جامعه ایران انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی ایجاد نماید». در نتیجه:

وجه مشترک دیگر دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران این بود که «هر دو انقلاب فاقد عصر روشنگری و فاقد پروسس تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی بودند»؛ که همین امر باعث گردید تا هر دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ تنها انقلاب سیاسی محض بشوند؛ و همین آفت عامل شکست آنها گردید.

وجه مشترک دیگر انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ این است که «هر دو انقلاب در پروسه اولیه تکوین خود صورت مخملی و فاقد خشونت و کشتار فراگیر و همه جانبه بودند». بطوریکه در انقلاب مشروطیت تا قبل از به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار و بازگشت استبداد صغیر به جامعه ایران حتی یک نفر هم کشته نشده بود؛ و در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری داوری می‌کرد، حاکمیت از راه رسیده موج‌سوار فقهاتی هرگز باور نمی‌کرد که با چهار تا راه‌پیمائی، شاه پا به فرار بگذارد و رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی سرنگون بشود. البته فقدان خشونت فراگیر در دو انقلاب یک حسن می‌باشد چراکه «هر انقلابی که توسط خشونت پیروز بشود، در ادامه برای استمرار حیات خود نیازمند به خشونت می‌باشد» و این حقیقتی است که نه کارل مارکس و نه لنین در خصوص تدوین گذار به سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی توان فهم آن را نداشتند.

نکته‌ای که در عرصه آسیب‌شناسی دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران باید به آن عنایت بکنیم، اینکه فقدان خشونت فراگیر در عرصه گذار انقلابی به دو صورت اتفاق می‌افتاد، یکی اینکه از طریق «گذار دموکراتیک»

دموکراتیک می‌باشد، نهادهای دموکراتیک در چارچوب جامعه مدنی دموکراتیک خود را سازماندهی مدنی کرده‌اند و فرهنگ دموکراتیک بران جامعه دموکراتیک حاکم می‌باشد، همین امر باعث می‌گردد تا انتقال قدرت در مرحله گذار صورت غیر خشونت‌آمیز فراگیری داشته باشد. پر پیدا است که مخملی بود انقلاب اول مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ معلول گذار دموکراتیک نبوده است، بلکه به دلیل تصمیمات قدرت‌های مداخله‌گر امپریالیستی خارجی بوده است. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود.

۲ - انقلاب مشروطیت سنتز پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان بود در صورتی که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ سنتز پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان می‌باشد.

۳ - هدف انقلاب مشروطیت قانون و پارلمان بود.

۴ - اولین میوه و ثمره انقلاب مشروطیت این بود که توانست جامعه «ایلیاتی ایران» را بدل به «ملت» بکند.

۵ - دومین ثمره و میوه انقلاب مشروطیت این بود که توانست «رعیت» جامعه ایران را بدل به «شهروند» بکند.

۶ - سومین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که توانست «حق و حقوق شهروندی» را جایگزین «تکلیف و تعبد و تقلید» سیاسی مذهبی جامعه سنتی گذشته ایران بکند.

۷ - چهارمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که توانست «قانون زمینی» مصوبه پارلمان انتخاباتی مردم را جایگزین «احکام فقهی» دست‌پخت حوزه‌های فقه‌ای بکند.

۸ - جامعه امروز ایران هنوز گرفتار پرسش‌هایی است که از دل انقلاب مشروطیت بیرون آمد مثل:

الف - موضوع رهائی زن ایرانی.

ب - تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی.

ج - پیوند جامعه مدنی به نهادهای مدنی و مبارزه مدنی و حقوق مدنی.

د - تغییر دموکراتیک از طریق گذار دموکراتیک و جامعه دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک و مطالبات دموکراتیک و جنبش دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک.

ه - پیوند حق حقوق صنفی با حق حقوق مدنی و حق و حقوق سیاسی در جنبش مطالباتی جامعه ایران.

و - لازمه تکوین حق شهروندی در جامعه رنگین کمان ایران توسط حقوق علی‌السویه شهروندی برای همه و حق تعیین سرنوشت برای همه شهروندان ایران.

۹ - پنجمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «مشروعیت و مقبولیت منشاء قدرت سه مؤلفه‌ای حاکمیت» را از آسمان به زمین منتقل کرد و «اراده مردم» را جایگزین «مشروعیت آسمانی» کرد.

۱۰ - ششمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «قانونیت» به عنوان مبنای دموکراسی در گرو سلامت در تصویب قوانین توسط نبودن تبعیض سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حفظ کرامت انسانی و حق انتخاب آگاهانه مردم و عدالت اجتماعی دانست، چراکه بدون عدالت اجتماعی و برابری حقوق شهروندی امکان برابری در برابر قانون تحقق پیدا نمی‌کند.

۱۱ - هفتمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون اعتقاد به حق و حقوق طبیعی برای همه بشریت» نمی‌توان به قانون عادلانه زمینی دست پیدا کرد.

۱۲ - هشتمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون نفی تبعیض جنسیتی و تبعیض عقیدتی و تبعیض قومی و نژادی نمی‌توانیم به هویت ایرانی به عنوان یک ملت پایدار دست پیدا کنیم.»

۱۳ - نهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دستیابی به فرهنگ دموکراتیک در جامعه ایران امکان تحقق دموکراسی پایدار وجود ندارد.»

۱۴ - دهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دستیابی به جامعه مدنی و نهادهای مدنی نمی‌توان قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکمیت را محدود و کنترل کرد.»

۱۵ - یازدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که

«دموکراتیک کردن جامعه ایران تنها از طریق نهادهای دموکراتیک مردمی ممکن می‌باشد نه به صورت دستوری و تزریقی از بالا.»

۱۶ - دوازدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «هر گونه حکومت فقهاتی در هر شکل و صورتی غیر دموکراتیک و توتالیتر و اقتدارگرا و تمامیت‌خواه می‌شود.»

۱۷ - سیزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «سکولاریسم سیاسی جدائی نهاد دین از دولت است، نه جدائی نهاد دین از جامعه» چراکه نهاد دین می‌تواند یکی از ستون‌های جامعه مدنی در جامعه دینی ایران باشد و دین می‌تواند در جامعه دینی در عرصه فرهنگ‌سازی دموکراتیک برای مردم نقش کلیدی و مثبت داشته باشد و حضور دین در حوزه اجتماعی یک جامعه دینی نه تنها منافعی با دموکراسی نیست بلکه برعکس قوام‌بخش دموکراسی می‌باشد.

۱۸ - چهاردهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون حمایت همه جانبه طبقه متوسط شهری در ایران نمی‌توان به دموکراسی دست پیدا کرد و بدون حمایت همه جانبه گروه‌های اجتماعی قاعده جامعه ایران نمی‌توان به سوسیالیسم رسید»، به عبارت دیگر «طبقه متوسط موتور دموکراسی در جامعه ایران می‌باشد و طبقه زحمتکش موتور سوسیالیسم در جامعه ایران

می‌باشد و تنها با پیوند دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است که در جامعه امروز ایران می‌توان به دموکراسی سوسیالیستی دست پیدا کرد.»

۱۹ - پانزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «با اقتصاد نفتی و اقتصاد دولتی و اقتصاد رانتی و اقتصاد پادگانی در جامعه ایران نمی‌توان به دموکراسی رسید.»

۲۰ - شانزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «دموکراسی معادل انتخابات نیست دموکراسی منهای حقوق برابر شهروندی جامعه رنگین کمان ایران بی‌معنا و غیر ممکن می‌باشد» انتخابات خارج از دموکراسی وسیله استحکام پایگاه قدرت بالائی‌ها خواهد بود.

۲۱ - هفدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دموکراتیک کردن اجتماعی جامعه ایران نمی‌توان به دموکراسی در جامعه ایران دست پیدا کرد و برای دموکراتیک کردن جامعه ایران نیازمند به فرهنگ دموکراسی و نهادهای دموکراتیک و جامعه مدنی هستیم.»

پایان

علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

بکند، رویکرد نظری و عملی اشتباه لنین به دموکراسی بود»، چراکه لنین در این عرصه نمی‌توانست بفهمد که شکل اعمال قدرت با مضمون قدرت دو مؤلفه جداگانه می‌باشد؛ و به همین دلیل لنین به اشتباه «دموکراسی را تنها شکل حکومت می‌دانست، نه نظام اجتماعی و نظام سیاسی و نظام تشکیلاتی»؛ و به همین دلیل بود که لنین در عرصه تئوری و نظریه‌پردازی خود در باب «دموکراسی و سوسیالیسم» نمی‌توانست بین دموکراسی و سوسیالیسم پیوند دیالکتیکی ایجاد نماید هر چند که او در نظر و تئوری معتقد بود که «دموکراسی شیوه دستیابی و تحقق سوسیالیسم می‌باشد». ولی در داوری لنین «سوسیالیسم نظام اجتماعی بود و دموکراسی نظام حکومتی و سیاسی» و این دیوار چین بین «سوسیالیسم و دموکراسی» در تئوری لنین ریشه در همان نادیده گرفتن «دموکراسی به عنوان نظام اجتماعی است.»

لذا تا زمانیکه «دموکراسی را به عنوان نظام اجتماعی تعریف نکنیم و آن را مانند لیبرالیسم به صورت نظام حکومتی و سیاسی بدانیم، قطعاً و جزماً راهی جز گرفتار شدن در ورطه پارادوکس لنین و هیولای بوروکراسی به جای دموکراسی نخواهیم داشت»، چراکه تنها «در چارچوب رویکرد به دموکراسی به عنوان نظام اجتماعی است که می‌توانیم حوزه‌های دموکراسی را به سه مؤلفه حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی و حوزه معرفتی تقسیم نماییم» و «سوسیالیسم را به دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی تقسیم کنیم» و «دموکراسی را حکومت مردم بر مردم توسط مردم و برای مردم

بنابراین عامل اصلی شکست انقلاب اکتبر روسیه و ظهور «سوسیالیست دولتی» و سیستم‌های توتالیتر حزب - دولت و بالاخره فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم همگی سنتز نظری و عملی خود لنین و تئوری‌های لنینیستی و به صورت مشخص استراتژی حزب طراز نوین پیشاهنگی و استراتژی تک حزبی، حزب - دولت لنینیستی می‌باشد؛ که این استراتژی باعث گردید تا حزب کمونیست در چارچوب سیاست تک حزبی به عنوان نماینده و جانشین طبقه کارگر قدرت را در چارچوب هیولای بوروکراسی (به جای دموکراسی) تصاحب نماید. طبیعی است که نخستین قتل این «استراتژی پیشاهنگی» لنینیستی، دموکراسی در عرصه تشکیلات و دموکراسی در عرصه جامعه بود.

فراموش نکنیم که در جامعه روسیه سال‌های آغازین قرن بیستم بیش از آنکه جامعه روسیه یک جامعه کارگری باشد، یک جامعه دهقانی بود و برعکس آنچه که کارل مارکس در رابطه با مشخصه جامعه سرمایه‌داری می‌گفت، در جامعه روسیه آغاز قرن بیستم طبقه کارگر به صورت اکثریت جامعه روسیه نبود و جامعه روسیه هنوز به دو قطب برتر بورژوازی و طبقه کارگر تقسیم نشده بودند و در جامعه روسیه آغازین قرن بیستم این طبقه دهقان روسیه بود که در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین روسیه - مانند کشور چین - در نوک پیکان هرم طبقاتی به لحاظ کمی و جمعیتی قرار داشتند. بی‌شک در چنان شرایطی که لنین مجلس موسسان را منحل کرد و حق رأی تنها برای کارگران قائل گردید، دیگر «دموکراسی به معنای حکومت اکثریت عظیم به دست اکثریت عظیم جامعه» در جامعه روسیه پس‌انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ معنی نداشت و به موازات ذبح شدن این دموکراسی بود که با ظهور سوسیالیسم تزریقی دولتی تکوین یافته از بالا، آن هم توسط حزب آلترناتیو طبقه کارگر، «بوروکراسی جایگزین دموکراسی» گردید؛ و در نهایت سنتز دیالکتیکی جایجائی بوروکراسی به جای دموکراسی در جامعه روسیه پس‌انقلاب ۱۹۱۷ بود که هیولای فاشیسم و توتالیتر استالینی در قرن بیستم ظهور کرد.

بنابراین در تحلیل نهائی عامل اصلی شکست سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم، «قربانی شدن دموکراسی در پای بوروکراسی تک حزبی بود»؛ اما سوالی که تا اینجا بدون جواب مانده است اینکه، چرا در نظام حزب - دولت لنینیستی، دموکراسی قربانی شد؟ آیا واقعاً در دستگاه نظری لنین، آنچنانکه نظریه‌پردازان روسی، رقیب او می‌گویند، «دموکراسی جایی نداشت؟»

داوری ما در این رابطه عکس این قضیه می‌باشد، چراکه بر این باوریم که لنین در مرحله پیش‌انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به «جایگاه دموکراسی در عرصه تحقق سوسیالیسم اعتقاد داشت و دموکراسی را به عنوان شیوه تحقق سوسیالیسم در جامعه تعریف می‌کرد»؛ اما آنچه که باعث گردید تا لنین در عرصه عمل و در پروسس تحقق انقلاب اکتبر روسیه «دموکراسی را قربانی سوسیالیسم دولتی



تعریف نمائیم» و تنها از این طریق است که ما می‌توانیم «با پیوند بین سوسیالیسم و دموکراسی به صورت دو مؤلفه افقی و عمودی به رادیکالیزه کردن یا تعمیق دموکراسی بپردازیم» و این حقیقتی بود که لنین در عرصه نظر نتوانست به فهم آن دست پیدا کند.

در نتیجه همین رویکرد دوگانه لنین به دموکراسی و سوسیالیسم باعث گردید که در مرحله پسانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در هر زمانیکه او در برابر مشکلات انتخاب بین دموکراسی و سوسیالیسم مورد اعتقاد خود قرار می‌گرفت، دموکراسی را در پای سوسیالیسم ذبح می‌کرد؛ و بدین ترتیب بود که دیدیم لنین فرمان انحلال مجلس موسسانی که خود در برنامه اولیه‌اش معتقد به آن بود و محدود کردن حق رأی به کارگران در جامعه دهقانی روسیه داد؛ و بالاخره با ذبح کردن دموکراسی در پای سوسیالیسم، نه تنها برعکس رویکرد نظری قبلی خود که معتقد به «دموکراسی به عنوان تنها شیوه تحقق سوسیالیسم بود»، عقب‌نشینی کرد، بلکه به سوسیالیسم منهای دموکراسی توسط سیاست تک حزبی، یعنی حزب کمونیست دست‌ساز خود که آلت‌رناتیو طبقه کارگر روسیه بود و استراتژی حزب - دولت یا سوسیالیسم بوروکراسی، تکیه کرد؛ اما آنچه که باید در تحلیل نهائی و به قول شکرالله پاک نژاد در تعلیل نهائی به عنوان علت شکست سوسیالیست حزب - دولتی قرن بیستم که سنتز نظری و عملی رویکرد لنین بود، مطرح کنیم، اینکه بن مایه انحرافی رویکرد لنین همان «استراتژی پیشاهنگی» می‌باشد که مطابق آن لنین در چارچوب تئوری حزب طراز نوین کارگری نه تنها توسط این استراتژی، حزب پیشاهنگ دست‌ساز خود را جایگزین طبقه کارگر کرد و نه تنها توسط این استراتژی بالاخره «گرفتار تله تک حزبی» در مرحله پسانقلاب شد و نه تنها توسط این «استراتژی پیشاهنگی» بود که لنین در مرحله پسانقلاب گرفتار سوسیالیسم از بالا و سوسیالیسم حزب - دولتی و سوسیالیسم بوروکراسی شد، بلکه مهمتر از همه اینکه این رویکرد بسترساز ظهور «طبقه جدید در نظام بوروکراسی شوروی تازه تأسیس گردید.»

یادمان باشد که انحراف لنین در سرآغاز قرن بیستم تنها محدود به کشور شوروی سابق نشد، بلکه منهای تمام کشورهای بلوک شرق و تمام کشورهای سوسیالیست دولتی جهان از کوبا تا چین و ویتنام و غیره حتی تمامی احزاب کمونیست کشورهای جهان و تمامی جنبش‌های معتقد به سوسیالیست مارکسیستی قرن نوزدهم کشورهای پیرامونی و کشورهای متروپل سرمایه‌داری تحت تأثیر صد در صد «استراتژی پیشاهنگی» و رویکرد حزب - دولت لنین قرار گرفتند و برای مثال در جامعه خودمان ایران در مرحله پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ در دهه ۶۰ آنچنانکه شاهد بودیم تمامی جریان‌های معتقد به سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا به علت گرفتار شده در حصار «استراتژی پیشاهنگی» لنینیستی و رویکرد

حزب - دولت لنین، در برابر رژیم مطلقه فقهاتی که در دهه ۶۰ زیر چتر سرنیزه و استبداد و تیغ و داغ و درفش و دریای خون پروسه نهادینه شدن خود را طی می‌کرد، به علت تضاد سیاسی این رژیم در دهه ۶۰ (در عرصه صدور انقلاب فرقه‌ای خود به کشورهای منطقه) با سرمایه‌داری جهانی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، تقریباً تمامی جریان‌های مارکسیستی داخلی جامعه ایران در دهه ۶۰ در رویکرد خود «دموکراسی را در پای سوسیالیسم حزب - دولت لنینی مورد اعتقاد خود قربانی کردند»؛ و بعضی مانند حزب توده و اکثریت فدائیان خلق حتی به همکاری با رژیم مطلقه فقهاتی در سرکوب جنبش سیاسی ایران پرداختند.

علت انحراف تمامی جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران در دهه ۶۰ که باعث شکست و فرار آنها از کشور گردید، در تحلیل نهائی همان گرفتار شدن در حصار «استراتژی پیشاهنگی» و رویکرد حزب - دولت لنینیستی بود؛ که این امر باعث گردید تا این جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ منهای اینکه «هیچکدام از این جریان‌ها در عرصه درون تشکیلاتی روابط دموکراتیک نداشتند و تشکیلات عمودی همه آنها به صورت هرمی و یکطرفه صورت دسپاتیزم داشتند» و منهای اینکه همه آن جریان‌های مارکسیستی در عرصه استراتژی و تاکتیک‌محوری معتقد به «استراتژی پیشاهنگی» لنین در سه مؤلفه حزب طراز نوین و چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی بودند و منهای اینکه همه آن جریان‌های مارکسیستی «با محور قرار دادن تشکیلات عمودی و هرمی خود در چارچوب رویکرد لنینیستی معتقد به پیوند جنبش کارگری ایران به محفل و گروه و سازمان و حزب خود بودند» (نه پیوند تشکیلات خود به جنبش کاری و طبقه کارگر) و منهای اینکه هر کدام از این جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران خود را به عنوان هژمون طبقه کارگر ایران به حساب می‌آوردند و دیگر جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران را راست و چپ‌رو و اپورتونیست و غیره می‌خواندند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل ایران با مطلق کردن مکانیکی طبقه کارگر ایران در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای بن‌بست و سکتاریست طبقه کارگر ایران فراهم کرده بودند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل جامعه ایران به علت عدم برخورد مشخص در چارچوب تحلیل مشخص از جامعه ایران ضد مذهب بودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران، طبقه کارگر ایران را در چارچوب معیارهای کلاسیک سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا محدود به پرولتاریای صنعتی می‌کردند (نه آنهایی که برای ادامه معیشت و زندگی در نظام سرمایه‌داری مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند) و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل کشور در دهه ۶۰ تکیه ابزاری بر طبقه کارگر ایران می‌کردند و توسط آن تلاش می‌کردند تا حزب و سازمان خودشان را



جهت یارگیری وارد طبقه کارگر بکنند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل کشور در دهه ۶۰ برای لایه‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نقشی در عرصه تغییر اجتماعی جامعه ایران قائل نبودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ موضع قیم‌مابانه نسبت به طبقه کارگر ایران داشتند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ طبقه کارگر ایران را به صورت یک گروه واحد اجتماعی - اقتصادی تعریف می‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ مانند لنین معتقد به کسب قدرت سیاسی و تغییر از بالا بودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از اشتباه کارل مارکس، یعنی تحلیل دو قطبی از جامعه سرمایه‌داری ایران، قطب طبقه کارگر ایران را در اکثریت کمی و کیفی تحلیل می‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین «سوسیالیسم را کسب قدرت سیاسی و مبارزه مکانیکی با امپریالیسم تعریف می‌کردند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ به علت عدم اعتقاد به رادیکالیزه کردن سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی یا مؤلفه عمودی توسط مبارزه دموکراتیک یا مؤلفه افقی معتقد به مبارزه تک مؤلفه‌ای در جامعه ایران بودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ «حساسیتی نسبت به دموکراسی و وظایف دموکراتیک نداشتند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ در چارچوب تحلیل مشخص جامعه ایران را به صورت مشخص تحلیل نمی‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ در عرصه نظام سیاسی «معتقد به تز دیکتاتوری پرولتریای مارکس و انگلس بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین «به جای سوسیالیست طبقه‌ای معتقد به سوسیالیست نیابتی حزب طراز نوین پیشاهنگ لنینیستی بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از مارکس و انگلس تمامی نظرات خودشان را به صورت «ضرورت تاریخی» برای جامعه ایران مطرح می‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از حزب کمونیست دوران استالین در عرصه تشکیلات عمودی و هرمی خود از «فرایند سانترالیسم دموکراتیک وارد فرایند سانترالیسم مطلق شده بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ به علت اینکه «آلترناتیوپذیر نبودند» و منهای اینکه «سوسیالیست برای تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران جبر ابزارتولید بود نه یک انتخاب آگاهانه بر پایه آگاهی‌های طبقاتی» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ معتقد به «گذار به سوسیالیسم از طریق راه رشد غیر

سرمایه‌داری بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ معتقد بودند که «این تحول و انقلاب سیاسی است که جامعه ایران را می‌سازد نه برعکس، این جامعه ایران است که باید بر اساس تحول دیالکتیکی از درون خود به تحول و انقلاب سیاسی دست پیدا کند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین و استالین «با نگاه ذات‌گرایانه به طبقه کارگر و طبقه بورژوازی نگاه می‌کردند و طبقه را واقعیتی بیرونی می‌دانستند نه مفهوم مجرد و رابطه مشخص بین گروه‌های اجتماعی» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ در چارچوب رویکرد فلسفی کارل مارکس که معتقد به «تقدم هستی اجتماع بر آگاهی اجتماع بود» در جامعه ایران حتی در عرصه مبارزه سوسیالیستی هم معتقد بودند که «این هستی اجتماعی است که آگاهی اجتماعی می‌سازد نه بالعکس» اما مهمتر از همه آن اعتقادات نظری و عملی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ این بود که همه آنها مانند کارل مارکس معتقد بودند که «دموکراسی از ترهات سرمایه‌داری است» و در چارچوب این اعتقادات نظری و عملی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران بود که ده سال بعد از انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ ایران، زمانیکه در سال ۱۹۹۲ مرحله فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق فرارسید، تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران گرفتار فرابحران تئوریک و سیاسی و استراتژی و تشکیلاتی شدند و دلیل این امر هم این بود که فروپاشی بلوک شرق و شوروی در دهه آخر قرن بیستم، به معنای شکست استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی و شکست پیشاهنگی و شکست استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی و شکست استراتژی حزب - دولت لنین و شکست استراتژی سوسیالیست بوروکراسی تک حزبی بود و از آنجائیکه بن‌مایه نظری و عملی تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران همین اندیشه‌ها و رویکردهای لنین بود، به همین دلیل فروپاشی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم به مثابه زیر و زبر شدن تمامی اعتقادات عملی و نظری تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران گردید.

هر چند که این فرابحران نظری و عملی دامنگیر تمامی طرفداران مارکسیست در عرصه جهانی نیز گردید؛ و جالب توجه اینکه تمامی این جریان‌ها در عرصه جهانی پس از نقد گذشته خود و نقد اندیشه‌های لنین و استالین و نقد اندیشه‌های کارل مارکس و انگلس در خصوص علل و دلایل فروپاشی بلوک شرق و شکست انقلاب اکتبر روسیه به یک سنتز نظری رسیدند و آن اینکه عامل شکست انقلاب اکتبر و فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم «عدم فهم پیوند دیالکتیکی بین دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان دو امر قائم به ذات و مستقل بوده است.»

پایان

«توحید» با دو رویکرد

۳۹

«اقبال» و «شریعتی»

چراکه بن مایه دستگاه فلسفی و معرفت‌شناسانه اقبال بر این اصل قرار دارد که «تفسیر جهان برای تغییر جهان است، جهان نمائی برای جهان گشائی است، فلسفه نظری برای فلسفه عملی است». بدین دلیل است که اقبال فونکسیون عقل صوفیانه افلاطونی و افلوپینی و عقل فلسفی قیاسی ارسطویی، گرفتار کردن انسان در دایره جبر تبیین می‌نماید؛ و از آنجائیکه اقبال سنگ زیربنای دو پروژه نظری و عملی بازسازی اسلام و مسلمین خود «تبیین اراده و اختیار و آزادی انسان می‌داند» و معتقد است که علت انحطاط تمدنی و انحطاط کلامی و انحطاط فقهی و انحطاط عرفانی و انحطاط فلسفی مسلمانان، در چهارده قرن گذشته، در تحلیل نهائی، «معلول لگدمال شدن اراده و اختیار و آزادی مسلمانان بوده است»، در همین رابطه است که «اقبال معتقد است که تا زمانیکه ما نتوانیم به بازتولید تبیین فلسفی و کلامی اراده و اختیار و آزادی انسان دست پیدا کنیم، امکان رهائی مسلمانان از دایره انحطاط در مؤلفه‌های مختلف آن وجود ندارد»؛ و بدین دلیل است که اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام «در سرلوحه پروژه نظری بازسازی اسلام خود، پروژه بازتولید تبیین فلسفی و کلامی اراده و اختیار و آزادی انسان را در

آنچنانکه اقبال در آغاز فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی، با نقلی قولی طنزآمیز از عبدالقدوس گنگهی، این بیزاری خود را از اسلام صوفیانه و اسلام عارفانه چهارده قرن مسلمانان اعلام می‌دارد.

«محمد (ص) به معراج رفت و بازگشت، یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون، سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله، اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد. مرد باطنی نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اتحادی پیدا می‌کند، به زندگی این جهان باز گردد و تازه در آن هنگام که بنا بر ضرورت باز می‌گردد، بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد. ولی بازگشت پیغمبر جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد. باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود، به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط درآورد و از این راه جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند. برای مرد باطنی آرامش حاصل از تجربه اتحادی مرحله نهائی است، اما برای پیغمبر، بیدار شدن نیروهای روانشناختی او است که جهان را تکان می‌دهد و این نیروها چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر دهد. در پیغمبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی به صورت یک نیروی جهانی زنده درآمده، به حد اعلی وجود دارد. به این ترتیب بازگشت او نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود. پیغمبر در فعل خلاق خود، هم در باره خود داوری می‌کند و هم در باره جهان واقعیت‌های عینی که می‌کوشد تا به خود در آن جنبه عینیت بدهد. با نفوذ کردن در آنچه نفوذناپذیر است، پیغمبر خود را برای خود باز می‌یابد، در برابر تاریخ نقاب از چهره خویش برمی‌دارد. بنابراین راه دیگر برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیغمبر، آزمون انواع انسانی است که ایجاد کرده و نیز توجه به آن جهان فرهنگ و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - س ۱).



دستور کار قرار داده است».

که تقدیرش بدست خویش بنوشت

به آن ملت سرو کاری ندارد

که دهقانش برای دیگری کشت

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۵۵ - س ۱۱

نشی پیش خدا بگریستم زار

مسلمانان چرا خوارند و زارند

ندا آمد نمی‌دانی که این قوم

دلی دارند محبوبی ندارند

ص ۴۴۵ - س ۵

پیدا است که مبارزه اقبال با اصل «فنا فی الله» تصوف و عرفا در این رابطه می‌باشد، چراکه اقبال معتقد است که «اعتقاد به اصل فنا فی الله عرفا و تصوف در چهارده قرن گذشته، باعث گردیده است تا اراده و اختیار و آفرینندگی انسان، توسط این اصل نادیده و نابود گردد» و در همین رابطه است که اقبال می‌گوید «تنها همین یک اصل فنا فی الله عرفا و تصوف مسلمان در هزار سال گذشته، می‌توانسته به عنوان سنگ زیربنای انحطاط مسلمین بشود؛ و تنها همین یک اصل فنا فی الله عرفا و صوفیان مسلمان، از نظر اقبال می‌تواند برای همیشه مسلمانان را در تاریکی و انحطاط نگاه دارد.»

ماحصل اینکه، از آنجائیکه از نظر اقبال، هم جوهر پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام در عقل و تعقل استقرائی بشر می‌باشد و هم جوهر اراده و اختیار و آفرینندگی انسان در عقل و تعقل استقرائی و برهانی نهفته است. به همین دلیل او معتقد است که «تا جامعه‌ای به آزادی در تعقل نرسد، نمی‌تواند به آزادی سیاسی و اجتماعی و تاریخی دست پیدا کند». لذا به همین دلیل در مانیفست اندیشه اقبال «اصلاحات عملی در گرو اصلاحات نظری می‌باشد و اصلاحات نظری باید در راستای بسترسازی آزادی تعقل در انسان و مسلمانان باشد؛ و از آنجائیکه از نظر اقبال «درختان را به میوه‌هایشان باید شناخت» و با عنایت به اینکه از نظر اقبال «میوه نهائی درخت نبوت برای بشریت تولد و ظهور عقل برهانی استقرائی بوده است» و از آنجائیکه اقبال «آزادی فردی و آزادی انسانی و

برای این منظور به خصوص در سه فصل دوم و سوم و چهارم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان‌های محک فلسفی، تجربیات تجلیات تجربه دینی و تصور خدا، معنی نیایش و من بشری - آزادی و جاودانی آن، می‌کوشد تا با تبیین «جانیشینی خداوند» انسان و «برگزیده خداوند بودن انسان» و «امانتدار بودن انسان» به «تبیین آزادی انسان» بپردازد؛ و باز در همین رابطه است که اقبال برای تبیین فلسفی و کلامی، «آزادی و اختیار و اراده انسان» قبل از آن، به تبیین فلسفی و کلامی «آزادی و اختیار و اراده در خداوند» می‌پردازد، چراکه معتقد است «تا زمانی‌که بشر و مسلمانان، معتقد به خدای مستبد و سلطانی و شبه انسانی باشند و همین خداوند خارج از طبیعت و نشسته در ماوراءالطبیعه از آنجائیکه محصور در زندان علم مقدر باری خود می‌باشد و هیچگونه اراده و اختیار و آزادی خارج از علم از پیش‌مقدر شده خود ندارد، هرگز با اعتقاد به چنین خداوند بدون اراده و اختیار، امکان بازتولید اختیار و آزادی و اراده در مسلمانان نیست.»

در نتیجه اقبال برای تبیین فلسفی و کلامی اختیار و اراده و آزادی انسان، در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام «از تبیین فلسفی و کلامی اراده و اختیار و آزادی خداوند شروع می‌کند» و توسط «تبیین آزادی و اراده و اختیار خداوند است که به آزادی و اختیار و آفرینندگی انسان می‌رسد»، چرا که او معتقد است که «انسانی که جانشین چنین خداوند آزاد و مختار و آفریننده می‌شود، باید مانند او مختار و آزاد و آفریننده و خلاق باشد؛ و مانند او آنچنانکه «آینده برایش باز است و آینده را می‌سازد، آینده برای انسان نیز باز می‌باشد و انسان مانند خداوند محصور و محدود هیچگونه جبری نیست، لذا باید با اراده و آزادی و اختیار، آینده خود را، خود با دست‌ان خویش بسازد.»

در نتیجه او با تاسی از آیه ۱۱ - سوره رعد که می‌فرماید: «آن الله لا یغیرما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» نتیجه می‌گیرد که «رابطه انسان و خداوند، در عرصه سازندگی جامعه و آینده سرنوشت خود، یک رابطه مشارکتی و دو طرفه است، نه یک رابطه یکطرفه از پیش‌مقدر شده.»

خدا آن ملتی را سروری داد



آزادی اجتماعی بشر را در گرو آزادی عقلی انسان می‌داند»،
به همین دلیل اقبال رسالت تمامی انبیاء الهی را در راستای
آزادی انسان تعریف می‌نماید.

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را ز انبیاء آزادی است

کیست مولا آن که آزاد کند

بند رقیت زیابت بر کند

مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - س ۲۴

فراموش نکنیم که از نظر اقبال «عقل آزاد برای انسان همان
عقل برهانی استقرائی می‌باشد»، در نتیجه «آزادی عقلی از
نظر اقبال، تنها توسط تکیه بر عقل برهانی استقرائی ممکن
شدنی می‌باشد». بدین خاطر اقبال «عقل صوفیانه و عارفانه و
عقلی دینی اشاعره و عقل فقهی هزار ساله حوزه‌های فقه‌های
و عقل فلسفی افلاطونی و ارسطویی را ضد عقل آزاد و ضد عقل
برهانی استقرائی بشر می‌داند» و بدین ترتیب است که «اقبال با
تمامی این عقول بردگی‌ساز و بندگی‌آفرین مبارزه می‌کند تا
توسط آن بتواند به عقل آزاد برهان استقرائی که به صورت
کاروانی و خرد جمعی ظهور می‌کند و بسترساز آزادی انسان
می‌شود، دست پیدا کند.»

بس خدا بر ما شریعت ختم کرد

بر رسول ما رسالت ختم کرد

رونق از ما محفل ایام را

او رسل را ختم و ما اقوام را

خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت

داد ما را آخرین جامی که داشت

لا نبی بعدی ز احسان خداست

برده ناموس دین مصطفی است

قوم را سرمایه قوت ازو

حفظ سر وحدت ملت ازو

حق تعالی نقش هر دعوی شکست

تا ابد اسلام را شیرازه بست

دل زغیره اله مسلمان بر کند

نعره لا قوم بعدی می‌زند

کلیات اقبال - رمز بیخودی - ص ۷۰ - س ۱

و در این رابطه است که اقبال می‌گوید: «این کمال نبوت بود که در
زمان پیامبر اسلام، با تولد عقل برهانی استقرائی، نبوت دریافت که
باید خود را قطع کند و حکم به قطع خود داد»، چرا که با تولد عقل
برهانی و استقرائی در بشر در قرن هفتم میلادی دیگر بشریت نیازمند
به هدایت از برون نبود؛ و منبع هدایت انسان در چارچوب عقل برهانی
استقرائی از بیرون که به صورت وحی نبوی بود، به درون انسان که
همان عقل برهانی استقرائی می‌باشد انتقال پیدا کرد؛ و باز در این
رابطه است که اقبال نتیجه می‌گیرد که «کار پیامبران شورانیدن
عقول مردم، جهت دستیابی به آزادی است، نه جایگزین عقل
انسان‌ها شدن زنجیرها.» زنجیرهائی که اقبال بر دست پای عقل
غیر دینی برهانی و استقرائی بشر جهت رسیدن به آزادی عقلانی
تشخیص می‌دهد، عبارتند از:

الف - عقل دینی اشاعره.

ب - عقل فلسفی معتزله.

ج - عقل فقهی فقیهان حوزه فقه‌های.

د - عقل صوفیان عرفای مسلمان و غیره.

ادامه دارد

۳

«تفسیر عاشورا»

در رویکرد تطبیقی محمد اقبال لاهوری

۶ - عاشورا بازتولید همان مسیری است که پیامبر اسلام معماران می‌باشد.

در دل مسلم مقام مصطفی است

ابروی ما ز نام مصطفی است

طور موجی از غبار خانه‌اش

کعبه را بیت الحرام کاشانه‌اش

کمتر از آنی ز اوقاتش ابد

کاسب افزایش از ذاتش ابد

بوریا منون خواب راحتش

تاج کسری زیر پای امتش

در شبستان حرا خلوت گزید

قوم و آئین و تمدن آفرید

ماند شبها چشم او محروم نوم

تا به تخت خسروی خوابید قوم

وقت هیجا تیغ او آهن گداز

دیده او اشکبار اندر نماز

در جهان آئین نو آغاز کرد

مسند اقوام پیشین در نورد

از کلید دین در دنیا گشاد

همچو او بطن ام گیتی نژاد

روز محشر اعتبار ماست او

در جهان هم پرده دار ماست او

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شبیم یک صبح خندانیم ما

امتیازات نسب را پاک سوخت

آتش او این خس و خاشاک سوخت

۵ - عاشورای نمایشگاهی است در تاریخ، برای آینده‌ها که راه پیامبر اسلام را در تاریخ گم نکنند.

ای در و دشت تو باقی تا ابد

در جهان نزد و دور و دیر و زود

رمز الا الله که را آموختند

علم و حکمت ریزه ئی از خوان کیست؟

از دم سیراب آن امی لقب

حریت پرورده آغوش اوست

او دلی در پیکر آدم نهاد

هر خداوند کهن را او شکست

گرمی هنگامه بدر و حنین

سطوت بانگ صلوات اندر نبرد

تیغ ایوبی نگاه بایزید

عقل و دل را مستی از یک جام می

علم و حکمت شرع و دین، نظم امور

حسن عالم سوز الحمرا و تاج

این همه یک لحظه از اوقات اوست

ظاهرش این جلوه‌های دلفروز

حمد بیحد مر رسول پاک را

نعره «لا قیصر و کسری» که زد

اولین خواننده قرآن که بود

این چراغ اول کجا افروختند

آیه «فاصبحتم» اندر شأن کیست؟

لاله رست از ریگ صحرای عرب

یعنی امروز ام از دوش اوست

او نقاب از طلعت آدم گشاد

هر کهن شاخ از نم او غنچه بست

حیدر و صدیق و فاروق و حسین

قرأت «الصفات» اندر نبرد

گنج‌های هر دو عالم را کلید

اختلاط ذکر و فکر روم و ری

اندرون سینه دل‌ها ناصبور

آنکه از قدوسیان گیرد خراج

یک جلی از جلیات اوست

باطنش از عارفان پنهان هنوز

آنکه ایمان داد مشت خاک را

کلیات اشعار اقبال - پس چه باید کرد؟ - ص ۴۰۷ - س ۱۱

کریلا بالد زگرد راه او

کلیات اشعار اقبال - اسرار خودی - ص ۱۵ - س ۱۳

۷ - عاشورا برای انسان است نه انسان برای عاشورا.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور

خودگری، خودشکنی، خود نگری پیدا شد

خبری رفت زگردون به شبستان ازل

حذر ای پردگی آن پرده دری پیدا شد

آرزو بیخبر از خویش باغوش حیات

چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اشعار اقبال - افکار - ص ۲۱۵ - س ۳

۸ - عاشورا نمایشگاه عشق بود نه نمایشگاه عقل و فقه.

زخاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست

جلی دگری در خور تقاضا نیست

بلک جم ندهم مصرع نظیری را

کسی که کشته نشد از قبيله ما نیست

اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت

تو دل گرفته نباشی که عشق تنها نیست

تو ره شناس نهائی و زمقام بیخبری

چه نغمه ایست که در بریط سلیمی نیست

نظر به خویش چنان بسته‌ام که جلوۀ دوست

جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست

بیا که غلغله در شهر دلبران فکنیم

جنون زنده دلان هرزه گرد صحرا نیست

زقید و صید نهنگان حکایتی آور

مگو که زورق ما رو شناس دریا نیست

مرید همتان رهروم که پانگذاشت

به جاده‌ائی که در و کوه دشت و دریا نیست

شریک حلقه زندان باده پیما باش

حذر زیبعت پیری که مرد غوغا نیست

برهنه حرف نه گفتن کمال گویانیست

حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست

کلیات اشعار اقبال - می باقی - ص ۲۴۸ - س ۱

۹ - عاشورا تفسیر و تعریف عشق در خلقت آدم است.

در دو عالم هر کجا آثار عشق

ابن آدم سری از اسرار عشق

سر عشق از عالم ارحام نیست

او زسام و حام و روم و شام نیست

کوکب بی‌شرق و غرب و بی‌غروب

در مدارش نی شمال و نی جنوب

حرفانی جاعل تقدیر او

از زمین تا آسمان تفسیر او

مرگ و قبر و حشر و نشر احوال اوست

نور و نوران جهان اعمال اوست

او امام و او صلوات و او حرم

او مداد و او کتاب و او قلم

خرده خرده غیب او گردد حضور

برابر قدرت امپراطوری بنی‌عباس در جامعه مذهبی دارای گرایش شیعه منطقه طبرستان ایران، نیازمند به نهادینه کردن شیعه اثنی عشری بودند. لذا به همین دلیل بود که آل بویه برای نهادینه کردن حکومت و حاکمیت خود توسط شیعه اثنی عشری بر سه موضوع:

الف - حوزه فقه‌های و اسلام فقه‌های.

ب - اسلام روایتی.

ج - عاشورای حکومتی و سنتی تکیه کردند.

ادامه دارد

نی حدود او را نه ملکش را ثغور

از وجودش اعتبار مکنات

اعتدال او عیار مکنات

من چه گویم از یم بی‌ساحلش

غرق اعصار دهور اندر دلش

آنچه در آدم بگنجد عالم است

آنچه در عالم نگنجد آدم است

آشکارا مهر مه از جلوتش

نیست راه جبریل در خلوتش

برتر از گردون مقام آدم است

اصل تهذیب احترام آدم است

کلیات اشعار اقبال - جاوید نامه - ص ۳۰۸ - س ۱

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم تفسیر معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری، در باب عاشورای سال ۶۱ هجری امام حسین، با رویکرد تطبیقی تبیین نمائیم. برای تبیین تفسیر تطبیقی محمد اقبال از عاشورای امام حسین، لازم است مقدمات در اینجا به نقل و نقد پنج تفسیر از عاشورای امام حسین که جدای از تفسیر تطبیقی محمد اقبال می‌باشد، مطرح کنیم.

۱ - تفسیر اول «تفسیر سنتی از عاشورا می‌باشد» که از قرن چهارم هجری توسط آل بویه به عنوان قرائت رسمی از عاشورا در جوامع شیعه رسمیت پیدا کرده است؛ و بعداً در دوران صفویه نهادینه شد و مدت ۴۰ سال است که رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بر جامعه ایران، بر طبل همین عاشورای حکومتی و سنتی آل بویه و صفویه می‌کوبد. خودویژگی‌های تفسیر سنتی عاشورا عبارتند از اینکه، تفسیر سنتی عاشورا یک «تفسیر حکومتی» می‌باشد که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم از قرن چهارم هجری توسط حکومت آل بویه رسمیت پیدا کرد. بر این مطلب بیافزائیم که گرچه آل بویه شیعه زیدیه (نه شیعه اثنی عشری) بودند، با همه این احوال جهت «نهادینه کردن حکومت و حاکمیت خاندان خود» در

مبانی «متافیزیک قرآن» یا «متافیزیک پیامبر اسلام» ۳۵

«تفسیر روحانی از جهان»، «آزادی انسان»

«نفسر (توریت‌ها) ذهن و عینر»

است؟ چه مقامی در جهان داریم و یا مقامی که اشغال کرده‌ایم چه اخلاق و رفتاری شایسته و درخور است؟ این سوالات میان دین و فلسفه و عرفان مشترک است. ولی نوع معرفتی که با عرفان (تجربه باطنی) حاصل می‌شود، خصوصیت و رنگ فردی دارد، مجازی و مبهم و غیر قطعی است. دین در صورت‌های پیشرفته خود (تجربه نبوی پیامبرانه که غیر از تجربه باطنی عارفانه و صوفیانه می‌باشد)، در صورت‌های پیشرفته خود (تجربه نبوی پیامبرانه از نظر اقبال امری ذومراتب می‌باشد که عالی‌ترین مرتبه آن همان تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌باشد که از نظر اقبال بسترساز و عامل ختم نبوت و تولد عقل برهان استقرائی در بشر گردید) بسیار برتر و والاتر از عرفان است. (دین یا تجربه نبوی پیامبرانه برعکس تجربه باطنی عارفانه) از فرد می‌گذرد و به اجتماع می‌رسد. (دین یا تجربه نبوی پیامبرانه برعکس تجربه باطنی صوفیانه) وضعی که نسبت به حقیقت نهائی (خدا یا بی‌نهایت) و مطلق دارد، متعارض با محدودیت آدمی است، دامنه پرواز او را فراخی می‌بخشد و توقع او را چندان زیاد می‌کند که به کمتر از دیدار مستقیم حقیقت به چیزی قانع نمی‌شود (اشاره اقبال به آیه ۶ سوره انشقاق است، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».) آیا با این ترتیب امکان آن هست که روش عقلی محض فلسفه را (اقبال برعکس هگل شناخت خدا از طریق

بگذر از فقری که عریانی دهد
الحذر از جبر و هم از خوی صبر
این به صبر پیهمی خو گر شود
هر دو را ذوق ستم گردد فزون

ای خنک فقری که سلطانی دهد
جابر و مجبور را زهر است جبر
آن به جبر پیهمی خو گر شود
ورد من یا لیت قومی یعلمون

کلیات اقبال لاهوری - فصل جاوید نامه - ص ۳۵۰ - س ۶

فقر قرآن احتساب هست و بود
فقر مؤمن چیست؟ تسخیر جهات
فقر صوفی خلوت دشت و در است
زندگی آن را سکون غار و کوه
آن خدا را جستن از ترک بدن
آن خودی را کشتن و واسوختن
فقر چون عریان شود زیر سپهر
فقر عریان گرمی بدر و حنین
فقر را تا ذوق عریانی نماند

نی ریاب و مستی و رقص و سرود
بنده از تأثیر او مولا صفات
فقر مؤمن لرزه بحر و بر است
زندگی این را ز مرگ با شکوه
این خودی را بر فسان حق زدن
این خودی را چون چراغ افروختن
از نهیب او بلرزد ماه و مهر
فقر عریان بانگ تکبیر حسین
آن جلال اندر مسلمانی نماند

همان مرجع - ص ۳۹۷ - س ۸

بدین خاطر در این رابطه است که اقبال فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی خود را با این سوال‌ها شروع می‌کند:

«خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می‌کنیم، چگونه است؟ آیا در ساختمان این جهان هیچ عنصر ابدی و ثابتی وجود دارد؟ ارتباط ما با آن چگونه

عقلانیت فلسفی نفی می‌کند) در دین مورد عمل قرار دهیم؟ روح فلسفه مستلزم آزادی در تحقیق و تجسس است. به هر حجیت و اعتبار به چشم بدگمانی می‌نگرد. وظیفه آن این است که مفروضات نقادی نشده فکر بشری را دنبال کند و به نهان‌گاه آنها برسد و در این دنبال کردن ممکن است کارش به آنجا بینجامد که یا منکر ناتوانی عقل محض در رسیدن به حقیقت مطلق بشود، یا به صورت صریح آن را بپذیرد. در مقابل گوهر دین ایمان است و ایمان همچون مرغی، راه بی‌نشان، خود را بی‌مدد عقل می‌بیند (اقبال در اینجا منهای اینکه عقلانیت نبوی پیامبرانه را از عقلانیت حسی علمی و عقلانیت ذهنی فلسفی تفکیک می‌نماید، جهت تبیین جایگاه ایمان اقدام به تبیین سه نوع تجربه دینی و تجربه باطنی و تجربه حسی می‌نماید از نظر اقبال در این عبارت هر سه نوع تجربه دینی پیامبرانه و تجربه باطنی عارفانه و تجربه حسی عالمانه دارای ارزش علمی می‌باشند) ولی منکر این هم نمی‌توان شد که ایمان چیزی بیش از احساس محض است چیزی شبیه یک جوهر معرفتی دارد و وجود فرقه‌های متعارض با یکدیگر (فلاسفه و عرفا) مدرسی و عرفانی باطنی - در تاریخ دین نشان می‌دهد که فکر و اندیشه عنصری حیاتی از دین است. از این گذشته، دین از جنبه اعتقادی، بدانگونه که استاد وایتهد تعریف کرده، دستگاهی از حقایق کلی است که چون صادقانه آنها را بپذیرند و به صورت صحیح فهم کنند، اثر تغییر شخصیت و اخلاق از آن اشکار می‌شود. از آنجا که تغییر شکل دادن و رهبری حیات درونی و بیرونی آدمی هدف اساسی دین است، با کمال وضوح معلوم می‌شود که آن حقایق کلی که دین آنها را مجسم می‌سازد، نباید نامعین و استقرار نیافته بماند. هیچ کس نمی‌خواهد که پایه عمل خود را بر اصل اخلاقی مشکوکی قرار دهد. حقیقت این است که دین از لحاظ وظیفه‌ای که بر عهده دارد حتی بیش از جزمیات علمی، نیازمند آن است که اصول اولیه‌اش بر بنیانی عقلانی بنا شده باشد. علم ممکن است نسبت به یک مابعدالطبیعه عقلانی جاهل بماند و حق این است که تا کنون چنین هم بوده است. دین نمی‌تواند از جستجو برای ایجاد سازشی میان تعارضات تجربه و پیدا کردن دلایل وجودی محیطی که زندگی آدمی در آن جریان دارد غافل و نادان بماند. به همین جهت است که استاد وایتهد با کمال وضوح گفته است که «عصرهای ایمان عصرهای عقلی‌گری هستند». ولی عقلانی کردن ایمان این نیست که تفوق فلسفه را بر دین بپذیریم. شک نیست که فلسفه حق قضاوت درباره دین را دارد، ولی آنچه مورد قضاوت قرار می‌گیرد چنان طبیعت و ماهیتی دارد که به قضاوت فلسفه جز از طریق تعبیرات و اصطلاحات خود کردن نمی‌نهد. فلسفه که به قضاوت در باره دین برمی‌خیزد،

نمی‌تواند در میان مفروضات و معطیات خود به دین مقام بستری بدهد. دین چیزی نیست که بتوان آن را با یکی از شاخه‌های علم مقایسه کرد، دین نه فکر مجرد است و نه احساس مجرد و نه عمل مجرد، دین بیان و تعبیری از تمام وجود آدمی است؛ بنابراین، فلسفه در ارزشیابی دین باید به این مرکزیت دین معترف باشد و حتماً باید این مطلب را بپذیرد که دین در پروسس ترکیب فکری چیزی اساسی و مرکزی است. هیچ دلیلی در دست نیست تا بنا بران فرض کنیم که علم و عرفان یا درون‌بینی اصولاً معارض با یکدیگرند. هر دو از یک ریشه جوانه می‌زنند و هر یک مکمل دیگری است یکی از آن دو (علم) حقیقت را پاره پاره به دست می‌آورد و دیگری (عرفان) یکپارچه و به صورت کلی. عرفان به جنبه ابدی و جاودانی حقیقت نظر دارد اما علم به جنبه گذران آن. عرفان بهره‌برداری از تمام حقیقت در زمان حاضر است، اما علم گذشتن از حقیقت است از طریق انتخاب و محدود کردن نواحی مختلفی از کلان برای اینکه مشاهده منحصر و محدود به همان نواحی باشد. هر یک از علم و عرفان برای بازسازی خود به دیگری نیاز دارد. هم علم و هم عرفان خواستار دیدار یک حقیقتند که خود را به هر یک از آنها متناسب با وظیفه‌ای که در زندگی دارد جلوه‌گر می‌سازد. عرفان و اشراق و درون‌بینی در واقع، همانگونه که برگسون می‌گوید، نوع عالی‌تری از عقل است. آغاز جستجوی شالوده عقلی در اسلام را می‌توان از زمان خود حضرت پیامبر اسلام دانست. آن حضرت غالباً چنین دعا می‌کرد. «اللهم ارنی الاشیاء كما هی - خدایا چیزها را همانگونه که هستند به من بنما» (کتاب بازسازی فکر در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۳ - س ۱ به بعد).

آنچه از تقریر و نوشته‌های فوق اقبال قابل فهم است اینک:

۱ - اقبال در سرلوحه نوشتار فوق چهار سؤال کلیدی مطرح کرده است که برای فهم این چهار سؤال، به عنوان کلیدواژه اندیشه اقبال، باید نخست به این نکته کلیدی از اندیشه اقبال که در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام مطرح می‌کند، توجه کنیم.

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است، تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند» (بازسازی فکر دینی - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۳ - س ۱۶).

مطابق این نظریه اقبال، نیاز مشترک همه انسان‌ها این سه موضوع است. حال در چارچوب سه نیاز مشترک همه انسان‌ها از نظر اقبال،

چهار سؤال مطرح شده توسط اقبال در آغاز فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - ص ۳ - س ۱ مورد تحلیل و آنالیز قرار می‌دهیم.

بی‌شک در رابطه با سؤال اول یعنی «خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می‌کنیم، چگونه است؟» پرپیداست که پاسخ اقبال به این سؤال (آنچنانکه در فصل دوم و سوم همین کتاب بازسازی فکر دینی به تبیین آن می‌پردازد)، عبارت است از «روحانی و حیاتی بودن این جهان است». به این ترتیب که بزرگ‌ترین تجربه پیامبر اسلام در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی‌اش (قبل از بعثت آن حضرت)، تجربه باطنی خداوند به صورت «الله» بود؛ که انعکاس «الله» خدای واحد جهان، در عرصه واقعیات انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر، در پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام توسط استحالته تجربه باطنی به تجربه نبوی، بسترساز حرکت اصلاح‌گرایانه عملی و نظری پیامبر اسلام گردید.

بنابراین پاسخ اجمالی اقبال به سؤال فوق این است که «هستی در کل روحانی می‌باشد و در کلان وجود، حیات بر ماده تقدم دارد و در کلان وجود، ماده مرتبه نازل شده‌ای از حیات می‌باشد.»

جمله ذرات عالم در نهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سميعيم و بصيريم و هشيم

با شما نامحرمان ما خامشيم

چون شما سوی جمادی می‌روید

محررم جان جمادان چون شوید

از جمادی در جهان جان روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تاویل‌ها بر بایدت

جمله اجزا در حرکت در سکون

ناطقان کانا الیه راجعون

ذکر تسبیحات و اجزای نهان

غلغلی افکنده اندر آسمان

پس زمین و چرخ را دان هوشمند

چون که کار هوشمندان می‌کنند

چون عصا از دست موسی گشت مار

جمله عالم را بدین سان می‌شمار

باده خاک تو را چون مرده ساخت

خاکها را جملگی باید شناخت

مرده زین سویند و زآن سو زنده‌اند

خامش اینجا و آن طرف گوینده‌اند

چون از سوشان فرستد سوی ما

آن عصا گردد سوی ما ازدها

کوه‌ها هم جن داودی شود

آهن اندر کف او مومی بود

باد حمال سلیمانی شود

بحر با موسی سخندانی شود

ماه با احمد اشارت بین شود

نار ابراهیم را نسیرین شود

خاک قارون را چو ماری در کشد

آستن حنانه آید در رشد

سنگ احمد را سلامی می‌کند

کوه یحیی را پیامی می‌کند

مولوی - مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۳ - س ۱۸

ادامه دارد

انسان‌ها با «عمل آگاهانه»

جامعه، جهان و خودشان را می‌سازند

بازیگری روی بیاوریم»، ایمان می‌آوریم که بتوانیم «در کارگاه هستی درس هدفداری وجود را فهم کنیم.»

عاشق شو آر نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

حافظ

ایمان می‌آوریم که «به خداوند خالق و فاعل (نه ناظر) دائماً در حال خلق جدید در وجود عشق بورزیم»، ایمان می‌آوریم که «به انسان و بشر فارغ از هر گونه تعلق و اعتقاد عشق بورزیم»، ایمان می‌آوریم که «در برابر جامعه بشری احساس مسئولیت کنیم»، ایمان می‌آوریم که «در برابر جهان و طبیعت و انسان و تاریخ و جامعه بی‌تفاوت نباشیم»، ایمان می‌آوریم که «توسط پراکسیس سه مؤلفه‌ای باطنی و اجتماعی و طبیعی، جهان و جامعه و خود را تغییر دهیم»، ایمان می‌آوریم که «با هر گونه ربوبیت و الوهیت و ملوکیت خداوندان زر و زور و تزویر در زمین و جامعه و تاریخ مبارزه کنیم.»

ایمان می‌آوریم که «با هر گونه استثمار و استحمار و استعباد انسان از انسان و انسان بر انسان مبارزه کنیم»، ایمان می‌آوریم که «در دفاع از حقوق غارت شده مستضعفین مبارزه کنیم»، ایمان می‌آوریم که «در راه شورانیدن عقول توده‌های جهت‌وآدار کردن آن‌ها برای قیام به قسط و عدالت و برابری در جامعه و جهان پراکسیس و عمل صالح بکنیم»، ایمان می‌آوریم که «با نیایش به بی‌نهایت بزرگ در وجود عشق بورزیم»، ایمان

باری، ایمان که بزرگترین دستاورد انبیاء ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام و قرآن برای بشریت می‌باشد، در رویکرد قرآن هم محصول تجربه دینی و تجربه باطنی است و هم از جنس پراکسیس و فعل می‌باشد و هم از جنس اتصال آگزیستانسی بین «بی‌نهایت و با نهایت انسان» است؛ و هم تنها نصیب انسانی می‌شود که در رویکرد قرآن انسان با لفظ «بنی آدم» به صورت فی‌نفسه کرامت دارد و امانت‌دار اختیار و انتخاب و آگاهی و آفرینندگی می‌باشد.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا... - همانا بنی آدم (انسان فی‌نفسه و انسان بما هو انسان فارغ و خارج از هر گونه اعتقاد دین و مذهب) کرامت بخشیدیم و او را قدرت تسلط بر طبیعت دادیم و بهترین‌های طبیعت رزق او بخشیدیم و بر همه مخلوقات وجود برتری دادیم» (سوره اسری - آیه ۷۰).

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا... - همانا امانت خود را بر همه وجود عرضه کردیم، در میان تمامی پدیده‌های وجود تنها انسان (فی‌نفسه و انسان بما هو انسان فارغ از هر گونه اعتقاد و دین و مذهب) حاضر به قبول امانات ما (آگاهی، آزادی، اختیار و آفرینندگی) گردید هر چند که ستمگری و نادانی کرده است» (سوره احزاب - آیه ۷۲).

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... - این وعده خداوند است به همه کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند که جانشین گردانیم‌شان در زمین» (سوره نور - آیه ۵۵).

در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام و انبیاء ابراهیم، ایمان می‌آوریم که بفهمیم، ایمان می‌آوریم که «توحید توصیفی و تفسیری و اپیستمولوژیک بدل به توحید تغییری یا پراکسیس باطنی و پراکسیس جامعه‌سازانه و پراکسیس تغییرساز طبیعی جهان بکنیم». ایمان می‌آوریم تا «جهان‌بینی توصیفی خود را بدل به ایدئولوژی بکنیم». ایمان می‌آوریم که بتوانیم «بی‌نهایت بزرگ در عرصه هستی را تجربه نمائیم». ایمان می‌آوریم که بتوانیم «هارمونی عظیم دستگاہ بزرگ وجود فهم نمائیم». ایمان می‌آوریم که بتوانیم «انسان فی‌نفسه و فارغ از هر عقیده، جانشین خداوند در زمین بدانیم» و ایمان می‌آوریم که بتوانیم «در کارگاه بزرگ وجود از تماشاگری به

می‌آوریم که «برای آزادی انسان و جامعه و تاریخ مبارزه کنیم»، ایمان می‌آوریم که «انسان را جانشین خداوند در زمین تعریف کنیم»، ایمان می‌آوریم که «مرگ نقطه تاریک انتهای تونل حیات و هستی نبینیم»، ایمان می‌آوریم که «هستی را تصادفی و سرگردان و بی‌آینده ندانیم». ایمان می‌آوریم که «هستی و وجود را در حال رشد و تکامل به سوی آینده متکامل‌تر بدانیم»، ایمان می‌آوریم که «خلقت هستی و وجود را عبث و بیهوده ندانیم»، ایمان می‌آوریم که «عشق بورزیم»، ایمان می‌آوریم که «دوست داشته باشیم»، ایمان می‌آوریم که «آینده وجود را عدم ندانیم»، ایمان می‌آوریم که «در هستی نمایشگاه بزرگ وجود خود را تنها و رها شده نبینیم»، ایمان می‌آوریم که «بتوانیم همبستگی و پیوستگی خود را با تمام وجود و هستی و انسان و جامعه و تاریخ تعریف نمائیم»، ایمان می‌آوریم که «بتوانیم بهتر بیاندیشیم و عمیق‌تر فکر کنیم و همه جانبه‌تر شناخت پیدا نمائیم و تمام هستی را در نظم و قانون و حرکت و هدفدار در حال تکامل به سوی آینده روشن و متکامل‌تر ببینیم».

ایمان می‌آوریم که «امروز را بهتر از دیروز و فردا را بهتر از امروز ببینیم»، ایمان می‌آوریم که «در عرصه مبارزه درازمدت رهائی‌بخش انسان خسته و مأیوس نشویم»، ایمان می‌آوریم که «جبین را در برابر غیر بی‌نهایت بزرگ بر زمین نسائیم».

مسلمانی که داند رمز دین را

نساید پیش غیر اله جبین را

اقبال لاهوری

ایمان می‌آوریم که «در وقت مردن در راه دوست و رهائی انسان خندان بمیریم».

نشان مرد حق دیگر چه گویم

چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

اقبال لاهوری

ایمان می‌آوریم که به «خودآگاهی در سه عرصه جهان و جامعه و خود دست پیدا کنیم».

به آن مؤمن خدا کاری ندارد

که در تن جان بیداری ندارد

اقبال لاهوری

ایمان می‌آوریم که «تقوای پرهیز خود را بدل به تقوای ستیز بکنیم».

خودی تا گشت مهجور خدائی

به فقر آموخت آداب گدائی

اقبال لاهوری

ایمان می‌آوریم که «به مقام حیرت در عرصه وجود دست پیدا کنیم».

گه چنین بنماید و گه ضد این

جز که حیرانی نباشد کار دین

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «انسان را و وجود را در پیوند با بی‌نهایت بزرگ

قرار دهیم».

دو سر هر دو حلقه هستی

به حقیقت به هم تو پیوستی

مولوی - دیوان شمس تبریزی

ایمان می‌آوریم که «بقای کل وجود را تبیین کنیم».

بقا ندارد عالم و گر بقا دارد

فناش گیر که همچون بقای ذات تو نیست

مولوی دیوان شمس تبریزی

ایمان می‌آوریم که «در دل تضاد و دیالکتیک وجود وحدت تماشا

کنیم».

زان سوی حس عالم توحید دان

گر یکی خواهی بدان جانب بر آن

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «انسان را جانشین خداوند بدانیم».

ناج کرمناست بر فرق سرت

طوق اعطیناک آویز برت

جوهر است انسان و چرخ او را عرض

جمله فرع و سایه‌اند و تو غرض

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «بتوانیم دیالکتیک کور وجود را روشن کنیم».



صد هزاران ضد ضد را می‌کشند

بازشنان حکم تو بیرون می‌کشند

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان

هست یا رب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم

می‌روند این کاروان‌ها دم به دم

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «به هستی و وجود و حیات و زندگی معنا ببخشیم.»

کاشکی هستی زبانی داشتی

تا زهستان پرده‌ها برداشتی

با دو عالم عشق را بیگانگی است

و اندر آن هفتاد و دو دیوانگی است

پس چه باشد عشق؟ دریای عدم

در شکسته عقل را آن جا قدم

بندگی و سلطنت معلوم شد

زین دو پرده عاشقی مکتوم شد

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «از دنیای با نهایت پنجره‌ای به سوی دنیای

بی‌نهایت باز کنیم.»

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما

تو وجود مطلق فانی به ما

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «فلسفه تکامل در وجود را به سوی آینده روشن

تبیین نمائیم.»

بار دیگر از ملک پیران شوم

آن چه اندر وهم ناپد آن شوم

پس عدم‌گردم چون ارغنون

گویدم انا الیه راجعون

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «جهان کوچک مادی را در جهان بزرگ حیات

تبیین نمائیم.»

نو زکجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود

گر نه ورای نظر عالم بی‌انتهاست

مولوی - دیوان شمس تبریزی

ایمان می‌آوریم که «بتوانیم اختیار انسان را تبیین فلسفی کنیم.»

اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اتقوا

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «در هستی خود را تنها نبینیم.»

ما زخود سوی تو گردانیم سر

چون توئی از ما بما نزدیکتر

با چنین نزدیکی‌ائی دوریم دور

در چنین تاریکائی بفرست نور

مولوی - مثنوی

ایمان می‌آوریم که «جهان را به سوی آینده باز تبیین نمائیم.»

جمله اجزا در حرکت در سکون

ناطقان کانا الیه راجعون

ذکر تسبیحات و اجزای نهران

غلغلی افکنده اندر آسمان

مولوی - مثنوی

ادامه دارد

